



# گفت‌وگوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۴ زبان

شصت و پنج سالگی انجمن  
بین‌المللی جامعه‌شناسی

مارگارت آرچر  
تی.کی. اومن  
ایمانوئل والرشتاین  
آلبرتو مارتینلی  
پیوتر زتومکا  
میشل ویویورکا

میمو پروتا  
دوی ساچتو  
لوئیزا لئونینی  
آلساندرو گاندینی

کارگران در ایتالیا

جان هولموود

بحران در دانشگاه‌ها

- < فرقه‌گرایی و بقا در لبنان
- < کولیان نامرئی مصر
- < آزار عشاق دولیتی در فرانسه
- < شب‌چی بر فراز ترکیه
- < نگرش به روسیه در قزاقستان
- < شورای بین‌المللی علم و آینده‌ی سیاره
- < گروه رومانیایی گفتگوی جهانی



## انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در شصت و پنج سالگی

### ۶۵ سالگی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

شش رئیس پیشین انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی  
نگاهی بر میراث تاریخی و چالش‌های پیش روی  
انجمن در آینده انداختند.



به مناسبت بزرگداشت شصت و پنجمین سالی که از تولد انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌گذرد، رؤسای سابق در کنگره جهانی یوکوهاما گرد هم آمدند تا گذشته انجمن را ارزیابی کرده و به آینده آن نظر کنند. ارزیابی‌های آنان در این شماره گفت‌وگوی جهانی منتشر رسیده است. آنان بر پیشروی بی‌وقفه زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی تأسف می‌خورند و در مقابل پیوسته‌امیدی هرچند بی‌نتیجه به دو زبانه شدن همگان دارند. همچنین به نظر می‌رسد، بزرگ‌شدن فزاینده کنگره نیز به همان میزان اجتناب‌ناپذیر است و این امر برای برخی خوش‌آیند است و برخی آن را زیر سؤال می‌برند. ایمانوئل والرش‌تاین نخستین کنگره‌ای را به یاد می‌آورد که در سال ۱۹۵۹ در آن حضور داشت و در آن گفت‌وگوهای خودمانی بین جامعه‌شناسان برجسته‌ای برقرار بود که به تقریب همه آنها از شمال بودند. مارگارت آرچر جامعیت بیشتر را یک پروژه ناتمام می‌داند. او منتقد قدرت روزافزون کمیته‌های پژوهش است که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را تکه‌تکه (balkanized) کرده و آن را از بسط بینش‌های جامع و فراگیر در جامعه‌شناسی محروم کرده است. رشد این کمیته‌ها بخشی از تعمیق فرآیند حرفه‌ای‌سازی (professionalization)، جهان ضریب نفوذ و شاخص‌های عملکرد، است که بیش از همیشه به سوی پژوهش‌های سطحی سوق می‌دهد. افزون بر این در این شماره جان هولموود پیشرفت‌های اخیر در فرهنگ حساب‌رسی را محکوم کرد که آکادمی‌ها در آن غوطه‌ورند.

مضمونی که میشل ویویورکا بدان می‌پردازد در ارتباط با خطرات تخصص‌گرایی بی‌اندازه و چالش‌های جهان دیجیتال است. او همچنین استدلال می‌کند که تحقیق جامعه‌شناختی نباید قدرت شر را در جهان مدرن نادیده بگیرد. تی. کی. اومن موانعی را بررسی می‌کند که بر سر راه یک جامعه‌شناسی بین‌المللی وجود دارد، [از جمله] تمرکز مداوم اما بی‌مورد بر دولت‌ملت، و چنین استدلال می‌کند که ما باید ملت را از دولت جدا کرده و به نیروهایی بنگریم که بالادست و پایین دست دولت فعالیت می‌کنند. پیوتر زتومپکا در دفاع از ایده «یک جامعه‌شناسی برای جهان‌های بسیار» بین‌المللی‌شدن را به منتها درجه جدلی می‌رساند و بر کسانی که در میان ما اختلافات سیاسی ایجاد می‌کنند، چه انقلابیون باشند و چه هواداران جامعه‌شناسی‌های بومی، تأسف می‌خورد. سرانجام آلبرتو مارتینلی که به حق سزاوار سمت جدید خود به عنوان رئیس شورای بین‌المللی علوم اجتماعی است، درباره نقش مهمی سخن گفت که جامعه‌شناسی می‌تواند در پیشرفت اداره دموکراتیک جهان بازی کند.

اینان جامعه‌شناسان فرزانه و برجسته‌ای هستند که گرفتاری جامعه‌شناسی را گوشزد می‌کنند. اما همانطور که گفت‌وگوی جهانی بارها و بارها نشان داده است، جامعه‌شناسان جوان امروز با این چالش‌ها با شجاعت و نوآوری روبه‌رو می‌شوند. در این شماره، یادداشت‌هایی داریم درباره معضل کارگران مهاجر در ایتالیا و شیوه‌ای که جوانان ایتالیایی در مقابل بحران اقتصادی در پیش می‌گیرند. مقاله‌هایی از لبنان داریم که به چهره تغییر‌یابنده فرقه‌گرایی می‌پردازند و اینکه چگونه کشاورزان در منطقه جنگی جنوب لبنان به حیات خود ادامه می‌دهند. یادداشت‌هایی در ارتباط با غریبه‌های مورد تبعیض، کولی‌ها در مصر و مهاجران در فرانسه، داریم. افزون بر این، نوشته‌هایی داریم درباره پیامدهای سیاسی اعتراضات گری در ترکیه، دست‌کاری رسانه‌ها در قزاقستان و گزارشی پیرامون آنچه دانشمندان علوم طبیعی در مواجهه با گرفتاری سیاره زمین انجام می‌دهند. با وجود هشدارهای رؤسای سابق انجمن، جامعه‌شناسی کار خود را به خوبی پیش می‌برد، یعنی گزارش جهانی که چندان به خوبی پیش نمی‌رود.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه  
SAGE امکان‌پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جهانی را به ۱۴ زبان در وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به پست الکترونیکی [burawoy@berkeley.edu](mailto:burawoy@berkeley.edu) ارسال کنید.

## < این شماره:

سرمقاله: انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در شصت‌وپنج سالگی

### < رؤسای سابق انجمن به پشت‌سر و پیش‌رو می‌نگرند

جامعه‌شناسی برای یک جهان

مارگارت اس. آرچر، بریتانیا، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۱۹۸۶-۱۹۹۰ ۴

پیش‌نیازها برای بین‌المللی‌شدن جامعه‌شناسی

تی.کی. اومن، هند، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۱۹۹۰-۱۹۹۴ ۶

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به‌منابه یک سازمان: برخی خطرات در مسیر پیشرفت آن

ایمانوئل والرشتاین، ایالات متحده آمریکا، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۱۹۹۴-۱۹۹۸ ۸

سهم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در حکمرانی دموکراتیک جهان

آبرتو مارتینلی، ایتالیا، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۱۹۹۸-۲۰۰۲ ۱۰

مانیفست «پوزیتیویست»

پیوتر زتومکا، لهستان، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۰۲-۲۰۰۶ ۱۲

چالش‌های دیجیتالی‌شدن، رشته‌ای‌شدن و شر

میشل ویوورکا، فرانسه، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ۲۰۰۶-۲۰۱۰ ۱۴

### < کار در ایتالیا

کارگران مهاجر در جنوب ایتالیا

میمو پروتا، ایتالیا ۱۶

اعتصاب علیه تعاونی‌ها

دوی ساجتو، ایتالیا ۱۸

کنارآمدن با بحران اقتصادی

لوئیژا لئونینی، ایتالیا ۲۰

رشد آزادکاری

آلساندرو گاندینی، ایتالیا ۲۲

### < از لبنان

ریگ‌های روان فرقه‌گرایی در لبنان

ریمما ماجد، لبنان ۲۴

کشت تنباکو در منطقه جنگی لبنان

مونیرا خیاط، مصر ۲۶

### < بحران دانشگاه‌ها

از چاله به چاه افتادن در آموزش عالی

جان هولموود، بریتانیا ۲۸

### < غربیه‌های مورد تبعیض

کولیان نامرئی مصر

آلکساندرا پارس، مصر ۳۰

عشاق دولیتی در مظان اتهام

مانوئلا سالسدو و لورا اوداسو، فرانسه ۳۲

### < سیاست و رسانه

شبحی بر فراز ترکیه

آدالین توپال، ترکیه ۳۴

دست‌کاری افکار عمومی در قزاقستان

الماس تایزائف، قزاقستان ۳۶

آینده سیاره

اما پوریو، فیلیپین ۳۸

گروه رومانیایی گفتگوی جهانی

ایلیانا سوردو، رومانی ۳۹

## < شورای سردبیری:

سردبیر: مایکل بورووی.

دستیار سردبیر: گی سیدمن

سردبیران اجرایی:

لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه: تینا اویس، راکائل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور: مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سیناه، بنجامین تجربنا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلومین گوتیرز، جان هولموود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کانایران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسگلو، چین-چان یی، النا زدراوومیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی و منیر السعیدانی.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، رناتا بارتو پریترلن، آنجلو مارتینز جونیر، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، رافائل دسوزا، بنو آلوز.

کلمبیا: ماریا خوزه آلوارز ریوادولا، سباستین ویلمیزار سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجو، کاترینه گایتان سانتاماریا.

هند: ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، جویتی سیدانا، نیدهی بانسال، یودی سینگ.

ایران: ریحانه جوادی، زهره سروش‌فر، عبدالکریم باستانی، نیایش دولتی، میترا دانشور، فائزه خواجه‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، یوسوکه آبه، یوری هایتومی، یوتوکا آیتو، ساجیرو کاتایاما، کوکی کاواکامی، آیاکا کومیا، ماساهیرو ماتسودا، ماساکازو ماتسوزکی، یوکا میتانی، نامی مورودومه، هیروکی ناکامورا، ماساکی اوکادا، تاکازومی آکادا، یوکاری سادافوکو، فوما سکیگوجی، کوهئی تاکجیری، میساتو تسورودا، کازوکی اوییاما، واتارو وادا، توموکو واکیا، کاسومی یاموچی، ساکیه یوشیوکا

لهستان: ماریوژ فینکیاژیان، ورونیکا گاورسکا، کریستف گوبانسکی، کینکا جکیلا، کامیل لیپینسکی، پرزمیسلاو مارکوسکی، کوبا بارژسزوسکی، مارتینا میمکا، میکولاژ میرزژوسکی، کارولینا میکولاژوسکا، آدام میولر، سوفیا پنزا، کونراد سیمائوگو، آنا وندزل، هانا ویرزبیکا، ماریسنا زارود.

رومانی: کوسیم رومگینز، ایلثنا سینزینا ساردا، تلجدی بالاژ، آدریانا بوندور، رومان کانتاراگیو، ماریام کیهوداریو، روکساندرا ایورداجه، آندرا لارینسکو، میهای بوگدن مونیکا نادراگ، مادالین بوگدان راپان، ماریان، آلینا استان، اونا مارا استان، النا تدور، کریستین کونستانین وِرش.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آنا کادنیکووا، آسجا ورونکووا.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه: یونجا آداباشی، گونور ارتونگ عطار، یونجا آداباش، ایلکر اورلو، زینپ تکین بابوچ، حسین آداباش.

مشاوران رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی، خوزه ریگوئرا.

مشاور سردبیر: ابیگیل اندروز.



# < جامعه‌شناسی برای یک جهان

مارگارت اس. آرچر، استاد دانشگاه وارویک انگلستان و رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۹۰

اروپامحور بود. آمریکایی‌ها حضور نیرومندی داشتند اما سرزنده‌ترین شرکت‌کنندگان از پناهندگان (émigrés) اروپای شرقی بودند. برای ما جالب بود که دریافتیم مأموری از کا.گ.ب نیز در هیئت‌های کوچک نمایندگان رسمی در آنجا حضور داشت، هرچند سخنرانی‌های آکادمیک و بی‌خطر ما نیز به سمت گفت‌وگوهای خطرناک [سیاسی] پیش نرفت.

بخشی از مسئولیت این امر را باید متوجه کاربست هژمونی زبانی دانست که به آن نیز به نحو مشابهی پرداختیم. آن دسته از اعضای انجمن که اغلب آنها از آمریکای شمالی و البته انگلستان می‌آمدند، بدون شرمندگی تک‌زبانه بودند، چنان‌که هم‌اکنون نیز چنین‌اند. همچنین زیرساخت ارتباطی خود، تا حدودی، از جمله موانع بود، یعنی ماشین تحریرهای دستی، نبود دستگاه فتوکپی، نامه‌رسانی بسیار کند و خطوط تلفنی ناامن. برای ملموس کردن این امر برای آنهایی که بعد از اواخر دهه ۶۰ به دنیا آمده‌اند، هنگامی که من ویراستار مجله کارنت سوسیالوجی (۱۹۷۳) شدم، کتاب‌نامه‌ای برای یک گزارش روند در کشویی از قفسه فایل‌ها رسید، که همه کارت‌هایش پر شده بود! من به لذت تایپ بر روی یک ماشین تحریر رمینگتون قدیمی و اصلاح دستی اکسان‌ها نمی‌پردازم. چرا گزارش‌های روند کار را که از آغاز کار نشریه یعنی ۱۹۵۲، چاپ می‌شدند، سودمند پنداشتیم؟ علت این بود که پیش از پیدایش اینترنت تنها مجرای موجود انتشار این اطلاعات اولیه، چکیده‌های جامعه‌شناختی‌ای بود که به یمن تلاش‌های داوطلبانه لئو چال و همسرش منتشر می‌شد. این پس‌زمینه آن دوره‌ای است که من آن را جنگ سرد خودمان می‌نامم.



| مارگارت آرچر

## < تجربه‌گرایی مبارزان جنگ سرد را متحد کرد

مطمئناً فلسفه علوم اجتماعی، تجربه‌گرایی را پیش‌تر برد و هرچند اکنون به مرحله ورشکستگی رسیده است اما زمانی باعث پیوند موقتی غرب و شرق بود. رسیدن اولین کامپیوترها که در قد و قواره یک اتاق بودند، و دستیابی به حجم عظیمی از داده، کشورهای غربی را هیجان زده کرد. در اروپای شرقی، مطالعات آماری با جزئیات بالا، پناهگاهی امن در برابر اظهارات سیاست‌پسند فراهم آورد. افزون بر این، آمار شکلی از زبان اسپرانتو را نمودار می‌کرد. در آن کنگره‌های دهه ۱۹۷۰ ورود به هر جلسه، به معنای دیدن جدول رگرسیونی بود که از راه پروژکتور بر روی پرده به نمایش گذاشته می‌شد و همگان را به یک گفت‌وگوی شبه‌ریاضیاتی فرا می‌خواند.

این امر به معنای مرگ نظریه نبود. بلکه بالعکس، دست‌کم از مشاهده صدها نفر که با زحمت در هوای بارانی مسیر طولانی را برای تماشا آمده بودند، می‌توان چنین قضاوت کرد که آنچه در سال ۱۹۷۸ در اوپسالا در کانون توجه بود، مناظره برنامه‌ریزی‌شده میان پارسونز و آلتوسر بود. وقتی که ریاست همایش ابراز تأسفش از نرسیدن سخنرانان را به پایان برد،

چیزی به نام ادراک بی‌عیب و نقص وجود ندارد. خود من از همان آغاز از زاویه دید یونسکو به قضیه نگریم: انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تأسیس شد تا از طریق «گرد هم آوردن عالمان علوم اجتماعی سراسر جهان»، این رشته‌ها را ارتقاء بخشد. با توجه به اینکه عمر ۶۵ ساله این انجمن هم شامل مدرنیته «پیشرفته» می‌شود، و هم مدرنیته «متأخر» و به‌خصوص آنچه در پیش می‌آید، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌توانست این را به عنوان چکیده خود مطرح کند. اما در عوض، تنها مشارکت‌کننده‌ای دیگر بود که تحت آن محدودیت‌های ساختاری و فرهنگی، تاریخ خود را می‌ساخت. با نگاه به گذشته، به نظر می‌رسد میان دوره‌بندی رایج این سال‌ها و مراحل تاریخ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی تناسب قابل ملاحظه‌ای باشد؛ چیزی که کم بود حسن نیت نبود، بصیرت (prescience) بود.

چه چیزی ما را از تلاش برای اتخاذ موضع فکری بالاتر از راه جهانی‌شدن و یا به لحاظ جغرافیایی فراگیر شدن، پیش از آن که جهان اینگونه شود، بازداشت؟ آنچه می‌خواهم مبنای سختم قرار دهم تجربیات خود من است؛ تجربیاتی که از کنگره جهانی ۱۹۶۶ در اوپان آغاز شد که از قضا در شش کیلومتری جایی است که اکنون این متن را می‌نویسم. مانند خود شهر، کنگره نیز کوچک و خودمانی و بسیار



چترها را بالا آورده و با ناراحتی رفتیم.

## ◀ بیست سال تکه‌تکه‌شدن

در ابتدا، به نظر می‌رسید که فرآیند تخصصی‌شدن کمیته‌های پژوهشی، پاسخی منطقی و عقلانی به افزایش روزافزون شمار جامعه‌شناسان حرفه‌ای در سراسر جهان و تنوع علایق آنهاست. به دلیل فربه‌شدن کمیته پژوهش از حیث نفوذ، بدون وجود سازوکارهایی مخالف برای خنثی کردن فروپاشی، دو پیامد ناخواسته برجسته شد. از یک سو، برخی از کمیته‌های پژوهش به وسیله «مستأجرین مادام‌العمر»ی تصرف شد که نماینده یک رویکرد خاص بودند و در عمل مانع ورود دیگران به کمیته شدند. از سوی دیگر، به موازات تکثیر کمیته‌های پژوهش، غیاب جامعه‌شناسان پیشتازی که مدرنیته متأخر و ناخرسندی‌های ناشی از آن را تحلیل کنند، قابل توجه است. مختصر اینکه، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی خط‌مشی‌ای انقباضی و نه چندان گسترده برای بحث «به کجا می‌رویم؟» مهیا کرد.

به طور فزاینده‌ای، اگر کمیته پژوهش «شما» به قلمروئی مستقل تبدیل می‌شد، جایگزین اصلی این بود که بروید و یکی دیگر را امتحان کنید، زیرا جلسات عمومی قادر به برقراری موازنه لازم نبودند. از این رو من از تلاش‌های مایکل بورووی در جهت تمرکز بر بحث‌های اصلی و همزمان ارتقای نشریه گفت‌وگوی جهانی بسیار حمایت کردم.

## ◀ دستورالعمل‌هایی برای آینده

همچنان که مقررات بوروکراتیک آکادمی شدت می‌یابد، شاخص‌های جدید عملکرد، رتبه‌بندی مجلات چاپی و تأکید بر ضریب تأثیر مجلات، جملگی بدین معنا هستند که همکاران تازه‌کار، در مقام دفاع خام‌دستانه به تخصص‌گرایی دست می‌زنند؛ تازه اگر به اجرای مردم‌نگاری‌های مبهم و بی‌اهمیت نپردازند. فشاری که برای انتشار عجلانۀ مقالات و پر کردن رزومه کاری وجود دارد، سبب می‌شود که آنها زمان کمتری برای مطالعه کامل یک کتاب داشته باشند چه رسد به مطالعه کامل کارهای نویسندگان مورد انتقادشان یا حتی غول‌هایی که بر شانه‌های‌شان سوار شده‌اند. در همین اثنا باید پرسید فرومی برای مباحثات جامعه‌شناسانه درباره مسائل جهانی کجاست؛ مسائلی چون زوال اروپا، تغییرات آب‌وهوایی، نابرابری‌های رو به رشد، بازسازی مجدد سرمایه‌داری مالی‌شده در برابر وعده‌هایی که عصر دیجیتال برای خلق انسان فرهنگی داده بود. کجا می‌توان عرصه‌ای یافت برای بحث‌های جامعه‌شناختی راجع به مفهوم‌پردازی جهان معاصر و نفولیب‌الیسم‌اش و به چالش کشیدن این عبارت که «جایگزینی وجود ندارد»؟

ترکیب جدید کمیته اجرایی بسیار بین‌المللی است؛ این کمیته هم می‌تواند تحت تکه‌تکه‌شدن [موجود] در خود نوعی نمایندگی جهانی داشته باشد و یا می‌تواند یک دستورکار بین‌المللی را صورت‌بندی کند که به دنبال تبیین این باشد که این جهان واحد به کدام سو می‌رود. زمانی بر آن بودم که بهترین نقش برای یک رئیس پیشین، ساکت بودن است، چرا که گفته‌ها را گفته‌ایم. هرچند، به این نتیجه رسیده‌ام که باید سخن بگویم. هرچه باشد ما از این امتیاز نادر برخورداریم که چیزی برای از دست دادن نداریم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Margaret Archer: [Margaret.Archer@warwick.ac.uk](mailto:Margaret.Archer@warwick.ac.uk)

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نیت‌خیری داشت. ما عامدانه جلسات کمیته اجرایی‌مان را در اروپای شرقی برگزار کردیم، دست‌نوشته‌ها را به طور قاچاق از بلغارستان آوردیم و برای گسترش شبکه‌مان از تفریس، لیوبلیانا، بوداپست و شهرهایی دیگر بازدید کردیم. به واسطه دیدارهای مکرر در لهستان، برخی دوستی‌های مادام‌العمر شکل گرفت. همچنین در دوره‌ای که انجمن‌های ملی همچنان بر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مسلط بودند، تنها به بخشی از رابطه میان اعضای لهستانی انجمن و حزب پی بردیم. زمانی که در کاخ یابلونا مهمان بودیم، به تلخی می‌دانستیم که تأمین غذای ما احتمالاً به قیمت از دست رفتن یک ماه جیره غذایی همکاران لهستانی‌مان تمام شده است. آشپز آنجا خواست به ما لطفی کند و برای سه‌شنبه به ما وعده غذایی محلی (-zrazy zaw- ijane) داد. تمام بعد از ظهر بوی آماده‌شدن غذا را استشمام می‌کردیم اما شام مکرراً به تأخیر می‌افتاد. سرانجام ما تعداد زیادی چراغ ماشین را مشاهده کردیم که از ورشو رسیده بودند و آشپز بیچاره مجبور شد به ما بگوید که این مهمانی وزیر آموزش و پرورش است و شامی برای ما نیست. بسیاری از دوست‌ها پایدار ماند: در سال ۱۹۸۹ که اتحاد زنجیرها را گسست، برخی از ما لذت رانندگی غیررسمی به دانسیگ (گدانسک) و حضور در کشتی‌سازی‌ها را چشیدند.

## ◀ موج مکزیکی و زنگ بیدارباش

در سایر مناطق جهان، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی درخصوص افراد جفادیده خوب واکنش نشان داده است اما چندان درباره جماعت‌های ستم‌دیده واکنش نشان نداده است. به دلیل ماهیت کماکان اروپامحورانه و اینکه کمک زیادی از سوی عموزاده‌های آمریکای شمالی‌مان دریافت نمی‌کردیم، شمار اندکی با دیگر قاره‌ها آشنا بودند. البته استثنائات قابل توجهی وجود داشت: مثلاً تام باتامور با هند آشنا بود و آلن تورن راجع به آمریکای لاتین دانشی بی‌پایان داشت. اما کنگره جهانی جامعه‌شناسی وابسته به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۱۹۸۲) در مکزیکوسیتی بود که نشان داد که ما چقدر به آمریکای لاتین کم‌توجه بوده‌ایم. اندازه دانشگاه مستقل ملی مکزیک (UNAM) و موج دانش‌جویانی که خواهان شرکت در کنگره بودند، ما را کاملاً متحیر کرده بود. برنامه خاص اسکان این افراد، موجب عصبانیت به حق بسیاری از آنها شد: «چطور می‌توانید به کشور ما بیایید و در عین حال زبان و دغدغه‌های ما را به رسمیت نشناسید؟». همه ما پیام را دریافت کردیم. کاردوسو در آنجا به عنوان رئیس‌انجمن انتخاب شد. اگرچه زبان اسپانیایی سال‌ها بعد، به سومین زبان رسمی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بدل شد.

پیش از تشکیل کنگره بعدی (۱۹۸۶) در دهلی‌نو، مارتین البرو و من، نشریه /اینترنشنال سوسیالوجی (International Sociology) را به عنوان یک فعالیت توسعه‌بخش آشکار، تأسیس کردیم. دنیل برتو یک رقابت تحت عنوان «کمپین جامعه‌شناسان جوان» ترتیب داد که به لحاظ جغرافیایی و زبانی، فراگیر بود و پل‌ها و داورانی با چهارده زبان مختلف داشت؛ اشتیاق این افراد به فعالیت، گویای احساس به حاشیه‌رانده‌شدن پیشین‌شان بود. سرانجام اسپانیایی یکی از زبان‌های رسمی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شد. مضمون کنگره ما در سال ۱۹۹۰، «جامعه‌شناسی برای یک جهان» نام داشت و من خطابه ریاست خود را به این موضوع اختصاص دادم. احساس اغلب اعضای کمیته اجرایی این بود که ما در راستای برنامه بین‌المللی‌مان حرکت می‌کنیم. اما من موفق به دیدن ابر تیره‌ای کوچکی نشدم که اکنون معتقدم در مسیر ما قرار گرفته است و مانع تحقق آن می‌شود: اهمیت‌یافتن روزافزون کمیته‌های پژوهش.

# < پیش‌نیازهای بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی

تی.کی. اومن استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو و رئیس سابق انجمن بین‌المللی  
جامعه‌شناسی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۴



| تی.کی. اومن

تا کنون به وسیلهٔ عالمان علوم اجتماعی به کار گفته شده‌اند، در نگاهی به جهان انسانی خلاصه می‌شود که در آن بزرگ‌ترین کلیت، «جامعه» است؛ مفهومی که برای همه اهداف عملی با مفهوم «دولت-ملت» برابر است. اولین پیش‌نیاز برای بین‌المللی‌شدن جامعه‌شناسی، رها کردن مفهوم «دولت-ملت» به عنوان واحد تحلیل جامعه‌شناختی است، هم برای دوری از «ملی‌گرایی روش‌شناختی» و هم به این خاطر که «دولت ملت» ایده‌آل به زحمت حتی در مهد خود، یعنی اروپای غربی محقق شده است. با این حال، جامعه‌شناسان نمی‌توانند مفاهیم «جنبش»، «شبکهٔ جهانی» و «فضاهای اجتماعی چند بعدی» را جانشین مفهوم «جامعه» کنند که تکیه‌گاه رشته‌شان است، زیرا بدون جامعه، هیچ یک از این مفاهیم، استوار نخواهند بود.

پیش‌نیاز دوم برای بین‌المللی ساختن جامعه‌شناسی، چیره‌شدن بر اختلاف میان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی اجتماعی/فرهنگی است. اگر مردم‌شناسی دیگران دون پایه، از جمله وحشی‌ها، سیاه‌پوستان، فرهنگ‌ها و نژادهای دیگر را تحلیل می‌کند، در مقابل هدف جامعه‌شناسی،

هر چند انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، به منظور پرورش جامعه‌شناسی بین‌المللی شکل گرفت اما ما دربارهٔ معنی این مفهوم مبهم، به وفاق دست نیافته‌ایم. البته این مفهوم ممکن است به معنی اجتماع «جامعه‌شناسی‌های ملی» برداشت شود، اما حتی در اصطلاحات جمعیت‌شناسانه، «ملت‌ها» متنوع‌اند؛ ملت‌هایی، مانند چین و هندوستان بیش از یک میلیارد نفر جمعیت دارند و کشورهایی پنج میلیون یا کمتر از آن جمعیت دارند. افزون بر این، ساختارها و الگوهای فرهنگی «ملت‌ها» به طرز فوق‌العاده‌ای متنوع‌اند: در حالی که برخی ملت‌ها چند ملیتی‌اند، برخی دیگر چندقومیتی و چندقبیله‌ای‌اند؛ بعضی دولت-ملت‌اند، یا در واقعیت و یا بر حسب آمال و آرزوهایشان. استفاده از این واحدهای مجزا به عنوان مصالحی برای ساختن جامعه‌شناسی بین‌المللی، کار دشواری است. با این حال این دقیقاً همان مقصودی است که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در تلاش برای رسیدن به آن است.

همانطور که باومن می‌گوید: «تقریباً همهٔ مفاهیم و ابزارهای تحلیلی که

مطالعه جوامع مدرن، صنعتی و «برنامه‌ریزی شده (programmed)» است. همانطور که فالدینگ به‌درستی ادعا می‌کند: «[...] مردم‌شناسی فرهنگی و اجتماعی، چیزی بیشتر و یا چیزی کمتر از جامعه‌شناسی انسان‌های ساده‌تر نیست». پافشاری بر اینکه جامعه‌شناسی فرزند مدرنیته است، یعنی خارج کردن جوامع غیرمدرن از موضوع شناسایی و رد کردن مدرنیته‌های چندگانه.

دوگانه‌های فکری دوره استعمار، در دوران جنگ سرد بر اساس عواملی سیاسی اقتصادی که هیچ ارتباطی با ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نداشت، به یک سه‌بخشی تبدیل شد. جهان سوم با توسعه‌نیافتگی، ازدیاد جمعیت و آشوب سیاسی مشخص می‌شد. جهان دوم، به لحاظ فناورانه مدرن بود اما به لحاظ سیاسی اقتدارگرا، در حالی که جهان اول مدرن، از نظر فناوری کارآ، دموکراتیک، و از نظر اقتصادی پیشرفته بود.

اما اگر برحسب ساختارهای اجتماعی و الگوهای فرهنگی نگاه کنیم، جهان سوم از سه موجودیت کاملاً متفاوت تشکیل شده است که از تجارب استعماری بسیار متفاوت سر بر می‌آورد. اگر آفریقا و آسیای جنوبی مصداق «استعمار عقب‌نشینانه (re-)

(treatist colonialism)» باشند، آمریکای لاتین که «استعمار بازتولیدی (replicative colonialism)» را تجربه کرد، به وسیله مهاجرانی تأسیس شد که از «گروه‌های قومی» متنوعی آمده بودند. این «گروه‌های قومی» که با یکدیگر در قلمروی یک دولت زندگی می‌کنند، به معنای اروپای غربی آن، یک دولت-ملت را ایجاد نکرده‌اند. شکست جامعه‌شناسان برای به چالش کشیدن طرح‌واره سه‌جهان عصر جنگ سرد، به پیچیده ساختن فهم‌مان از جوامع مستقر دامن می‌زند. این امر همان اندازه در مورد جوامع جهان اول صادق است که درباره جوامع جهان سوم.

تلفیق دولت و ملت یک پریشانی مفهومی رایج و یک مانع همیشگی بر سر بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی است. «سنت‌های ملی» در جامعه‌شناسی همواره به مطالعاتی برمی‌گردد که در داخل مرزهای دولت انجام می‌شود. پیش از آنکه دیوار برلین ساخته شود، و پس از فروپاشی آن، جامعه‌شناسی آلمان تنها یک سنت ملی داشت اما به مدت چند دهه دو سنت وجود داشت که یکی متعلق به آلمان شرقی و دیگری متعلق به آلمان غربی بود. پیش از برپا شدن جهان دوم، جامعه‌شناسی شوروی، چندین جامعه‌شناسی‌های ملی را یکجا جمع کرده بود، اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چندین جامعه‌شناسی‌های ملی به رسمیت شناخته شدند.

برقراری پیوند میان جامعه‌شناسی و دولت‌ملت، کاملاً با این رشته علمی مغایر است. جامعه‌شناسی ساختارهای اجتماعی و الگوهای فرهنگی همه انواع جوامع مدرن، پیشامدرن، ساده، پیچیده، کشاورزی و صنعتی را تحلیل می‌کند. اگر جامعه‌شناسی علاقه به تنوع دارد، در مقابل دولت‌ملت شدیداً به دنبال همگن شدن است. به طور متناقضی، هر چند روح جامعه‌شناسی و دولت‌ملت در دو جهت مخالف به پیش می‌روند اما آنها در یک پیکره تحت عنوان سیاست به هم پیوند خورده‌اند و این پیکره سیاسی مانع فرآیند بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی می‌شود.

افزون بر این، پیوند دادن جامعه‌شناسی و دولت، به‌خصوص برای ملت‌هایی مسئله‌برانگیز می‌شود که حکومت مستقل خویش را تشکیل نداده‌اند. جامعه‌شناسی فرانسوی وجود دارد اما جامعه‌شناسی بریتانی (Brittany) خیر؛ جامعه‌شناسی بریتانیایی وجود دارد اما جامعه‌شناسی ولش (Welsh) وجود خارجی ندارد؛ جامعه‌شناسی اسپانیایی وجود دارد اما از جامعه‌شناسی کاتالون خبری نیست. به نظر می‌رسد ملت کرد که در میان چندین حکومت‌های مستقل پراکنده شده‌اند، محکوم

به آنند که همچنان جامعه‌شناسی‌ای از آن خود نداشته باشند. به نظر می‌رسد که سرنوشت «جامعه‌شناسی‌های ملی» به‌شیوه‌ای پیچیده با تقدیر سیاسی ملت‌ها در هم تنیده شده است: «نبودن حکومت مستقل برابر است با نبودن جامعه‌شناسی». در چنین وضعیتی، آیا می‌توان صحبت از یک جامعه‌شناسی بین‌المللی معتبر و قابل اعتنا کرد؟

برخی ممکن است چنین استدلال کنند که ما هم اکنون شاهد مرگ دولت‌ملت‌ها هستیم. فروپاشی جهان دوم، عرصه را برای زاده شدن ایده جهانی واحد و جامعه‌شناسی جهانی به عنوان نتیجه منطقی فرعی آن، آماده کرد. اما این دگرگونی بیش از آنکه در جامعه و فرهنگ روی دهد، در سیاست و اقتصاد روی داد. اینکه فرض کنیم یک «جامعه‌شناسی واحد» ظهور خواهد کرد، خام‌دستانه است. با این وجود، از آنجا که نظام ارتباطی واحدی وجود دارد، برخی رویای «جامعه جهانی» را در سر می‌پرورانند. من چنین پیشنهادی را، لغزش ناخواسته به گناه نخستین، یعنی قراردادن جامعه‌شناسی پس از علوم محض، می‌دانم. دو دهه پیش، در خلال سخنرانی‌ام در مقام رئیس انجمن در سیزدهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی (بیل‌فلد ۱۹۹۴) استدلال کردم که «مشخصه جامعه جهانی، فرهنگ واحد، تمدن واحد، نظام ارتباطی واحد است که این امر نه تنها غیرممکن، بلکه حتی نامطلوب است زیرا که این تنها تکرارگری است که مفهوم جامعه جهانی را در خود دارد».

گفته خود را با دو مشاهده به پایان می‌برم: نخست، با وجود دگرگونی در جوامع انسانی، همه آنها در سه ویژگی شریک‌اند: وحدت (آنگونه که واقع‌گرایی فلسفی حامی آن است)، کثرت (آنگونه که نام‌گرایان جامعه‌شناختی پیشنهاد می‌کنند) و فرآیند اجتماعی (آنگونه که کثرت‌گرایان فرهنگی باور دارند). این ابعاد از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است اما اصول اولیه آن در همه وجود دارد که این امر امید به بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی را تقویت می‌کند. اما جامعه‌شناسی به جای توجه به این اصول اولیه، اقتصاد، سیاست، فناوری، رسانه، بوم‌شناسی و از این قبیل را محور توجه قرار داده و ساختارهای اجتماعی و الگوهای فرهنگی را به متغیرهای وابسته صرف، تنزل درجه داده است.

دوماً، پراکندگی در پیچیدگی اجتماعی بیشتر در قشربندی، ناهمگنی و سلسله‌مراتب اجتماعی ریشه دارد تا سطوح توسعه اقتصادی یا نوع حکومت. جوامع انسانی بر اساس طبقه، جنسیت، سن و از این قبیل امور قشربندی می‌شود اما چون افزون بر اینها این جوامع به لحاظ فرهنگی به‌ویژه از نظر دین، زبان و نژاد، نیز ناهمگن‌اند، تلاقی این مؤلفه‌ها با هم، بر پیچیدگی آنها می‌افزاید. در جوامع سلسله‌مراتبی، که ارزش‌های اجتماعی به نابرابری مشروعیت می‌بخشند، پیچیدگی به طور واضحی افزایش می‌یابد. فرآیند بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی زمانی اعتبار دارد که هم ویژگی‌های مشترک و هم ویژگی‌های خاص جوامع را دنبال کند. جامعه‌شناسی بین‌المللی نه مستلزم عمومیت‌بخشی است که پیامد آن هژمونیک شدن (hegemonization) است و نه مستلزم بومی‌سازی که پیامد آن بلوک‌بندی کردن است، و در عوض بر بافت‌مندسازی (contextualization) تأکید دارد. مسلماً جامعه‌شناسی تطبیقی، دروازه‌ای به بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

TK Oommen: [tkoommen5@gmail.com](mailto:tkoommen5@gmail.com)



## < انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به مثابه یک سازمان:

# پارهای خطرهای پیش روی پیشرفت آن

ایمانوئل والرشتاین، دانشگاه ییل و رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۸

همچنین این کنگره اولین کنگره‌ای بود که اتحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی نیز به آن شرکت‌کننده فرستاده بودند. اغلب کسانی بودند که اخیراً به عنوان فیلسوف شناخته شده بودند و همچنین بسیاری از ایتالیا، کشور میزبان بودند. «جامعه‌شناسی» یک مقوله نوظهور بود و و انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نقش مهمی در خلق آن ایفا کرد.

در زمان ریاست من، حضور شرکت‌کنندگان جنبه بین‌المللی بیشتری پیدا کرد. اما هنوز در توزیع نامتوازن بود. هزینه مالی آمدن به کنگره، شرکت در آن را محدود می‌کرد و نیز اینکه این واقعیت وجود داشت که جامعه‌شناسی هنوز در بسیاری از کشورها در حال شکل‌گیری بود.

در سال ۲۰۱۴، پس از تلاش‌های بسیار انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، شرکت بیش از پیش متوازن شده است گرچه هنوز به توازن کامل نرسیده است. بزرگ‌ترین پیشرفت، شرکت زنان هم به عنوان مسئول و هم به عنوان سخنران بود. احتمالاً توزیع شرکت در کنگره‌های آینده نیز رو به بهبود رود.

### < زبان

اولین زبان‌های رسمی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، انگلیسی و فرانسوی بودند. در سال ۱۹۵۹، از زبان فرانسوی به طور گسترده‌ای استفاده می‌شد؛ احتمالاً در کنگره ۱۹۵۹ بیش‌تر از کنگره بسیار بزرگ‌تر ۲۰۱۴ به زبان فرانسه صحبت می‌شد. اغلب شرکت‌کنندگان اگر نمی‌توانستند به هر دو زبان فرانسوی و انگلیسی سخن بگویند، دست کم، هر دو را می‌فهمیدند. به ندرت ترجمه‌ای صورت می‌گرفت، به استثنای موارد خاص.

نخستین کنگره‌ای که در جهان سوم برگزار شد، در سال ۱۹۸۲ و در مکزیکوسیتی بود. طبیعتاً شرکت‌کنندگان زیادی از مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای لاتین حضور داشتند. استفاده منحصر از انگلیسی و فرانسوی، جرعه طغیانی را در انجمن زد که از سوی شرکت‌کنندگان مکزیک‌ای جویانتر هدایت می‌شد؛ آنان خواستار حق سخن گفتن به اسپانیایی و ترجمه هم‌زمان آن‌ها به دو زبان دیگر بودند. آلن تورن (Alain Touraine) شخصاً با بالا آمدن از سکو و ترجمه از انگلیسی و فرانسوی به اسپانیایی و برعکس، نجات‌بخش بود. متعاقباً، زبان اسپانیایی، سومین زبان رسمی انجمن شد.

با این وجود، به استثنای جلسات کوچکی که بین خود فرانسوی‌زبانان و یا اسپانیایی‌زبانان برگزار می‌شد، انگلیسی، تنها زبانی شد که واقعاً استفاده می‌شد. اگر کسی کار خود را در یک جلسه بزرگ به فرانسوی یا اسپانیایی ارائه می‌کرد، بسیاری از انگلیسی‌زبانان به سادگی جلسه را ترک می‌کردند. در زمان ریاست من، کمیته ویژه‌ای به رهبری خود آلن



ایمانوئل والرشتاین

اولین کنگره‌ای که من در آن شرکت داشتم، سومین کنگره انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود که در سال ۱۹۵۹ و در استریزا، شهر کوچکی در شمال ایتالیا برگزار شد. از آن پس، من در سیزده کنگره از پانزده کنگره شرکت داشتم. با تأمل به تفاوت‌های میان انجمن بین‌المللی در سال ۱۹۵۹، در زمان ریاست من در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ و اکنون، می‌خواهم چهار جنبه از زندگی سازمانی آن را مورد بررسی قرار دهم: ترکیب شرکت‌کنندگان کنگره؛ زبان؛ تشکیلات و برنامه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی؛ و تأثیر اندازه انجمن.

### < ترکیب شرکت‌کنندگان

در حالی که شمار رسمی ثبت‌نام‌کنندگان کنگره ۸۶۷،۱۹۵۹ نفر بود، نزدیک ۳۰۰ نفر در جلسات عمومی شرکت کردند که تقریباً همه آنها از اروپا و آمریکای شمالی بودند. چنان که در خاطر من هست، تنها یک شرکت‌کننده فعال از جایی که آن زمان جهان سوم می‌نامیدیم حضور داشت: انور عبدالملک از مصر (گرچه او در پاریس فعالیت می‌کرد).



تورن منصوب شد که این مشکل را بررسی کند. کمیته برای بهبود یک وضعیت نامطلوب، برخی راه‌حل‌ها را پیشنهاد کرد اما این پیشنهادها مؤدبانه نادیده گرفته شد.

تا حدودی این مشکل ریشه در حضور بین‌المللی روزافزون داشت. برای شرکت‌کنندگانی که پیوسته به شمار آنها افزوده می‌شد، هیچ کدام از این سه زبان رسمی، زبان بومی نبود؛ برای اغلب آنان، انگلیسی، نخستین «زبان دوم» بود. این امر همچنین ناشی از تأثیر سلطه آمریکا در نظام جهانی بود: در حالیکه نسل‌های قبل، فرانسه، آلمانی و روسی را به عنوان «زبان دوم» فرا می‌گرفتند، نسل جوانتر به انگلیسی روی آوردند.

انجمن جامعه‌شناسی هم‌اکنون به مانند بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی با جنبه‌های منفی یک زبان بین‌المللی (lingua franca) رو به رو شده است. هم‌اکنون نسخه ضعیف‌شده زبان بین‌المللی در حال استفاده است، نسخه‌های شفاهی و کتبی از هم دور می‌شوند. همین که سلطه آمریکا رو به کاهش می‌گذارد، بدون شک اعضا خواستار استفاده از زبان‌های بیشتری می‌شوند: زمانی که زبان‌های چینی و عربی به طور گسترده‌ای برای ارتباط علمی استفاده شود، در آینده انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی چگونه خود را با این امر تطبیق می‌دهد؟

### تشکیلات و برنامه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

در سال ۱۹۵۹، شورایی متشکل از نمایندگان انجمن‌های ملی عضو، از میان اعضاء، رئیس و دیگر مأموران رسمی و همچنین یک کمیته اجرایی را انتخاب کردند. زمانی که اتحاد جماهیر شوروی وارد انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شد، این دفاتر از طریق مذاکرات خصوصی میان اروپای شرقی و اروپای غربی توزیع شد.

در سال ۱۹۵۹، تنها دو کمیته پژوهشی وجود داشت. آنها به معنی واقعی کلمه کمیته پژوهشی بودند، یعنی محلی برای بحث و گفت‌وگو نبودند بلکه گروه‌هایی بودند که در ازای انجام تحقیقات فراملی، تأمین مالی می‌شدند. برای عضویت کافی نبود فرد به آنها ملحق شود بلکه لازم بود که از او دعوت به عمل آید. پس از آن، همین که تعداد کمیته‌ها افزایش یافت، شورایی ایجاد شد و چهار نفر از اعضایش به شورای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی افزوده شد.

وظیفه اصلی تشکیلات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، انتخاب محل برگزاری کنگره بعدی و طراحی یک برنامه بود. مسئولیت نایب‌رئیس، پیشبرد یک برنامه با همراهی کمیته برنامه‌ای است که هیچ یک از اعضایش در شورای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی خدمت نمی‌کنند. کاملاً برعکس! ایده این بود که افراد شایسته گوناگونی بیابیم که همچون آپاراتچیک‌ها (apparatchiks) صرفاً در خدمت شورا نباشند و خود صاحب‌نظر باشند. حتی رئیس انجمن نیز در جلسات کمیته برنامه شرکت نمی‌کرد.

با گذشت سال‌ها، انجمن سمت‌های نایب‌رئیس بیشتری ایجاد کرد اما تا زمان ریاست من، نایب‌رئیس برنامه به لحاظ جایگاه رهبری سایر نائبین را بر عهده داشت. آلبرتو مارتینلی نایب‌رئیس برنامه در زمان ریاست من (که رئیس بعدی انجمن شد) کمیته را منصوب کرد، هرچند سایر نایب‌رئیسان نیز برای پیوستن به کمیته دعوت شدند. در مقطعی، در بالاترین سلسله مراتب، نایب‌رئیس پژوهش، جای نایب‌رئیس برنامه را گرفت و سرانجام این سمت سازمانی به کلی منحل شد. هم‌اکنون برنامه در حیطه کاری کمیته اجرایی است.

من معتقدم این اتفاق، خطائی است که انجمن از آن پشیمان خواهد

شد. به جای اعضای از انجمن که به خاطر شایستگی‌ها و علایق‌شان انتخاب می‌شدند، برنامه را به آنهایی سپرده‌ایم که با توجه به منافع بخش خود، درباره تخصیص زمان چانه‌زنی می‌کنند. اگر یک «اقلیت (faction)» بر کمیته اجرایی مسلط باشند، این امر یک برنامه به درستی یکپارچه را تولید نمی‌کند. اگر کمیته اجرایی دچار به شیوه‌ای نادرست تقسیم شود، ممکن است به یک وضعیت ناکارآمد بینجامد. امیدوارم که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بتواند در این خصوص تغییرنظر دهد و به نایب‌رئیس برنامه جایگاه و استقلال خود را اهدا کند.

### تأثیرات اندازه

جنبه‌های مثبت حضور بیشتر و توزیع جغرافیایی گسترده‌تر آشکار است. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بسیار فراگیرتر شده است. اما فراگیری می‌تواند به معنای محروم‌کردن نیز باشد. در سال ۱۹۵۹ شرکت‌کنندگان تقریباً شامل همه جامعه‌شناسانی می‌شد که دانشمند مهم تلقی می‌شدند. نشست‌های گروهی کوچک، یک تبادل‌آرای واقعی بود.

با ۶۰۰۰ عضو و شمار بسیار کمیته‌های پژوهشی و سایر نشست‌های ویژه، زمانی برای بحث واقعی نمی‌ماند. جلسات عبارت است از یک چهار یا پنج «مقاله» که اغلب به یک یا دو پرسش در پایان ختم می‌شود. اغلب شرکت‌کنندگان، منفعل شده‌اند.

اشخاصی که به دنبال بحث واقعی و کار گروهی هستند، بهتر می‌یابند که این کار را در خارج از کنگره و در قالب گروه‌های کوچک سازمان دهند. همه ما انرژی، زمان و پول محدودی داریم. اندازه بزرگ، دایره فراگیری بیشتری دارد، اما کناره‌گیری را نیز تسریع می‌کند. راه حل ساده‌ای وجود ندارد. شاید ما بتوانیم کنگره‌ای از گروه‌های کوچک و خود-متشکل، ایجاد کنیم که هیچ مقاله‌ای ارائه نمی‌شود و در عوض بحث پیرامون برخی مسائل انضمامی دور می‌زند. سازمان‌دهی این امر ممکن است بسیار دشوار باشد و احتمالاً این پیشنهاد اتوپیایی است. اما همچنان بر ضرورت یک کمیته برنامه دست می‌گذارد که به وسیله کسانی که نفعشان در حفظ و پرورش منافع سازمانی خاص است، اداره نشود. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Immanuel Wallerstein: [immanuel.wallerstein@yale.edu](mailto:immanuel.wallerstein@yale.edu)

## < سهم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در

# حکمرانی دموکراتیک جهانی

آلبرتو مارتینلی، دانشگاه میلان، ایتالیا، رئیس فعلی شورای بین‌المللی علوم اجتماعی و رئیس اسبق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۱۹۹۸-۲۰۰۲

هرچند برای دستیابی به هدف یک جامعه‌شناسی واقعاً جهانی، هنوز کارهای زیادی باید انجام شود، که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به دو دلیل آن را ادامه خواهد داد: نخست اینکه رشد و شکوفایی جامعه‌شناسی جهانی، کیفیت کار جامعه‌شناختی را بهبود می‌بخشد و کمک می‌کند تا جامعه‌شناسی به همه مربوط شود؛ دوم آن که یک انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی قوی، همراه با دیگر اجتماعات معرفت‌شناختی بین‌المللی، در توسعه حکمرانی جهانی دموکراتیک، برای جهانی بهتر، سهمیم است.

موضوع و هدف اصلی جامعه‌شناسی به مثابه یک علم هم تغییر نکرده است اما مانند انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، جهانی شده است. در مرکز تحقیق جامعه‌شناختی پرسش اساسی‌ای قرار دارد که جورج زیمل پرسید: جامعه چگونه ممکن است، به عبارت دیگر همکاری و تعاون چگونه می‌تواند پروراند شود که نیازهای اساسی برآورده شوند، بازتولید اجتماعی تضمین شود و تضاد قاعده‌مند گردد. این مسئله اصلی مدنظر متفکران کلاسیک، بنیان‌گذاران انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان هم نسل من و نسل بعد بود. این پرسش هنوز امری مرکزی است اما امروزه همچنین باید در سطح جهانی پرسیده شود؛ و به پرسشی سخت‌تر تبدیل شده است چرا که جهان اجتماعی در قرن بیست و یکم هم سیستمی یگانه است و هم جهانی پاره‌پاره.

جامعه‌شناسی کلاسیک رویکردی جهانی داشت، چه به عنوان نظریه‌پردازان اقتصاد و جامعه جهانی مانند مارکس و پاره‌تو یا به عنوان مقایسه‌گران بزرگی همچون وبر و دورکیم. اما بعدتر، یعنی زمانی که من در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه برکلی تحصیل



آلبرتو مارتینلی

با نگاهی به گذشته تصدیق خواهیم کرد که هم جامعه‌شناسی و هم انجمن بین‌المللی‌اش یعنی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی پیشرفت‌های قابل توجهی داشته‌اند و با نگاهی به پیش‌رو درمی‌یابیم که هنوز کارهای بسیار بیشتری برای واقعاً جهانی کردن آن‌ها باقی مانده است. ترقی جامعه‌شناسی بین‌المللی، از ابتدای راه، یکی از اهداف کلیدی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود. رؤسای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به شیوه‌های مختلفی در بین‌المللی کردن جامعه‌شناسی سهمیم بوده‌اند. برای مثال در دوران ریاست من، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲، لابراتواری را برای دانشجویان دکترا ایجاد کردیم و همان‌طور که گفتگوی میان جامعه‌شناسان مسن‌تر و جوان نشان داد، این برنامه به طور مداوم رشد کرده است.

می‌کردم، جامعه‌شناسی حرفه‌ای بیشتر و بیشتر درون مرزهای ملی محدود شد. این نوع نگرش دیگر ممکن نیست: جهانی‌شدن معاصر نه تنها نشان می‌دهد که جهان به این صورت موضوع جدیدی برای مطالعه است، بلکه نیاز دارد که هر مطالعه خاص، برای مثال الگوهای خانواده در اروپا یا آفریقا یا روابط صنعتی در یک شرکت چینی یا برزیلی، نه تنها مقایسه‌ای باشد بلکه در زمینه‌ای جهانی چارچوب‌بندی شده باشد، چرا که هر منطقه به شکلی فزاینده در وابستگی متقابل با دیگر مناطق قرار می‌گیرد و بدین ترتیب جهان به شکلی فزاینده در هر یک از بخش‌هایش حضور دارد. «جهانی محلی (Glocal)» دیگر یک نواژه (neologism) در واژگان ما نیست.

جامعه‌شناسی امروز و فردا چاره‌ای ندارد جز آنکه جهانی باشد. جامعه‌شناسی باید علمی و انتقادی باشد و نیاز به هویتی روشن و مشخص دارد، اما به طور همزمان، باید به روی گسترش مشارکت میان رشته‌ای در میان علوم اجتماعی و میان علوم اجتماعی و علوم فیزیکی و بیولوژیکی گشوده باشد. این شرط اخیر هدف نهادی کلیدی شورای بین‌المللی علوم اجتماعی، یعنی سازمان فراگیر انجمن‌های بین‌المللی علوم اجتماعی و شوراهای پژوهشی ملی است. مهمترین و بهترین برنامه‌های اخیر شورای بین‌المللی علوم اجتماعی، که من به عنوان رییس شورای بین‌المللی علوم اجتماعی در گسترش آن مشارکت کرده‌ام، همگی به گسترش یک همکاری علمی واقعاً جهانی متعهدند: گزارش علوم اجتماعی جهانی که اخیراً منتشر شده، تصویری غنی از وضعیت پژوهش جامعه‌شناختی درباره محیط‌زیست در همه مناطق جهان فراهم کرده است؛ این متن به صورت آنلاین در دسترس است و ارزش خواندن دارد. موضوع سومین گردهمایی علوم اجتماعی جهان، که در سپتامبر ۲۰۱۵ در دوربان برگزار می‌شود، عدالت جهانی است؛ من به گرمی همه جامعه‌شناسان را دعوت می‌کنم که در این گردهمایی مهم بین‌المللی شرکت کنند که با ارزیابی مجدد اهداف توسعه هزاره مصادف خواهد بود. برنامه

پژوهشی محیط‌زیستی پنج ساله زمین/آینده (Future Earth) به طور مشترک توسط شورای بین‌المللی علوم اجتماعی و شورای بین‌المللی علم (یعنی سازمان فراگیر موازی برای علوم طبیعی و فیزیکی) هماهنگ خواهد شد؛ شورای بین‌المللی علوم اجتماعی به طور خاص پروژه فرعی دگرگونی‌ها برای پایداری را مدیریت خواهد کرد.

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی هم خودش و هم درون شورای بین‌المللی علوم اجتماعی و شورای بین‌المللی علم، نقشی جهانی را ایفا می‌کند از راه برانگیختن تحلیل‌های عقلانی صادقانه و ماهرانه درباره ابعاد مختلف جهانی‌شدن، و نیز از راه پیشنهاد راه‌حل‌های مؤثر برای مشکلات جهانی مانند نابرابری جهان و عدالت جهانی. همراه با دیگر انجمن‌های علمی بین‌المللی، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌تواند به طرز چشمگیری در حکمرانی دموکراتیک جهانی به شیوه‌هایی متنوع سهیم باشد. نخست اینکه درحالی‌که تأثیرگذارترین کنشگران جهانی، مانند حکومت‌های قدرتمند، شرکت‌های چندملیتی و جنبش‌های بنیادگرای مذهبی یا ملی، با منافع شخصی، قدرت فزاینده و منفعت مادی ترغیب می‌شوند و تمایل دارند که جهان‌بینی (Weltanschauung) یکتایی را تحمیل کنند، انجمن‌های بین‌المللی علمی بر اساس ارزش‌هایی جهانشمول عمل می‌کنند. هر کسی برحسب دستاورد علمی، توانایی نداری، و اخلاق حرفه‌ای ارزیابی می‌شود و نه بر اساس جنسیت، قومیت، سن یا ملیت. دوم اینکه، انجمن‌های علمی بین‌المللی می‌توانند پادزهری مؤثر علیه دگماتیسم و تحجر باشند. در کار محققانمان به مواجهه با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد عادت داریم و نیز به اینکه عقاید مخالف یکدیگر را به ارزیابی منصفانه برحسب ثبات منطقی و آزمون تجربی بسپاریم؛ گفتمان علم اساساً ضد دگماتیسم و جهانشمول است. سوم اینکه، درحالی‌که سهولت یافتن تجارت یا مقتضیات دیپلماسی اغلب حکومت‌ها و شرکت‌ها را ترغیب می‌کند که یک چشم یا حتی هر دو چشم خود را بر

نقض حقوق اساسی بشر ببندند، انجمن‌های علمی بین‌المللی اگرچه کاملاً آزاد نیستند اما می‌توانند در دفاع از آن حقوق رک‌تر و قاطع‌تر باشند. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نقشی مرتبط را در دفاع از آزادی بیان، فکر، تدریس و کندوکاو علمی ایفا کرده و خواهد کرد. چهارم، به نظر می‌رسد انجمن‌های علمی بین‌المللی در علوم اجتماعی، اگرچه با مشکلات گسترده فرهنگ‌ها و زبان‌های غالب روبرو می‌شوند، از خطرات قوم‌محوری بهتر آگاه باشند.

اینها برخی از مرتبط‌ترین شیوه‌ها هستند که از خلال آنها انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و دیگر انجمن‌های علمی بین‌المللی می‌توانند در حکمرانی جهانی سهیم باشند و به عنوان یک عامل تعادل سودمند برای سلطه فرهنگی و اقتصادی خدمت کنند. اما این انجمن‌ها برای مؤثر بودن باید در عضوگیری پیشرفت کنند و حوزه عمل و پروژه‌هایشان را توسعه دهند.

انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نقشی خاص برای ایفا کردن دارد چرا که جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته علمی مأموریت بررسی پیچیدگی روابط اجتماعی معاصر را دارد تا به انسان‌ها برای در صلح زیستن در جهانی پیچیده، دریافتن وحدت درون کثرت، و حمایت از صلح، عدالت توزیعی، آزادی فردی و کثرت‌گرایی فرهنگی یاری برسانند. جامعه‌شناسان زمانی مربوطند که صرفاً در توصیف و تفسیر صرف پدیده‌های اجتماعی درگیر نشده باشند. جامعه‌شناسان زمانی معتبرند که به عنوان دانشمندان قاطع و متعهد در تعقیب اهداف گسترده‌تر سهیم باشند. جهان تضاد محور امروز، مردم درگیر مشکلات، رهبران کوتاه‌بین، همگی، به جامعه‌شناسان خوب نیازمندند. بیایید به مسئولیت‌مان عمل کنیم و منابع و استعداد اجتماع جامعه‌شناسی جهانی را تجهیز کنیم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Alberto Martinelli: [alberto.martinelli@unimi.it](mailto:alberto.martinelli@unimi.it)



# < مانیفست

## «پوزیتیویست»

پیوتر زتومکا، دانشگاه یاجیلونیان (Jagiellonian)، کراکو، لهستان و رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۲۰۰۲-۲۰۰۶

در دهلی‌نو آسیا با قدرت وارد شد؛ در مکزیکو جامعه‌شناسی آمریکای لاتین که پرشور و غنی است، کانون توجه قرار گرفت. در بریزبن و حالا در یوکوهاما سرزندگی منطقه پسیفیک را دیدیم، در حالی که جامعه‌شناسی آفریقایی نوآوری خود را در دوران نشان داد. ما یک انجمن واقعاً بین‌المللی شده‌ایم. فقط جمهوری خلق چین، با پویایی و دستاوردهای قوی جامعه‌شناختی‌اش دور مانده است؛ اما درگیری جامعه‌شناسان چینی در یوکوهاما نشانه‌ای امیدبخش است.

امیدوارم، نه تنها بین‌المللی بلکه فراملیتی شویم. علم سرزمین‌پدیری ندارد و جامعه‌شناسی نباید مرزهای ملی بشناسد. برای من، اصطلاحاتی مانند جامعه‌شناسی لهستانی، جامعه‌شناسی فرانسوی، جامعه‌شناسی برزیلی و غیره فقط دلالت‌های مدیریتی دارند و نه هیچ معنی عمیق‌تری. من از «یک جامعه‌شناسی برای جهان‌های اجتماعی بسیار»<sup>۱</sup> حرف می‌زنم.

گسترش تقریباً جهانی اجتماع جامعه‌شناختی دو معنا دارد. اول اینکه برنامه کار پژوهشی ما شدیداً پربار شده است و بصیرت‌هایی را درباره شیوه‌های مختلف زندگی، آرزوها و محرومیت‌ها ارائه می‌کند. دوم، حساسیت اخلاقی یا احساسی جامعه‌شناسان نسبت به فقر، ستم، تبعیض و طرد به طرز شدیدی افزایش یافته است. اگرچه برحسب منطق صوری، قضاوت‌های ارزشی از واقعیت‌ها تبعیت نمی‌کنند، به معنایی جامعه‌شناختی تبعیت می‌کنند. واقعیت‌های سخت و مستند درباره تاریخ‌ترین بخش‌های وجود انسانی، انگیزه اخلاقی را حرکت می‌بخشد، بی‌زاری را پرورش می‌دهد و ارزش‌ها را تغییر می‌دهد. من این را قیاس جامعه‌شناختی می‌نامم و نه قیاسی منطقی<sup>۲</sup>. بنابراین این دو معنا انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی باید تشویق شوند.

تا اینجا اوضاع خوب است. متأسفانه گرایشی دیگر پابرجاست: مرزهای جدید یا حتی دیوارهای سخت بدان معناست که اجتماع جامعه‌شناختی تقسیم‌شده باقی می‌ماند، اگرچه معیارها برای تقسیم تغییر کرده است. در اولین کنگره‌ای که من بودم، تقسیم ژئوپلیتیکی بود و با جامعه‌شناسان لهستان، بلغارستان، چکسلواکی، روسیه همچون اقوام فقیر و بیچاره رفتار می‌کردند. آنهایی از ما که از پشت پرده آهنی بودند، تا حدی مسئول بودند: ما در قالب «نمایندگانی» سازمان‌یافته همراه با «رهبرانی» رسمی آمدیم که از بحث‌های باز اجتناب می‌کردیم و به جای پرداختن به موضوعات از نظر سیاسی حساس، سخنرانی‌هایی درباره موضوعات مرموز ارائه می‌کردیم؛ آغاز کار خود من در وارنا، شامل مقاله‌ای درباره «زبان غایت‌شناختی در جامعه‌شناسی» بود.

اما در اواخر دهه ۱۹۸۰ که دیوار ژئوپلیتیکی فرو ریخت، مرزهای جدیدی به سرعت ظاهر شد. اول بر پایه تقسیمات طبقاتی جهانی بنا شده‌اند: جامعه‌شناسانی از جنوب فقیر در مقابل جامعه‌شناسانی از شمال ثروتمند صف‌آرایی کردند، با گرایش‌های نهفته قوی ضد آمریکایی و بدگمانی به



| پیوتر زتومیکا

باور کنید یا نه، کنگره جهانی جامعه‌شناسی در یوکوهاما برای من یازدهمین کنگره بود. من در سال ۱۹۷۰ در کنگره‌ای که در وارنا در بلغارستان برگزار شد و اولین کنگره در اروپای شرقی بود، به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی پیوستم. اکنون، یعنی ۴۰ سال بعد، من جرئت می‌کنم و به پشت سر و پیش رو می‌نگرم. به عنوان یک نظریه‌پرداز همواره در جستجوی رویه‌های عام هستم و دو مورد را یافته‌ام: یک مورد سودمند است و دلیلی برای شادی ارائه می‌کند، و دیگری مضر است و حتی خطرناک.

دست‌آورد بزرگ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دست‌یافتن به ورای هسته اروپایی و آمریکایی بوده است و این از زمانی شروع شد که جامعه‌شناسی اروپای شرقی به عنوان شریکی ارزشمند پذیرفته شد.

تمرکز بر ارزش‌های محققانه (scholarly)، یعنی پیگیری توصیف‌های کافی، تبیین‌های دقیق، تفاسیر بهتر، فهم عمیق‌تر جامعه، از راه قدرت عقل، پژوهش و استدلال منطقی، منفعتی افزوده با خود دارد؛ فضایی را برای ایجاد اجماع درون اجتماع جامعه‌شناسی فراهم می‌کند. ارزش‌های علمی وحدت‌بخش‌اند درحالی‌که منافع سیاسی، طبقاتی یا فرهنگی تفرقه‌افکنانه هستند.

بگذارید به کار خودمان برگردیم و سیاست را به سیاستمداران و ایدئولوژی را به انقلابیون واگذار کنیم. انجمن جامعه‌شناختی نباید عرصه تضاد ایدئولوژیک باشد بلکه باید میدان بحث‌های آکادمیک گردد. رؤیای من انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی‌ای است که بیشتر یک جامعه محققانه باشد تا جنبش اجتماعی، اتحادیه کارگری یا حزب سیاسی، انجمنی که در آن جلسات به سمینارهای دانشگاهی شبیه باشد و نه اجتماعات سیاسی، جایی که بحث جای شعار را بگیرد، و عمل به دنبال فکر بیاید و نه بالعکس. دوست دارم انجمنی را ببینم که با ارزش‌های جهانشمول عقل و جستجوی دانش وحدت یافته است، و رای هر تقسیم‌بندی ایجاد شده به وسیله منافع خاص متنوع.

همان‌طور که آنتونیو گرامشی می‌گفت پیش‌بینی در موضوعات اجتماعی، عمل کردن در راستای تحقق پیش‌بینی‌ها است. برعهده همه ماست که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را از «اظهارات سیاست‌پسند» یا گرایش‌های رایج دور کنیم. به نقل از آن جمله معروف، که گویا در قلب آخرین رییس ما جای دارد، «جامعه‌شناسان همه کشورها، متحد شوید». بله، البته، اما خط بعدی را فراموش نکنید: «شما چیزی برای از دست دادن ندارید مگر زنجیرهای ایدئولوژیک‌تان، شما همه جهان دانش را برای به‌دست آوردن در اختیار دارید».

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Piotr Sztompka: [ussztomp@cyf-kr.edu.pl](mailto:ussztomp@cyf-kr.edu.pl)

1. Sztompka, P. (2009) "One Sociology or Many?" Pp.21-29 in Sujata Patel (ed.) *The ISA Handbook of Diverse Sociological Traditions*. Los Angeles: SAGE

2. Sztompka, P. (2007) "Return to Values in Recent Sociological Theory." *The Polish Sociological Review*, 3/159: 247-261.

۳. بحث داغ ما را در اینجا ببینید:

*Contemporary Sociology* 40(4): 388-410

میراث جامعه‌شناختی اروپا. سپس تقسیمات هویتی فوران کرد و عوامل فرهنگی به جای عوامل ژئوپلیتیکی و طبقاتی اهمیت یافت. برخی از شکاف‌ها به دنبال خطوط جنسیتی پدید آمد، درحالی‌که ملی‌گرایی جدید که بر ریشه‌های فرهنگی تمرکز داشت مبارزات زبانی‌ای را ایجاد کرد که «امپریالیسم زبانی» احتمالی زبان انگلیسی را به چالش کشیدند.

اگرچه ممکن است مضر باشند، اما همه این مرزها تقسیمات واقعی را بازمی‌تابانند. اجتماع جامعه‌شناختی نمونه کوچکی از جامعه بزرگتر است و تقلا می‌کند تا خود را به ورای تضادها و تنش‌های فراتر از علم بکشانند. قابل فهم اما نه قابل چشم‌پوشی و بخشش.

اما اخیراً یک شکاف درونی دیگر ظاهر شده است که مربوط به عدم‌توافق‌های معرفت‌شناختی است. برخی از ما، شاید یک اکثریت پنهان خاموش معتقدند که جامعه‌شناسی شامل تلاشی روشنفکرانه با هدف ایجاد فهمی بهتر از مکانیسم‌ها و قاعده‌مندی‌های زندگی اجتماعی، از راه پژوهش قابل‌کنترل سیستماتیک و روش‌مند است. بنابراین جامعه‌شناسی شناخته‌شده به علمی نزدیک است که درکی متصلب از آن وجود دارد، حتی اگر جامعه‌شناسی به طور آشکار دارای خصیصه‌هایی باشد که نزدیک به علوم انسانی و حتی هنر است. اگر این یک دیدگاه مشترک گسترده نبود، کنگره‌های ما شامل تعداد زیادی از بخش‌های مستحکم پژوهش خوب جامعه‌شناختی از تمام نقاط جهان نبود.

در دیگر قطب تقسیم معرفت‌شناختی، اقلیتی صریح‌اللهجه و آشکار قرار دارند که برای آن جامعه‌شناسی پروژه‌ای انقلابی با هدف بسیج توده‌هاست. همچنین بیزاری‌ای نسبت به کل سنت جامعه‌شناختی غربی وجود دارد و در عوض از برخی «جامعه‌شناسی‌های بومی» مبهم پشتیبانی می‌کند.

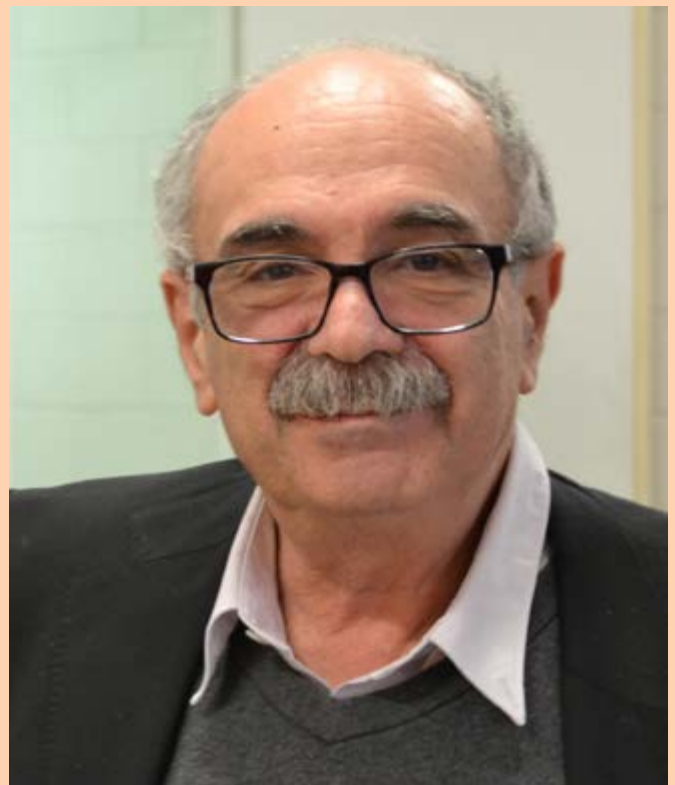
جامعه‌شناسی به مثابه علم در مقابل جامعه‌شناسی به مثابه عمل، جامعه‌شناسی به مثابه دانش جهانشمول و عام در مقابل جامعه‌شناسی به عنوان تجربه مرتبط با زمینه؛ اینها خطوط اصلی تقسیم‌کننده جدال هستند. من قویاً طرف اولی را می‌گیرم، مایکل بوروی من را «آخرین پوزیتیویست» می‌نامد. واقعاً مفتخرم: کاملاً ترجیح می‌دهم «آخرین پوزیتیویست» باشم تا «آخرین لنینیست». جامعه‌شناسان در ایجاد انقلاب خوب نیستند و آنهایی که تلاش می‌کنند، کارشان با بالماسکه‌هایی پایان می‌یابد همچون پوشاندن تی‌شرت‌های قرمز بر تن دانشجویان تحصیلات تکمیلی، یا تبدیل جلسات آکادمیک به تظاهرات سیاسی.

بزرگ‌ترین خدماتی که جامعه‌شناسان برای افراد طردشده، حاشیه‌ای، فقیر و استثمارشده دنیا می‌توانند فراهم کنند، فهم قاعده‌مندی‌ها و سازوکارهای اجتماعی مسئول سرنوشت آنها، از راه پژوهشی جدی است. اگر کسی واقعاً می‌خواهد دنیایی نابرابر و ناعادلانه را تغییر دهد، اولین وظیفه‌اش این است که آن را به خوبی بشناسد. کارل مارکس در تاریخ تفکر نه به دلیل کتاب *مانیفست کمونیست* بلکه برای کتاب *سرمایه* در خاطر می‌ماند که در آن مکانیسم‌های طبقاتی جامعه بورژوازی را بررسی می‌کند. او بیشتر زندگی خود را در کتابخانه‌ها گذراند و نه در سنگرها.

# < دیجیتالی شدن، رشته‌ای شدن، و شر

میشل ویویورکا، بنیاد علوم انسانی، پاریس، فرانسه و رییس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۲۰۰۶-۲۰۱۰

دوم: اگر ما جامعه‌شناسان اهمیت تنوع فرهنگی را تشخیص دهیم، باید در میان خودمان زنده باشد. همین امر دلیل مبارزه من برای چندزبانی، در طول دوران مأموریتم بود. ما باید بتوانیم نه تنها به سه زبان رسمی‌مان بلکه به زبان‌های دیگری از جمله ژاپنی صحبت کنیم وقتی که در ژاپن جمع می‌شویم! در مکزیکو در سال ۱۹۸۲ ما فقط دو زبان رسمی، فرانسه و انگلیسی، داشتیم. اما فشار زیادی از سوی همکاران‌مان و دانشجویان آمریکای لاتین وارد شد و در نتیجه اسپانیولی به عنوان سومین زبان رسمی انجمن معرفی شد. و اینجا در یوکوهاما دوست داشتم تلاش فعالانه‌تری را برای اجتناب از پسرقت شاهد باشم: پوسترهای ما برای این کنگره صرفاً به زبان انگلیسی بود. هیچ تلاش یا تخیلی به کار گرفته نشد: برای مثال زیرنویس‌های روی صفحه نمایش در طول جلسات افتتاحیه صرفاً به زبان انگلیسی بودند، چرا دست‌کم به زبان ژاپنی نبودند؟ هیچ ترجمه همزمانی برای جلسات رؤسا آماده نشده بود. البته اینها گران هستند ولی دلایل اقتصادی آن نوعی از توضیح نیستند که جامعه‌شناسان بدون بحث بپذیرند. اگر فقط به زبان انگلیسی زندگی می‌کنیم و فکر می‌کنیم و می‌خوانیم، اگر ما رؤسای‌مان را صرفاً از دانشگاه‌های غربی انتخاب می‌کنیم، پرسش این است که به کجا می‌رویم؟ خطر غربی‌شدن جامعه‌شناسی و قوم‌محوری تحت هژمونی آمریکا یا غرب وجود دارد. بله ما باید به نقد شیوه‌ای بپردازیم که جهانشمول‌گرایی (universalism) اغلب بدان می‌انجامد یعنی زمانی که در واقع به شکل نوعی از سلطه ظاهر می‌شود. باید درباره ارزش‌های جهانشمول به منظور راه‌اندازی مجدد آنها بحث کنیم، نه به منظور تحمیل نظم غربی قوم‌محورانه جدید بر کل اجتماع عالمان اجتماعی.



میشل ویویورکا

سوم: انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نهادی است که از تولید و انتشار دانش حمایت می‌کند. بله ما انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را به عنوان فضایی روشنفکرانه و علمی دوست داریم، برای مثال کمیته‌های پژوهشی‌اش را، اما همچنین به نهادهایی نیاز داریم که فعالیت‌های فردی و اجتماعی ما را توسعه دهند. پژوهش جامعه‌شناختی نباید تحت سلطه هیچ نوع منافع چه اقتصادی و چه ایدئولوژیکی و سیاسی قرار گیرد. پژوهش باید به وسیله کنجکاو پژوهشگر هدایت شود؛ باید خطر پذیرفته شود؛ باید مشوق پژوهش پیشگام باشیم. من مخالف تأثیرات ثانویه اقتصادی نیستم که نشان می‌دهند پژوهش می‌تواند سودمند باشد؛ من مدتی طولانی به آن چیزی می‌پرداختم که مایکل بورووی «جامعه‌شناسی مردم‌مدار (public sociology)» می‌نامد، منظوری است که من یک دانشگاهی منزوی برج‌عاج‌نشین نیستم. اما اگر قرار است

من خوشحال و مفتخرم که رییس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بودم و از آن بسیار فراگرفتم. چهار سال بعد از آن، نخست تمایل دارم که سه نکته کوتاه را درباره انجمن‌مان بگویم.

نخست، ما همواره انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را به روی آن جامعه‌شناسانی باز دانسته‌ایم که به دلایل سیاسی نمی‌توانند به ما راحتی به ما بپیوندند، آنچنانکه قضیه کشورهای کمونیست در دوران جنگ سرد اینگونه بود و اخیراً انجمن چین نیز به دلیل مسائل دیپلماتیکی که عضویت انجمن تایوان به وجود آورده، اینگونه است. خوشحالم که امروزه پیشرفت واقعی را می‌بینیم، از جمله برنامه جالبی که در کنگره‌مان درباره اصلاحات و تغییرات اجتماعی چین، با همکاری انجمن‌های جامعه‌شناسی چین و ژاپن سازماندهی شد.

جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی ترکیب یا صورت‌بندی کنیم. به عبارت دیگر، ما باید هم عالم اجتماعی و هم روشنفکر باشیم. نباید گرایش به تخصصی‌شدن بیش از حد را بپذیریم، به همین خاطر است که انجمن‌هایی مانند انجمن ما و جلساتی مانند کنگره ما بسیار مهم است. ما اجتماعی جهانی را به‌رغم وابستگی‌های ملی و نهادی یا گرایش‌های علمی‌مان تشکیل می‌دهیم. درست است که در گذشته برخی مباحث عمومی بیشتر ایدئولوژیک بودند تا علمی. اما نباید اجازه دهیم علایق و منافع خاص، مشارکت در تبادل عقاید عام را تخریب کند.

به‌شیوه‌ای مرتبط، هرچند ما از چندرشته‌ای بودن پشتیبانی می‌کنیم، می‌دانیم که دانشگاه‌ها و سیستم‌های آکادمیک ما به رواج آن کمک نمی‌کنند. جامعه‌شناسان باید در خط مقدم شکستن انزوای رشته‌ها قرار گیرد و وابستگی‌های رشته‌ای و حرفه‌های محققان مرتبط با آنها را به چالش کشند.

### رویارویی با شر

من تمایل دارم که خوش‌بین باشم و به تضادها و جنبش‌های اجتماعی برای ایجاد روابط اجتماعی جدید یا تحول نهادها اعتماد کنم. اما در بخشی از جهان که من در آن زندگی می‌کنم و در جاهای دیگر، بحران را قوی‌تر از تضادها یا جنبش‌های اجتماعی یا فرهنگی می‌بینم. چیزهایی که ممکن است آن‌ها را ضد جنبش‌ها نامگذاری کنیم، یعنی خشونت، پوپولیسم، ملی‌گرایی، نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، بنیادگرایی، و یهودستیزی، رو به رشد هستند؛ یک نظریه جنبش‌های اجتماعی باید شامل تولید و نقش ضد جنبش‌ها باشد. به عنوان پیرو آلن تورن من همیشه این خط تحلیل را پیگیری می‌کنم. ما باید شر را به عنوان بخشی از دلمشغولی خود مدنظر قرار دهیم. بله، مطالعه جنبش‌های اجتماعی و ضد جنبش‌ها یک اولویت برای جامعه‌شناسی است؛ باید سوژکتیویته افراد و منطق‌های عمل جمعی را وارد بحث کنیم و به طور جدی فرایندهای سوژکتیو شدن (subjectivation) و از سوژکتیو شدن خارج‌شدن (de-subjectivation) را در نظر بگیریم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Michel Wieviorka: [wiev@msh-paris.fr](mailto:wiev@msh-paris.fr)

مسئولانه به تولید و انتشار دانش بپردازیم، نیاز به آزادی برای تأملی و انتقادی عمل کردن داریم؛ آزادی‌ای که به نهادهایی نیاز دارد که شرایط وجودش را تضمین می‌کنند. حالا می‌خواهم سه چالشی را مطرح کنم که ما به عنوان جامعه‌شناسان با آن‌ها مواجه هستیم.

### چالش عصر دیجیتال

ما به جهانی وارد شده‌ایم که توسط اینترنت، فناوری‌های جدید و بزرگ‌داده‌ها به طور شدیدی تغییر یافته است. جامعه‌شناسی به عصری جدید وارد می‌شود: شیوه‌های تفکر، موضوعات، روش‌ها، پارادایم‌ها و ابزارهای تحلیل ما دارند تغییر می‌کنند. این بدان معناست که امکان‌های جدیدی وجود دارد. باید به شیوه‌ای متفاوت با کنشگران دیگری از جمله کنشگران هنرها، علوم انسانی، علوم زیستی همراه با اشکال جدید مشارکت و همکاری کار کنیم. نوشتن و انتشار، همراه با بحث‌های بسیار زیادی درباره مدل‌های اقتصادی انتشار همچون دسترسی باز، در حال تغییر هستند. کتابخانه‌ها نقش به طور فزاینده مهم اما ناآشنایی را ایفا خواهند کرد. ما در تولید دانش توسط دیگر کنشگران که می‌توانند منابع بسیار زیاد فکری، مالی و عملی را مهیا کنند، به چالش کشیده خواهیم شد. اشکال جدید نابرابری بروز خواهند یافت برای مثال میان آنهایی که به بزرگ‌داده‌ها یا پول برای استفاده از الگوریتم‌های سخت جدید دسترسی دارند و آنهایی که ندارند. در طول بیست سال اخیر ما به طور فزاینده واژه «جهانی» را به کار برده‌ایم؛ حالا به عصر بسیار متفاوتی وارد می‌شویم که جهانی است اما دیجیتالی نیز هست.

### خطرات تخصصی‌شدن بیش از حد و رشته‌ای‌شدن

موضوع ما در کل جهان در حال رشد است. محققان جوان بهتر تربیت می‌شوند، به طور متوسط بسیار بهتر از نسل من. آنها همچنین بیشتر نسبت به جهان گشوده هستند؛ در مقایسه با آنچه که ۳۰ یا ۴۰ سال پیش رایج بود، در شبکه‌ها و در زندگی بین‌المللی پربارتری مشارکت دارند. اما آنها همچنین تخصصی‌تر شده‌اند و اغلب پشت تحلیل مشکلی محدود و توسعه رویکردی خاص پنهان می‌شوند، بی‌آنکه به عنوان جامعه‌شناس در مباحث عمومی برای مثال موضوعات سیاسی یا تاریخی مشارکت کنند. این امر چالشی را مطرح می‌کند که چطور می‌توانیم در برابر پاره‌پاره‌شدن یا تخصصی‌شدن بیش از حد مقاومت کنیم؟ چطور می‌توانیم از حوزه خاص‌مان به دغدغه‌های عمومی حرکت کنیم؟ این مسئله‌ای جدی است، باید علایق خاص را با مباحث عام در سطوح



# < پشت پرده گوجه‌فرنگی ارزان: کارگران مهاجر در جنوب ایتالیا

میمو پروتا، دانشگاه برگامو، ایتالیا



مهاجران هنگام کار در زمان برداشت گوجه‌فرنگی  
ایتالیا. عکس از تیزیانو دوریا.

۲۰۱۱، زنجیره عرضه «پلاتی» (گوجه‌فرنگی‌های بدون پوست کنسرو شده) را توصیف کرده بود: گوجه‌فرنگی‌ها در باسیلیکاتا توسط آفریقایی‌ها به شکل دستی برداشت شده، شرکت‌هایی چون کانسروه/ایتالیا و لدوریا آنر را پردازش می‌کنند و بالاخره توسط سوپرمارکت‌های بریتانیایی (سینزبریس، ویترز، تسکو، موریسونس) فروخته می‌شود. در گزارش دوم، در فوریه ۲۰۱۲، شرایط برداشت‌کنندگان مرکبات در روزارنو (کالابریا) تحلیل شده بود، و از شرکت کوکاکولا و برند تحت کنترلش، فانتای پرتقالی درخواست شده بود به شکل عمومی قیمتی را اعلام کنند که به بازرگانان کالابرینی برای پرتقال‌ها پرداخت می‌کنند.

طبق این گزارش‌های ژورنالیستی، کشاورزی در جنوب ایتالیا با این موارد شناخته می‌شود: دستمزدهای پایین، کنترل مستبدانه نیروی کار بر روی کارگران مزارع با اجبار به زندگی در خانه‌های رها شده در حومه شهر یا در زاغه‌های بزرگ و حلبی‌آبادها، کار نیمه قانونی، حضور فراگیر پیمانکاران نیروی کار مزارع (که کاپورالی خوانده می‌شوند)، و فشارها برای کاهش قیمت محصولات کشاورزی و محدودیت‌ها بر

در سپتامبر ۲۰۱۳، تلویزیون ملی فرانسه، فرانسه ۲ گزارشی در مورد شرایط بهت‌آور کار و زندگی کارگران مزرعه مهاجر در پولیا، جنوب ایتالیا پخش کرد. این گزارش که برداشت شرم (*Les récoltes de la honte*) نام داشت، برداشت و پردازش بروکلی و گوجه‌فرنگی‌ای را توصیف کرده بود که در پولیا رشد کرده و در سوپرمارکت‌های فرانسه مانند اوچان، کارفور و لکلرک فروخته می‌شدند و به مشتریان فرانسوی یادآوری می‌کرد که غذایشان به خاطر مزد پایین کارگران مزرعه ارزان است.

رسانه‌های دیگر اروپایی نیز به طور مشابه بر کارگران مزرعه مهاجر در جنوب ایتالیا تمرکز کرده‌اند. در نروژ، کمپینی علیه بهره‌کشی از دروکنندگان گوجه‌فرنگی به راه افتاد که اتحادیه‌های نیروی و سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای را وادار کرد از اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه‌های پرورش‌دهندگان ایتالیایی بخواهند تا «استانداردهای اخلاقی» را در تولید کشاورزی ارتقاء دهند. مجله بریتانیایی *اکولوژیست* در این زمینه دو تحقیق جالب‌توجه منتشر کرد. تحقیق اول در آگوست

پرورش‌دهندگان محلی توسط بازرگانان و سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای بزرگ. در واقعیت، شرایط زندگی و کار کارگران مزرعه مهاجر در کشورهای دیگر اروپا نیز خیلی بهتر از این نیست: از آنجا که کشاورزی اروپا «مدل کالیفرنایی» کشاورزی متمرکز با بهره‌کشی متمرکز از مهاجران را سرمشق قرار داده است، کارگران مهاجر در بخش کشاورزی شرایط سختی را در سراسر این قاره تجربه می‌کنند.

از دهه ۱۹۷۰، جنوب ایتالیا به منطقه مقصد برای مهاجران خارجی تبدیل شد. در بخش کشاورزی، براساس آمار رسمی، حدود ۱۱۰,۰۰۰ کارگر خارجی در جنوب ایتالیا حضور دارند و دست‌کم همین میزان کارگران غیررسمی، شامل تونس و مراکشی (بیشتر در گلخانه‌های سیسلی و کامپانیا)، هندی‌ها (اکثراً در کشاورزی دامداری)، آفریقایی‌های جنوب صحرای بزرگ آفریقا و اروپای شرقی‌ها هستند.

مناطق پولیا و باسیلیکاتا، مکان‌هایی که من در آن‌ها پژوهش میدانی انجام داده‌ام، هر دو اوج تقاضای نیروی کار برای کشاورزی گوجه‌فرنگی بین ماه ژوئن و اکتبر، خصوصاً در زمان برداشت را، تجربه می‌کنند. گوجه‌فرنگی‌ها به کارخانه‌های کنسروسازی در کامپانیا می‌روند، تا به پلاتی تبدیل شوند که یکی از محصولات غذایی بسیار شناخته شده و دارای بیشترین صادرات در ایتالیا است. هر تابستان بین ۱۳,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ مهاجر، اغلب از جنوب صحرای بزرگ آفریقا و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به دنبال کار می‌آیند. برخی از کارگران مزارع متعلق به جنوب صحرای بزرگ آفریقا، از سفرهای وحشتناک از طریق صحرای بزرگ آفریقا و از میان دریای مدیترانه جان سالم به در برده‌اند؛ بسیاری چرخه برداشت در سراسر مناطق جنوب ایتالیا را دنبال می‌کنند، در زمستان مرکبات کالابریا و در بهار توت‌فرنگی‌های کامپانیا را می‌چینند. دیگر کارگران آفریقایی مزارع از آنجا که سال‌ها در کارخانه‌های شمال ایتالیا مشغول به کار بوده‌اند، مجوز اقامت گرفته‌اند؛ آنها پس از بحران اقتصادی اخراج شده و حالا در کشمکش برای یافتن کار در مزارع جنوب ایتالیا هستند.

اروپای شرقی‌ها اغلب اقامت‌کنندگان دائم به حساب می‌آیند؛ رومانیایی‌ها بزرگترین گروه اتباع خارجی در ایتالیا هستند. در طول دوره‌های اوج تقاضای نیروی کار، بسیاری از آنها از دیگر نقاط اروپا یا از وطنشان به طور موقت به جنوب می‌آیند و پس از پایان فصل برداشت گوجه‌فرنگی به خانه‌هایشان باز می‌گردند. در طول دوره برداشت، کارگران فصلی در حلی‌آبادهایی در حومه شهر زندگی می‌کنند. گذشته از «مداخله‌های بشردوستانه» گاه‌وبی‌گاه، آن‌ها به ندرت با اتحادیه‌های کارگری یا نهادهای محلی برخورد دارند؛ زمانی که فصل پایان می‌یابد آنها به سوی زاغه‌های دیگر در مناطق دیگر حرکت می‌کنند.

اقامت و اشتغال مهاجران اغلب توسط *کاپورالی* - پیمانکاران غیررسمی نیروی کار مزارع - سازماندهی می‌شود، که اغلب با کارگران مزارع هم‌ملیت هستند و تضمین می‌کنند که کارگران، به شیوه‌ای کارآمد، «درست به موقع» برای کسب‌وکاری که به آن‌ها نیاز است، آورده می‌شوند. *کاپورالی* هم به کارگران مزارع و هم به کارفرمایان‌شان خدمات می‌دهند: آنها در طول زمان برداشت محل اقامت (به طور موقت)، حمل‌ونقل تا زمین‌ها، ایستگاه‌های راه‌آهن و سوپرمارکت‌ها و همچنین غذا، آب و پول را فراهم می‌آورند.

مهم‌تر از همه، *کاپورالی* بر کار نظارت دارد و کارفرمایان به جای پرداخت به کارگران منفرد مزارع، دستمزد را به *کاپورال* پرداخت می‌کنند. برای هر ۳۰۰ کیلوگرم جعبه گوجه‌فرنگی برداشت شده، *کاپورال* بین ۳,۵ تا ۶ یورو دریافت می‌کند که پس از کسر هزینه دلالی، هزینه حمل‌ونقل تا زمین‌ها و هر آنچه کارگران بابت اقامت، غذا، آب و پول بدهکار هستند، دستمزد آن‌ها را می‌پردازد. براساس این سیستم که دستمزد بر حسب میزان کار انجام شده تعیین می‌شود، قوی‌ترین و باتجربه‌ترین برداشت‌کنندگان می‌توانند روزی تا ۸۰ الی ۱۰۰ یورو دستمزد بگیرند، اما کمترین‌ها فقط حدود ۲۰ یورو به دست خواهند آورد.

*کاپورالی* قدرتشان (و سودشان) را از تفکیک نیروی کار و از غیبت «رقیبان» به دست می‌آورند: برخلاف دیگر بخش‌های ایتالیا و اروپا، دخالت‌های دولت مانند سهمیه نیروی کار فصلی، مراکز عمومی اشتغال یا واسطه‌های خصوصی «رسمی» یعنی تعاونی‌ها و آژانس‌های استخدام موقت، در اینجا تأثیر کمتری دارند. بحران اقتصادی رقابت بین کارگران کشورهای مختلف و با مراتب قانونی متفاوت را افزایش داده است و این واقعیت سازماندهی انواع کنش جمعی را دشوار می‌کند.

کارگران استراتژی‌های متفاوتی برای مقابله با شرایط بد کاری، کنترل مستبدانه نیروی کار و دستمزد پایین دارند. بیشترین منبع سود رومانیایی‌ها و بلغارها، قابلیت حرکتشان است: چون آزادی حرکت در اروپا را دارند و می‌توانند به اروپای شرقی رفت‌وآمد داشته باشند یعنی جایی که هزینه زندگی و دستمزدها هنوز کمتر از اروپای غربی است، و می‌توانند به دنبال کاری دیگر به جاهای دیگر بروند. در مقابل، وضعیت قانونی متزلزل تر مهاجران آفریقایی چالش‌های فراوانی مانند تضادهای محیط کار، تضادهای «قومی» (مانند «شورش روزانو» در کالابریا، ژانویه ۲۰۱۰) و تضادهای اتحادیه‌ای (مانند اعتصاب کارگران خارجی مزارع در ناردو در پولیا، ۲۰۱۱) ایجاد می‌کند.

در سال ۲۰۱۴، همه این تضادها در کنار کمپین‌های رسانه‌های جمعی اروپا، سازمان‌های مردم‌نهاد، شبکه‌های ستیزه‌جو و انجمن‌های دفاع از مهاجران، مدیران منطقه‌ای در پولیا و باسیلیکاتا را برانگیخت تا به میزبانی کارگران مزارع در مراکز پذیرش، تشویق شرکت‌ها به استخدام کارگران از طریق مراکز عمومی اشتغال، ایجاد برندهای جدید «اخلاقی» برای گوجه‌فرنگی‌های پردازش‌شده و دیگر محصولات کشاورزی متعهد شوند. در طول برداشت گوجه‌فرنگی در سال ۲۰۱۴ این مداخلات شکست خورد؛ بار دیگر کشاورزان ترجیح دادند تا برداشت‌کنندگان را از طریق وساطت *کاپورالی* استخدام کنند، و به دلیل ترس از دست دادن اشتغال تضمین‌شده توسط *کاپورالی* در زاغه‌ها، تعداد بسیار اندکی از کارگران فصلی خواستار «پذیرش» در مراکز پذیرش بودند. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Domenico Perrotta: [domenico.perrotta@unibg.it](mailto:domenico.perrotta@unibg.it)



# < اعتصاب علیه تعاونی‌ها

## مهاجران پیشرو هستند

دوی ساچتو، دانشگاه پادووا، ایتالیا

اعتصاب علیه تعاونی‌ها و قانون بوسی فینی که کارگران بدون مدرک را مجرم تلقی می‌کند.



خطوط قومی اغلب اولین گام به سوی فروپاشی همبستگی در هر تعاونی است. در سال ۲۰۰۱ نیروی کار ۴۳,۰۰۰ تعاونی ایتالیا حدود ۱,۳ میلیون نفر شمرده شد، که حدود ۷,۲ درصد از افراد دارای شغل سودآور در کشور را تشکیل می‌دهد. حجم معاملات سالانه آنها ۱۴۰ میلیارد یورو یا معادل ۷ درصد تولید ناخالص داخلی ایتالیا حساب شده است. تعاونی‌ها در بخش آمادگاری، خرده‌فروشی در حجم بالا، ساخت‌وساز و خدمات امدادی فردی و شرکتی مهم هستند. در بخش آمادگاری حدود یک چهارم کل نیروی کار توسط تعاونی‌ها استخدام شده است، که به عنوان پیمان‌کاران فرعی بنگاه‌های اقتصادی ملی و چندملیتی عمل می‌کنند. در بخش آمادگاری برخی از تعاونی‌ها نقش عاملان موقت نیروی انسانی که از نظر قانونی مجاز هستند را بازی می‌کنند.

بسیاری از شرکت‌ها بخش‌های بیشتر و بیشتری از فرآیند تولیدشان را به تعاونی‌ها می‌سپارند تا هزینه‌ها کاهش و رقابت افزایش

تعاونی‌های ایتالیا توسط کارگرانی که امید داشتند تا هم از بدترین شکل بهره‌کشی و هم از مهاجرت از ایتالیا اجتناب کنند، به عنوان نوعی دفاع از خود در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفتند. در اوایل دهه ۱۹۲۰، سیستم تعاونی به شکل محکمی خصوصاً در مرکز و شمال ایتالیا پایه‌گذاری شد، که حتی رژیم فاشیست نیز جرأت تخریب آن را نداشت. هرچند، در دهه‌های اخیر تعاونی‌ها افزایش یافته‌اند و زمانی که به عنوان پیمان‌کاران فرعی ارائه خدمات به مؤسسات بزرگ را شروع کردند، مشارکت‌شان در فعالیت‌های جدید گسترش یافت. تعاونی‌ها به طور فزاینده به درخواست‌های شرکت‌هایی که بخش‌های بزرگی از عملیات‌شان را سفارش می‌دهند، پاسخ داده‌اند.

با این تغییر، شرایط کار درون تعاونی، هم برای کارگران سهام و هم برای کارگران غیر سهام، بدتر شده، و در عین حال وضع دموکراسی تعاونی و مشارکت بین شرکا و کمیته‌های راهبری تعاونی‌ها وخیم گشته است. تقسیم‌بندی نیروی کار براساس

کمیسیون ملی اعتصاب ایتالیا بر حق اعتصاب نظارت و آن را کنترل می‌کند و از مشتریان در برابر اعتصاب علیه اصطلاحاً خدمات عمومی، یعنی حمل و نقل ضروری، تسهیلات بهداشتی حیاتی، فوریت‌های ملی و محلی، حمایت می‌کند. در سال ۲۰۱۳، به دنبال تظاهرات در بخش آمادگاری (logistic)، کمیسیون، قانونی مبنی بر اینکه شیر یک نیاز اساسی است تصویب کرد؛ و در نتیجه، توقف حمل‌ونقل هر نوع برند شیر – صرف‌نظر از اینکه چند برند هنوز در دسترس هستند – توقف یکی از خدمات عمومی ضروری در نظر گرفته شد. زمانی که چند صد کارگر مهاجری اعتصاب کردند که توسط یک تعاونی پیمان‌کار فرعی در یک شرکت به نام گرانارولو لاجیستیکز، یک کارخانه غذایی ایتالیایی که ساختمان مرکزیش در بولونیا است، استخدام شده بودند، کمیسیون کنش آن‌ها را وتو کرد. اما بسیاری از برندهای شیر در هر سوپرمارکت ایتالیایی در دسترس هستند؛ شیر ممکن است یک نیاز اساسی باشد، اما توصیف برند گرانارولو به عنوان ضروری سخت است.

یابد؛ و تعاونی‌ها فضای کمتر و کمتری را برای دفاع از حقوق برابر نه تنها برای افراد غیرسهمیم بلکه در بین افراد سهمیم دارند. در بخش‌های وسیعی از شمال ایتالیا، نهادهای عمومی محلی، تعاونی‌ها، و اتحادیه کارگری به طور نزدیکی به هم مرتبط هستند، و مواضع سیاسی نزدیکی، اگر نه هم‌پوشان، را برای حفظ «هماهنگی اجتماعی» و حمایت از علایق صنعتی محلی اتخاذ می‌کنند. تعاونی‌های کاتولیک و سابقاً کمونیست هم‌اکنون خود را در یک انجمن، یعنی اتحاد تعاونی‌های ایتالیایی (L'alleanza delle cooperative italiane) هم‌گروه می‌بینند، که بیش از ۹۰ درصد کل تعاونی‌های ایتالیا را شامل می‌شود. آنها همگی باید تابع الزامات کارآمدی باشند. لگاکوپ، مهم‌ترین کنفدراسیون «اتحاد» و کمونیست سابق، همچنین صاحب یکی از بزرگ‌ترین آژانس‌های کار موقت در ایتالیا به نام/وبیتو لاورو است.

کمپین باربران در تعاونی‌هایی که برای *گرانارولو* لاجستیکز کار می‌کنند، فقط یکی از مجموعه اعتصاب‌هایی است که عرضه و ارتباطات در شمال ایتالیا در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۱ را تحت تأثیر قرار داده است. طی ده سال اخیر شمار فزاینده‌ای، که بسیاری از آنها مهاجرانی از شمال آفریقا هستند، توسط تعاونی‌های پیمان کار فرعی استخدام شده‌اند. در برخی موارد، مهاجران اعتصابگر اخراج شده‌اند؛ آنها با خطر از دست دادن حق اقامت در ایتالیا، و در نتیجه فوراً به خارجی‌های بدون مدرک تبدیل شدن روبرو هستند.

اولین اعتصاب مهم در تابستان سال ۲۰۱۱ در پیانچزا که چندان از میلان دور نیست آغاز شد؛ زمانی که کارگرانی که اغلب مهاجر بودند و در تعاونی‌های پیمان کار فرعی برای یک

شرکت حمل‌ونقل بزرگ کار می‌کردند، کارشان را برای دستمزدهای بالاتر، شکایت از سرعت بالای کار و فقدان حقوق زمین گذاشتند. اتحادیه‌های کارگری رسمی ایتالیا اعتصاب‌ها را به تعویق انداختند. هرچند، اعتصاب در این تعاونی پیمان کار فرعی به موفقیت انجامید: کارگران به قرارداد ملی، افزایش دستمزدها، تعطیلات و حق بیماری دست یافتند، که این موفقیت الهام‌بخش کنش صنعتی بعدی بود.

مهم‌ترین کمپین در سال ۲۰۱۲ در انبار آیکیا در پیانچزا رخ داد. کارگران تعاونی که اغلب از شمال آفریقا بودند دستمزد بهتر، کاهش سرعت کار و یک قرارداد کاری ثابت را خواستار شدند. کارگران دست به اعتصاب زدند و در جلوی انبار آیکیا تحصن کردند. پلیس وارد عمل شد، کارگران را مورد ضرب‌وشتم قرار داد و تحصن را شکست. پس از چند ماه بود و نبود کنش صنعتی و تحصن‌هایی در مقابل مراکز خرید آیکیا در بازارهای خرید سراسر ایتالیا، کارگران توانستند به شرایط کاری بهتری دست یابند. خبر این پیروزی بسیار زود در دیگر مراکز آیکیا نیز پخش شد. این جنبش با توقف آشکار کار، تحصن‌ها و تظاهراتی در بسیاری از مراکز حمل و نقل در قلب صنعت ایتالیا شامل پیانچزا، بولونیا، پادووا، ورونا شناخته شد. دانشجویان، کارگران جوان فصلی و ستیزه‌جویان متعلق به مراکز اجتماعی چپ‌گرا در طول این اعتصاب‌ها و تظاهرات به کارگران کمک کردند و به طور ویژه به استفاده از تعاونی‌ها به عنوان منبعی برای نیروی کار موقت ارزان اعتراض کردند. با این همه، موفقیت این کمپین به طور گسترده از تکیه آن بر کانال‌های ارتباطی بین همسایگان آفریقایی شمالی و الهامی که از تظاهرات گسترده بهار عربی گرفتند، ناشی شده است.

بسیاری از کارگران مهاجر به شدت با چرخه تولید در تعاونی‌های پیمان کار فرعی آشنا بوده و بنابراین قادر بودند در حالی که حداکثر آسیب اقتصادی را به شرکت‌ها وارد می‌کردند، ائتلاف دستمزدشان را به حداقل برسانند. به علاوه، آنها به طور نزدیکی با اعضای عادی هواخواه اتحادیه‌های کارگری و فعالان این حوزه کار می‌کردند. اما بسیاری از کارگران مهاجر به دنبال راه‌های تازه‌ای برای سازماندهی هستند: آنها به اتحادیه کارگری سنتی به چشم پشتیبان وضع فعلی می‌نگرند که به مدیران اجازه می‌دهد تا عملیات‌ها را [به دیگران] سفارش دهند. عجیب نیست که کارگران می‌خواهند از شر تعاونی‌های پیمان کار فرعی خلاص شوند، چرا که باور دارند که «مواجهه مستقیم با شرکت‌ها بهتر است».

هرچند، علیرغم اعتقاد رایج بین فعالان درباره ارتباط اندک بین پیمان‌کاری فرعی و تعاونی‌های سنتی، به نظر نمی‌رسد این اتفاق‌ها تفکرات ثانویه‌ای درون جنبش تعاونی ایتالیا به عنوان یک کل برانگیخته باشد. به طور خلاصه، جنبش تعاونی در ایتالیا از اهداف و ایده‌آل‌های اولیه‌اش دور شده است. کارگران مهاجر این دور شدن را به همه یادآوری می‌کنند؛ و در ۱۶ اکتبر ۲۰۱۴ یک اعتصاب عمومی دیگر از کارگران بخش آمادگاری به طور گسترده‌ای موفق بود. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید

Devi Sacchetto: [devi.sacchetto@unipd.it](mailto:devi.sacchetto@unipd.it)



# < مردان جوان ایتالیایی چطور با بحران اقتصادی کنار می آیند

لویزا م. لئونینی، دانشگاه میلان، ایتالیا

درآمد خوب داشته باشد، سختی‌ها و تلاشی را که نقش خانوادگی‌اش طلب می‌کند، نشانه‌های ارزشمند بزرگسالی و مرد بودن می‌داند.

مایکل در مقایسه با اکثر دوستانش جایگاه نسبتاً ممتازی درون بازار کار در بحران اقتصادی دارد، که به وی اجازه می‌دهد پولش را پس‌انداز کند، و آینده‌ای را تصور کند که این پس‌انداز به یک سرمایه‌نمادین و اقتصادی تبدیل خواهد شد.

گروه دوم از مصاحبه‌شوندگان ما بزرگسالی را بسیار متفاوت می‌بینند. بر خلاف مایکل، آنها بزرگسالی را برحسب به‌دست‌آوردن استقلال در زمینه فراغت و مصرف می‌بینند، ایده پس‌انداز کردن را رد می‌کنند، و تأکید می‌کنند که مرد شدن یعنی یاد گرفتن «پیش بردن» هر روز، کنار آمدن با شرایط پرمخاطره و نامطمئن کار و زندگی. اگرچه مواضع استدلالی آن‌ها به دلیل اینکه برای بزرگسالی سنتی هم ارزش قائلند مقداری تغییر کرده، این گروه مشتاق است که تأکید کند بزرگسال شدن به معنای کسب آگاهی از این امر است که «هر روز می‌تواند آخرین روز تو باشد». مانند گروه قبل، مشخصه این مردان جوان نیز دستاوردهای تحصیلی کم است (و اغلب این مسیر تحصیلی دارای وقفه‌هایی بوده است)؛ به طور کلی، آنها در بخش‌های اقتصادی‌ای کار می‌کنند که تحت تأثیر پیامدهای منفی رکود قرار گرفته است، یا در مشاغلی که به مهارت کمی نیاز دارد همچون کارگران ساختمانی، سرایداران، گارسون‌ها، اسباب‌کشی‌ها و غیره که سطح ناامنی شغلی بالایی دارند.

فرضیه ما، اگرچه نیاز دارد تا بیشتر مورد بررسی قرار گیرد، این است که برای این

مسئولیت، درون خانواده. در مقایسه با دیگر دوستانم، مثلاً، فکر می‌کنم که من بالغ‌تر هستم.

**پژوهشگر:** منظورت از بالغ چیست؟

**مایکل:** بالغ بودن برای من همان معنای بزرگسال بودن را می‌دهد... چون از خانواده‌ام مراقبت کنم، قبض‌ها را بپردازم، مراقب بچه‌های کوچک خواهرم هستم، آشپزی می‌کنم، در خانه و سر کار نظافت می‌کنم! تعداد کمی از هم‌سن و سالان من این کارها را انجام می‌دهند، می‌دانید! اما، مهم‌تر از همه، من بلندپرواز هستم، چون می‌خواهم کسب‌وکار خودم را راه بیندازم و تلاش می‌کنم برای رسیدن به آن هر کاری انجام دهم.

مانند دیگر پاسخگویان، مایکل بزرگسالی را در عباراتی رابطه‌ای، به‌عنوان توانایی مراقبت از دیگران، و قبول مسئولیت برای خودش و خانواده‌اش معنای می‌کند. این تعریف از بزرگسالی برخلاف بیهودگی جوانی در زمینه‌های مصرف و فعالیت‌های اجتماعی است. «نگاه» سنتی که یک مرد بزرگسال محترم را براساس کار، خانواده و مقام پدر تعریف می‌کند، تأثیر قابل توجهی بر دیدگاه‌های مایکل دارد. هرچند این تعریف ویژه با وضعیت ویژه‌ای که وی در خانواده‌اش دارد تقویت می‌شود: به علت جدا شدن والدینش، و بارداری زودهنگام خواهرش، مایکل خودش را به عنوان آن عضوی از خانواده می‌بیند که بیشترین آمادگی را برای کمک به رفاه خانواده دارد. درون چارچوبی مفهومی که تجربه بیهودگی جوانی را برای مایکل نسبتاً سخت می‌کند، در حالی که زندگی دوستانش را شکل داده است، و همچنین از آنجایی که مایکل توانسته است شغلی نسبتاً ثابت و با

مایکل ۲۲ ساله، تقریباً یک سال است که در یک شرابخانه شناخته شده در منطقه‌ای از میلان مشغول به کار شده است که اکنون محله‌ای شیک محسوب می‌شود. او که به عنوان پیش‌خدمت با قرارداد ثابت کار می‌کند، این شغل را از طریق شبکه‌های اجتماعی یافته است: پدرش، به عنوان کارمند، در یک فروشگاه در همان منطقه شهر کار می‌کند. اگر چه کار اصلی مایکل شامل «آماده کردن پیش غذا» است، احساس می‌کند که در حال «رشد کردن» است و هر روز بیشتر و بیشتر در این حوزه تجربه و دانش کسب می‌کند. به طور ویژه، مایکل قدردان کارفرمایش است که به وی اساس سوملییر (sommelier) شدن - سرو کننده شراب - را می‌آموزد. از نگاه مایکل، این شغل اولین گام به سوی وارد شدن به یک مسیر حرفه‌ای برای به دست آوردن مهارت رسمی به عنوان یک سروکننده شراب است. به طور کلی، مایکل از شغل کنونی‌اش راضی است که به وی اجازه می‌دهد تا ماهانه مقداری پس‌انداز کند و به این فکر کند که روزی کسب‌وکار خود را راه خواهد انداخت.

در طول مصاحبه از مایکل پرسیده شد که چگونه بزرگسالی را درک می‌کند که در متن زیر، وی آن را توصیف کرده است:

**مایکل:** بزرگسال شدن، اول از همه، یعنی مسئولیت. مسئول بودن. چون هر کس می‌تواند بگوید «من یک بزرگسال هستم، ۲۱ سالم است و یک ماشین دارم» اما این به معنای هیچ چیزی نیست! تا زمانی که ندانی که می‌خواهی با زندگی چه کار کنی، بزرگسال نیستی. تو یک بزرگسال نیستی، تا زمانی که ... نمی‌دانم چگونه بگویم... برای من بزرگسالی در مورد کار است، می‌دانید، کار و

# «مصرف فضای اصلی برای به دست آوردن ارزش خود و رسیدن به شناخت است.»

گروه، وارد شدن به زندگی بزرگسالی برحسب احتمالات پیش‌روی‌شان تعریف شده است.

**فدریکو:** من ۱۰ ساعت در روز و پنج روز در هفته کار می‌کنم. این ده ساعت بیشتر از چیزی است که در قراردادآمده آمده است. و می‌دانید درآمد چقدر است؟ ۶۰۰ یورو در ماه. من هیچ دورنمایی در بخش آرایش‌گری نمی‌بینم، مگر زمانی که کسب‌وکار خود را راه بیندازی. صحیح است، فقط یک سال است که من در آنجا کار می‌کنم اما همکارم ۱۸ سال است که در آنجا کار می‌کند و ۱۳۰۰ یورو درآمد دارد و آدم با ۱۳۰۰ یورو نمی‌تواند زندگی کند!

**پژوهشگر:** با پولی که درمی‌آوری چه می‌کنی؟

**فدریکو:** اول، یک ماشین خریدم! بعد پولم را

برای لباس خرج کردم. آدم چیزی را می‌بیند که دوست دارد و آن را می‌خرد، من خیلی در این باره فکر نمی‌کنم... سختی می‌کشم تا این حقوق را به دست آورم. پول من است، پس می‌روم و خرید می‌کنم...

**پژوهشگر:** آیا سعی می‌کنی که پس‌انداز هم کنی؟

**فدریکو:** اگر بخواهم پس‌انداز کنم، آن را برای تتو کردن که مورد علاقه‌ام است نگه می‌دارم. آرزو دارم که یک تتو در سراسر بازویم داشته باشم، اما می‌دانید، تتوها گران‌اند [می‌خندد].

برای این گروه اخیر کارگران جوان، مصرف و فراغت مهم‌ترین زمینه‌های سرمایه‌گذاری هستند که به آن‌ها اجازه می‌دهد تا هویت بزرگسالی‌شان را در مناسبات فردگرایانه، و از طریق درکی از شایستگی و استقلال فزاینده

بسط دهند. در حالی که شاید متناقض به نظر برسد که دستمزدهای پایین و چشم‌انداز آینده کاری نه چندان خوب این جوانان را به سوی تمجید از مصرف و عدم توانایی در پس‌انداز کردن سوق می‌دهد، با در نظر گرفتن زمینه احتمالات و موانعی که پیش‌روی‌شان است، احتمالاً مصرف فضای مهمی است که این جوانان می‌توانند به ارزش خود و شناخت دست یابند، و شاید احساس شبه‌بزرگسالی استقلال و خودمختاری کافی را تجربه کنند.

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید

Luisa Leonini: [luisa.leonini@unimi.it](mailto:luisa.leonini@unimi.it)

# < آزادکاری در ایتالیا

الساندرو گاندینی، دانشگاه میلان، ایتالیا، و عضو کمیته پژوهش جامعه‌شناسی گروه‌های حرفه‌ای (RC52) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



همکاری در تورین برای آزادکارانی که به دنبال یک فضای اجتماعی هستند.

رخ می‌دهند مرکزیت بیشتری می‌یابد. اما این تلاش برای به دست آوردن شهرت اغلب به «کار طاقت‌فرسا» با ساعت‌های طولانی و فشار برای اجرا منجر می‌شود که فرضیات رایج در مورد کیفیت کار و رضایت شغلی در این بخش را به چالش می‌کشد.

گسترش سریع آزادکاری در مجموعه داده‌های شغلی اروپا آشکار است. این نوع کار از یک طرف اشتیاق فزاینده برای یک زندگی کاری خود-ساخته و مستقل را ارضاء می‌کند، و از طرف دیگر برای توضیح محبوبیتش دلایل «سنتی» توانایی کنترل بودجه را ارائه می‌دهد.

با گذشت بیش از ده سال از انتشار شادمانه ایده «طبقه خلاق»، سیاست‌های این یک دهه، که ادعا می‌کنند فعالیت کارآفرینانه تک تک کارکنان خلاق در صنعت دانش را پرورش می‌دهند، یک بازار کار بزرگ متشکل از متخصصان در مشاغل آزادکاری و پروژه‌محور به وجود آورده‌اند که اغلب در شهرها هستند و در یک توازن بدون ثبات بین مشاغل کم‌امنیت و خود-کارآفرینی به سر می‌برند. میلان بدون شک یک مثال از این شکل توسعه است.

در دهه‌های اخیر، رشد صنایع فرهنگی و خلاق تعداد زیادی حرفه رسانه‌محور ایجاد کرده که غالباً به «طبقه خلاق» شهرت یافته‌اند. امروزه این نیروی کار وسیع در مشاغل آزادکاری (freelance) و پروژه‌محور گرد آمده‌اند که گاهی علتش فقدان شغلی جایگزین است، اما انتخاب‌های فردی نیز به شکلی فزاینده در این امر دخیل‌اند، چنانکه این کارکنان به دنبال یافتن توازن بین حیطه حرفه‌ای و خصوصی در یک محیط ناپایدار هستند.

در میلان حرفه‌های آزادکاری در صنایع خلاق و علمی، نمونه‌های بارز بی‌شماری از افزایش نیروی کاری فراهم می‌آورد که بر نوآوری و جذابیت متمرکز هستند. مهم آنکه کسب شهرت برای موفقیت حرفه‌ای الزامی است. روزنامه‌نگاران، مشاوران، متخصصان ارتباطات، سازندگان ویدئو، همگی چهره‌های حرفه‌های آزادکاری که خودشان را در میانه مشاغل کم‌امنیت و کارآفرینی می‌یابند، نیاز دارند عمل خود-برندسازی انجام دهند تا چرخه «اقتصاد شهرتی» را به راه اندازند که برای به دست آوردن شغل و استقرار موفقیت‌آمیز در محیط اجتماعی لازم است. این کار اغلب به صورت تعاملات رو در رو و فعالیت دیجیتال در رسانه‌های اجتماعی اجرا می‌شود، که وقتی تعاملات بیشتر و بیشتر با فاصله مکانی



با مدیریت حرفه‌ای توثیترش دیده بودند. بنابراین جریان‌های عادی روزمره و وظایف آزادکاران در اقتصاد دانشی، از وظایف متعارف گره خورده با اشتغال «وابسته» بسیار متفاوت است.

همان‌طور که این مشاغل «مبتنی بر نمونه کار» و «بدون مرز» در صنعت دانش رو به افزایش هستند، میزان جای‌گیری یک آزادکار در شبکه‌های اجتماعی، که اطلاعات در آن اساساً از راه شفاهی می‌چرخد، در فرصت‌های فرد برای یافتن کار بسیار مهم است. از زمانی که بعد دیجیتال به عمل شبکه‌سازی کمک می‌کند و به ترویج شهرت با فاصله دور کمک می‌کند، یک تصویر حرفه‌ای در شبکه‌های اجتماعی برای زندگی حرفه‌ای موفق سودمند شده است.

### آیا راه‌حل همکاری است؟

از آنجاییکه مؤسسات بزرگ کمتر به طور مستقیم در استخدام کارکنان خلاق دخیل هستند، آزادکارها و کارکنان خویش‌فرما (self-employed) به دنبال کشف ابعاد جدیدی برای ساختن جمعی روابط و مدیریت سرمایه اجتماعی هستند؛ روابطی که به نوبه خود فرصت‌های فرد برای استخدام و اشتغال را شکل می‌دهند.

هرچند، این موقعیت، کار در خانه را نیز افزایش می‌دهد. اگرچه تعدادی از مصاحبه‌شوندگان این شرایط را رضایت‌بخش در نظر گرفتند، برای بسیاری از کارکنان یک میل مبهم برای رهایی از بیگانگی با جریان عادی خانه-کار به وجود می‌آورد. اینجا مقررات سازمانی جدیدی شکل می‌گیرند، مانند آن‌هایی که توسط یک حرفه‌ای جوان اجرا می‌شود؛ او درباره تصمیمش برای زندگی با شریکش در آپارتمانی توضیح می‌دهد که زمانی خانه و مکان شروع اولیه‌شان بوده است.

در پاسخ به برخی از ابعاد مسئله‌دار شرایط آزادکاری، به نظر می‌رسد اجتماعات شهری جدیدی درون شهرها در حال پیدایش هستند. برجسته‌ترین مسئله در این مورد افزایش فضاهایی برای همکاری است، که برای کارکنان یک محیط مشترک فراهم می‌کند که در آن می‌توانند میز و تسهیلات اداری گونه‌ای داشته، و در شبکه‌سازی اجتماعی با دیگر آزادکارها دخیل باشند. میلان همراه با دیگر کلانشهرها شاهد انتشار تعداد زیادی از فضاهای همکاری است. فضاهای همکاری گوناگونی وجود دارد: برخی از آن‌ها در مقیاس کوچک و محلی هستند، و پر از افرادی هستند که در روابط عمومی و تبلیغات کار می‌کنند؛ برخی دیگر شامل بازیگران بزرگی می‌شوند که الگوهای فرانشیز را با ارتقاء جسارت اجتماعی و ابداع اجتماعی اجرا می‌کنند. و در این فضاهای کاری، کارکنان نه تنها فضا را با هم به اشتراک می‌گذارند، بلکه چیزی را توسعه می‌دهند که خودشان «رویکرد متن‌باز» (open-source) به کار می‌نامند و ایجادکننده روابط ارتباطاتی است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید

Alessandro Gandini: [alessandro.gandini@unimi.it](mailto:alessandro.gandini@unimi.it)

آزادکارهایی که برای این تحقیق مورد مصاحبه قرار گرفتند کارکنان دانش‌ورز و خلاق در شهر و بین ۱۹ تا ۶۰ سال هستند که عنوان افراد متخصص مستقل در حیطه ارتباطات، روابط عمومی، رسانه و طراحی کار می‌کنند. این «آزادکارها»، که در سطوح مختلف بر اساس حق‌العمل و قرارداد کار می‌کنند، متوسط درآمد ناخالص سالانه‌شان را حدود ۳۲,۰۰۰ یورو گزارش کردند. اگرچه، این متوسط تضاد فاحشی را مخفی می‌کند: بیش از نیمی از مصاحبه‌شوندگان به طور قابل توجهی زیر ۳۰,۰۰۰ یورو در سال درآمد داشته‌اند.

آزادکاری در میلان اغلب به عنوان گزینه دوم دیده می‌شود، چرا که همچنان، به شکلی گسترده، کارهای وابسته استاندارد ترجیح داده می‌شوند. یک پاسخگو که مشاور روابط عمومی است و در دهه پنجم زندگیش قرار دارد، «آزادکاری» را یک استراتژی برای پرداخت کمتر به کارمندان می‌خواند و می‌گوید «جذابیت» کار عموماً شرایط ناعادلانه کار را پنهان می‌کند. به طور مشابه، یک روزنامه‌نگار مستقل بیست و چند ساله در میلان، آزادکاری در این شهر را «موقعیتی که باید از آن فرار کرد» می‌خواند.

با این حال، بعضی از پاسخگویان آزادکاری را به عنوان فراهم‌کننده آزادی بیشتر و خود-سازماندهی در کار توصیف کردند، که هر دو به عنوان جنبه‌های بسیار ارزشمند حرفه آزادکاری به حساب می‌آیند. یک خانم میانسال متخصص ارتباطات گفت که آزادکاری به معنای پس گرفتن زمان خود است، چرا که حس قوی ارتباط بین روابط شخصی و حرفه‌ای به وی اجازه می‌دهد بین زندگی خصوصی و کاریش توازن داشته باشد.

### «اقتصاد شهرت»

آزادکاری به یک بُعد «اجتماعی شدن» اشاره ضمنی دارد، چرا که بخش قابل توجهی از کار از طریق مدیریت روابط اجتماعی، توصیه شفاهی، توصیه‌نامه‌ها، ارجاع‌ها و سرانجام شهرت شخصی فرد در شبکه تخصصی اجرا می‌شود. حقیقتاً به نظر می‌رسد شهرت شخصی فرد درون شبکه‌های تخصصی عنصری باشد که پیشرفت شغلی و موفقیت حرفه‌ای یک آزادکار را تعیین می‌کند. اهمیت شبکه‌سازی به معنای تأکید بر عمل برندسازی شخصی برای توسعه سودمند تصویر «کسب‌وکاری از آن خود» (self-enterprise) است.

برای مثال یک خانم مشاور ۴۸ ساله گزارش کرد که پس از استعفای اجباری از کار قبلیش در میانه بحران، به دنبال «بازسازی خودش» بود و در این میان شهرتش در زمینه مشاوره بسیار مهم بود. پس از استعفا، ارتباط و روابط اجتماعی خود را با کسانی برقرار کرد که به نظرش دارای بیشترین ارتباط و اعتبار در زمینه حرفه‌ای او بودند. این «کار رابطه‌ای» نخستین سفارش کار را به او اعطا کرد که از طریق آن شبکه‌اش را گسترش داده و سپس به سوی عرضه منظم کار پیش رفته بود. بخشی از کار هم مستقیماً از رسانه‌های اجتماعی می‌آمد؛ چنانکه استخدام‌کنندگان پروفایل قابل قبولش در لینکدین را همراه

# < ریگ‌های روان فرقه‌گرایی در لبنان

ریما ماجد، دانشگاه آمریکایی بیروت، لبنان



معترضان در لبنان در حال تظاهرات علیه فرقه‌گرایی، در زیر پرچم «افتخار لائیک» که هم به سکولاریسم اشاره دارد و هم «افتخار همجنس‌گرایی».

گرچه فرقه‌گرایی عموماً بر روابط ثابت اجتماعی و سیاسی دلالت دارد که در راستای مرزهای سفت و سخت فرقه‌ای سازمان یافته‌اند، در لبنان این روابط در دوره‌ی زمانی کوتاهی دچار تغییر شده است. این پیکربندی دوباره‌ی پرشتاب در دوشاخه‌گی‌های فرقه‌ای سوالات مهمی را برمی‌انگیزد. فرقه‌گرایی چیست و در بستر لبنان به چه معناست؟ در کشوری که نظام سیاسی بر توازن استوارِ قدرت بین گروه‌های مختلف متکی است، دوشاخه‌گی‌های فرقه‌ای چگونه به سرعت تغییر می‌کند؟

ترور نخست وزیر پیشین، رفیق حریری، در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵، زمین‌لرزه‌ای سیاسی بود که خط‌گسل‌های سیاسی و فرقه‌ای لبنان را مجدداً پیکربندی کرد. این اتفاق بزرگترین تظاهرات را در تاریخ کشور رقم زد و آن را به دو دسته تقسیم کرد: «ائتلاف هشتم مارس»، که بر هم‌پیمانی با سوریه تأکید دوباره کرد و ایالات متحده و اسرائیل را به قتل حریری متهم نمود؛ و «ائتلاف چهاردهم مارس»، که مستقیماً حکومت سوریه را به حمایت از

«وضع در لبنان، به شدت تغییر کرده است... دشمنان دیروز، هم‌پیمانان امروز شده‌اند و بالعکس... دودستگی سنی-شیعه یکی از مسائلی است که واقعاً احساس می‌کنید که تغییر کرده... خصوصاً پس از ترور رفیق حریری... این گفتمان واقعاً پیش از این وجود نداشت... تمام چیزی که می‌دانستیم این بود که ما مسلمان هستیم و باید در برابر پروژه سیاسی مسیحیان در کشور مبارزه کنیم... امروز برخی از مسیحیان هم‌پیمانان ما هستند و حالا این پروژه سیاسی سنی است که ما با آن مبارزه می‌کنیم»

حسن، یک مبارز شیعه در حزب عمل<sup>۱</sup>

ترور متهم کرد. در ابتدا، اتفاقاتی که به دنبال ترور حریری افتاد گپیچ‌کننده به نظر می‌رسید: هردو ائتلاف جدید با احزابی متحد شدند که در سال‌های گذشته دشمنانی پرخاشگر بودند. ائتلاف ضد سوری اعضای زیادی، عمدتاً جماعت‌های مسیحی، دروزی [یک فرقه سیاسی-مذهبی اسلامی] و سنی را، شامل می‌شد؛ درحالی‌که تظاهرات متقابل توسط گروه‌های موافق با سوریه، عمدتاً شیعه‌هایی را دربرمی‌گرفتند که در پشت حزب‌الله و حزب عمل صفا آرایی کرده بودند، و یک سال بعد حزب عمدتاً مسیحی جنبش آزاد وطنی (Free Patriotic Movement) به آنها پیوستند. این اولین بار از جنگ داخلی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ بود که احزاب سیاسی اصلی مسیحی‌بنیاد و مسلمان‌بنیاد در لبنان، به دلیلی سیاسی بسیج می‌شدند.

باوجود این‌که در ابتدا، توجه‌ها عمدتاً به آشتی بین هر دو گروه فرقه مذهبی معطوف بود، شکاف روبه رشدی در کشور، به طور خاص بین «سنی» و «شیعه»، به سرعت در حال شکل‌گیری دوباره بود. در می ۲۰۰۸، بحران سیاسی در کشور به سرعت از کنترل خارج شد. در هفتم می، پیکارگران حزب‌الله و هم‌پیمانانشان بسیج شدند تا پایتخت یعنی بیروت را به تصرف درآوردند. خشونت به سرعت به بخش‌های دیگر کشور سرایت کرد، ترابلس و شوف شاهد بیشترین رویارویی‌های خشن و سبعانه بودند. هرچند بسیاری از جناح‌ها، برخی از احزاب دروزی، مسیحی و علوی، به علاوه برخی از احزاب سیاسی غیرفرقه‌ای مانند حزب سوسیالیست ملی‌گرای سوریه، در این برخوردها درگیر بودند، خشونت همچنان عموماً به عنوان کشمکش «شیعه-سنی» قالب‌بندی می‌شد.

فرقه‌گرایی و امور سیاسی در لبنان دو روی یک سکه‌اند. سازمان سیاسی جامعه در امتداد مرزهای مشخص فرقه‌ای و سازگاری با دموکراسی توافقی (consociational democracy) به عنوان اساس نظام سیاسی، هویت سیاسی و فرقه‌ای را در هم تنید. افزون بر این، اکثریت احزاب سیاسی بر پایهٔ اجتماعات فرقه‌ای تعریف‌شده قرار گرفته‌اند که این تبدیل کشمکش‌های سیاسی به کشمکش‌های فرقه‌ای را تسهیل می‌کنند. با این وجود، برجستگی شکاف‌های فرقه‌ای، عمدتاً به توانایی گروه‌های مخالف برای رقابت از نظر وسعت، قدرت سیاسی، ظرفیت اقتصادی و نیروی نظامی بستگی دارد.

با وجود آن‌که بیشتر تحلیل‌ها از جامعه لبنان بر فرقه‌گرایی تمرکز کرده‌اند، این رویکردها غالباً در نشان دادن عواملی سیاسی و اقتصادی که لبنان را به سوی فرقه‌گرایی هدایت می‌کند، ناکام هستند. در حالی‌که همه هویت‌های فرقه‌ای می‌توانند از نظر اجتماعی به هم مربوط باشند، تنها برخی از آنها از نظر سیاسی برجسته می‌شوند. به بیان دیگر آن‌چه در درک پویایی جامعه لبنان اهمیت دارد، فرقه‌گرایی به خودی خود نیست، بلکه سیاسی‌شدن فرقه‌گرایی است.

حتی در سطح فردی هم، هویت‌های فرقه‌ای از روابط دینی فراتر می‌روند و بار معنایی سیاسی و اجتماعی مشخصی را در برمی‌گیرند. این‌که کسی در بستر لبنان «سنی» یا «شیعه» باشد تنها به تبار دینی بر نمی‌گردد، بلکه از آن مهم‌تر وابستگی سیاسی، تعلق اجتماعی و وفاداری گروهی را نشان می‌دهد. فرقه‌گرایی و هویت سیاسی اغلب به جای یکدیگر به کار می‌روند. این توضیح می‌دهد که چرا هویت مسیحی از نظر سیاسی از مربوط‌بودن در گفتمان فرقه‌ای گسترده‌تر امروز دست برداشته، گرچه

از لحاظ اجتماعی هنوز مربوط است. این واقعیت که اجتماع مسیحی در روند خطوط سیاسی، بین ائتلاف ۸ مارس و ۱۴ مارس تقسیم شده است، این اجتماع را در قطب‌های سیاسی کشور کمتر برجسته می‌کند. این مثال نشان می‌دهد که محتوا و مرزهای شکاف‌های اجتماعی لبنان در سیلان دائمی هستند، و هویت‌ها همچنان که خطوط سیاسی تغییر می‌کند، پیوسته در روند تعریف و باز تعریف هستند؛ ادعایی که از همه‌ی رویکردهای «ازلی» که فرقه‌گرایی را ذاتی و تغییرناپذیر می‌داند، روی برمی‌گرداند.

درحالی‌که ترور حریری نقطهٔ عطفی بود که روابط از پیش موجود فرقه‌گرایی را دوباره پیکربندی کرد، این دگرگونی عمدتاً در تغییرات درونی متغیرهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی، به علاوه تغییرات ژئوپولیتیک خاورمیانه و نقش نیروهای بیرونی مثل ایران، عربستان سعودی، سوریه، اسرائیل و ایالات متحده ریشه دارد. رابطهٔ رو به افول شقاق تاریخی «مسیحی-مسلمان» در لبنان و افزایش شکاف «سنی-شیعه» می‌تواند به تضعیف سیاسی «مسیحیت» و بالا رفتن قدرت «شیعه» نسبت داده شود.

توافق‌نامه طائف که در سال ۱۹۹۰ به جنگ داخلی پایان داد، قانون اساسی را در جهت اعطای قدرت بیشتر به سنی‌ها، توان جنگی بیشتر به شیعه‌ها و به حاشیه راندن مسیحی‌ها با کاستن نقش رئیس‌جمهور اصلاح کرد. عوامل اجتماعی اقتصادی نیز در شکل‌گیری دوباره گفتمان فرقه‌گرایی نقش داشته است. تحرک صعودی اجتماع شیعه از راه شهری شدن و مهاجرت، بسیاری از شخصیت‌های شیعه را سرمایه‌گذاران کلیدی و کنشگران برجستهٔ اقتصاد لبنان کرد. همین‌طور، سیاست‌های نوسازی نفولیرال حریری بعد از جنگ داخلی، با خلق طبقهٔ جدیدی از نخبه‌های اقتصادی و به بهای [تضعیف] زمین‌داران و تجار قدیمی بیروتی (که اغلب مسیحی و سنی بودند)، روابط طبقاتی را در بیروت بازسازی کرد. ترکیب اینها با قدرتی سیاسی که از خلال توافق‌نامهٔ طائف اعطا شد، موجب گردید که جماعت‌های سنی و شیعه در لبنان به عنوان نیرومندترین گروه‌هایی که قادر به رقابت در قدرت بودند، از درون جنگ داخلی سردرآورند.

تنازعات لبنان مثل هر جای دیگری اساساً اقتصادی و سیاسی است؛ تنازع زمانی‌که با هویت‌ها در تقاطع قرار می‌گیرد صورت و چارچوب متفاوتی به خود می‌گیرد، اما این تقاطع ضرورتاً به جنگ هویت‌ها منجر نمی‌شود. ادعان به طبیعت متغیر فرقه‌گرایی و موشکافی عوامل ساختاری‌ای که فرقه‌گرایی را کم و بیش از نظر سیاسی از برخی جهات در یک دوره برجسته می‌کنند، در تحلیل هر جامعه پاره‌پاره، کلیدی است. چنین رویکردی در تجزیه و تحلیل تنازعات منطقهٔ عرب و خیزش جنبش‌های افراطی مثل دولت اسلامی عراق و شام (داعش) آشکارا لازم است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Rima Majed: [rima\\_majed@hotmail.com](mailto:rima_majed@hotmail.com)

۱. حسن اسم مستعار یکی از مصاحبه‌شوندگان من است. او در جنگ داخلی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ شرکت داشته است و دوباره در رویدادهای خشونت‌آمیز می ۲۰۰۸، دست به اعتراض (خیابانی) زد.



# < کشت

## «محصول تلخ» در منطقه جنگی لبنان

منیرا خیاط، دانشگاه آمریکایی قاهره، مصر

به‌نخ کشیدن محصول تازه برداشت‌شده تنباکو برای خشک‌کردن، تقریباً منحصر به کار خانگی زنان، کودکان و گاهی سالمندان متکی است. عکس از منیرا خیاط.



کاربر، سرطان‌زا و بازاری استثماری است؛ گروه‌های محیط‌زیستی یا بشردوست در جنوب لبنان تلاش کرده‌اند محصولات جایگزین مثل آویشن، یا نصب زیرساخت‌های نمادین که سریع‌القابل رها کردن هستند، مانند استخرهای بهره‌برداری آب برای کشاورزی «جایگزین» را تبلیغ کنند. اما ساکنان مرزهای جنوبی لبنان اجازه نخواهند داد که تنباکو حذف شود. برای آنها کشت تنباکو مترادف با زندگی است: درآمدی که کشت تنباکو برایشان تضمین می‌کند، را در بستری که هستی بسیار ناامنی دارد، نمی‌توان نادیده گرفت. تنباکو یک طناب نجات (تلخ) است که در طول سال‌های کشمکش، تاخت‌وتازها،

ژوئن، جولای، و آگوست در بلندی‌های بایر جنوب لبنان، فصل تنباکو است و قرن‌هاست که اوضاع همین بوده است. در طی فصل‌های مکرر ازهم‌گسستگی، محصول تنباکو ساکنان انعطاف‌پذیر این حاشیه‌های پرمخمس به‌جا مانده است.

تنباکو که «محصول تلخ» نامیده می‌شود، در سراسر تپه‌های جنوب لبنان برای انحصار دولتی ادارهٔ توتون و تنباکو (Régie Libanaise de Tabacs et Tombacs) توسط زارعان محلی کشت و زرع می‌شد؛ جایی که کارکنان پرتلاشش آن را به نام اداره (Régie) می‌شناسند. بله، تنباکو کالایی ناخوشایند،

گسیختگی خشونت‌آمیز زیادی در دنیای عرب جریان دارد، خصوصاً در گوشهٔ ناآرامی از مدیترانه شرقی که جنگ‌های سوریه و عراق به شدت در آن در جریان است، و به نواحی اطراف هم‌رخنه کرده است، که اگر هم ناممکن نباشد بسیار مشکل به نظر می‌رسد که به روال و اعمال متداولی که به‌طرز ملال‌آوری ادامه می‌یابد، و چرخه‌ای از فعالیت‌هایی که نزاع روزانه برای زندگی در شرایطی نامساعد، اگر نه ناممکن را پشتیبانی می‌کند، توجه شود. یکی از آن چرخه‌های فوق‌العاده قابل‌اتکا، محصول تنباکوی امسال است که پیش از این تپه‌های جنوب لبنان را در تابستانی باشکوه، در رنگ سبز کهربایی غرق کرده بود. ماه‌های

اشغال‌ها و خشونت‌های ساختاری طاقت‌فرسا، ساکنان این مرز را که به دفعات در معرض تجاوز بوده، دیده است.

امروزه، تنباکو در حال توسعه است. از دور قبلی جنگ‌ها در جنوب لبنان در سال ۲۰۰۶، که در منطقه با نام «جنگ جولای» شناخته می‌شود، تنباکو شاهد رشد بی‌سابقه‌ای بوده است؛ به‌رغم این واقعیت که نیروی هوایی اسرائیل در ساعات پایانی حمله شیرانه یک ماهه، در اقدامی نظامی علیه سرزمینی که طناب نجات و راه امرار معاش است، در سرتاسر جنوب لبنان میلیون‌ها بمب خوشه‌ای انداخت. محصول آن سال سوخت و نابود شد و روی ساقه‌ها پژمرد. اما حتی به دنبال این ویرانی، ساکنان جنوب لبنان با تمام قوا کشت و زرع تنباکو را با عزم و اراده از سر گرفتند.

امروزه، مزارع تنباکو سرتاسر جنوب را در برمی‌گیرند و باغ‌های قدیمی زیتون و مرکبات از ریشه کنده شده‌اند و کشاورزی معیشتی با پرورش کالاهای وابسته به خرید بازار جایگزین شده‌اند (زیرا «تنباکو خوراکی نیست»). در سرزمینی که مملوء از مین و بمب‌های خوشه‌ای، زیربنای جنگی و نواحی معیوب است، تنباکو از دام‌پروری نیز پیشی گرفته است که به گرد آمدن گله در سراسر زمین جنگ‌زده نیاز دارد. جنوب حتی بیش از پیش به محصول و کالایی متکی شده است که به طور فزاینده به حاشیه رانده شده و مورد اتهام قرار گرفته است، و براساس بازار جهانی محدود شده و سامان بخشیده شده است.

تنباکو گیاه پُرتاب و توانی است که روی بلندی‌های بایر می‌روید. در طول عمر کوتاهش (فوریه تا آوریل به عنوان جوانه و از می تا آگوست به عنوان محصولات زارعی)، از شبنم سپیده‌دم تغذیه می‌کند و نیازی به آبیاری ندارد. تنباکو به عنوان یک محصول، در نواحی روستایی محروم، همه‌فن‌حریف است چرا که نیازی به زیربنا و فضای اضافی ندارد: خانه‌های نیمه‌ساخته (یا نیمه مخروبه)، جلو یا پشت باغ‌ها، شیب‌های پلکانی تپه، قطعه‌های نامسطح و غالباً صخره‌ای زمین. مزرعه تنباکو همیشه نیروهای آماده به کار در دسترس دارد: زنان، بچه‌ها و ساکنان قدیمی خانه‌های مزروعی «روستاهای خط‌مقدم»، که مردان تنومندشان در خارج (کشور) یا داخل شهرهای لبنان کار می‌کنند. این جمعیت باقی‌مانده از روستاهایی که تاحد زیادی جمعیت‌زدایی شده‌اند، به شدت بر روی محصولی که سال به سال، دست‌کم درآمدی اضافه برای خانواده را تضمین می‌کند، کار می‌کنند.

تنها کسانی که مجوز دارند، مجوزهای محدود و بسیار گران، می‌توانند تنباکو کشت و زرع کنند یا بفروشند. پیش از فعالیت‌های کارگری پیرامون تنباکو در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، مجوز تنباکو در دستان اربابان پرقدرتی بود که اکثریت زمین‌ها را در اختیار داشتند. کشاورزان خرد امروز از تبار صاحب‌نسقه‌هایی هستند که روزگاری روی این زمین کار می‌کردند. از زمانی که جنگ چریک‌ها در جنوب لبنان در دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ اوج گرفت، بسیاری از اربابان آنجا را به مقصد شهرها ترک کردند. رعیت «آنان» که در زمین‌ها باقی ماندند، از وجوه ارسالی شبکه‌ای از مهاجران در آفریقا، آمریکای لاتین، استرالیا و جاهای دیگر برای خرید قطعه‌های کوچک زمین و به‌تدریج دست‌یابی به مجوز تنباکو بهره بردند. بسیاری از رعایا در طی تهاجمات، اشغال ۲۲ ساله نوار مرزی توسط اسرائیل، دوره پس از اشغال متعاقب آن و جنگ سال ۲۰۰۶، باقی ماندند. در طول همه این اتفاقات، آن‌ها تنباکو کشت کردند و با به چنگ آوردن مجوزها از صاحبان قدرت، سیمایی از کنترل بر محصولات تنباکو (دخانیات) به‌دست آوردند.

چه چیزی موفقیت تنباکو در مرزهای جنوب لبنان را توضیح می‌دهد؟ چرا تنباکو، این محصول تلخ، یار تنومند فقیران فراموش‌شده و ستم‌دیده است؟

در یک سطح، مسئله این است که چه کاری انجام می‌شود و چه کسی آن را انجام می‌دهد. جمعیت‌شناسی و جغرافیا و روند زمانی و مکانی جنوب لبنان، محیطی را خلق می‌کند که کشت تنباکو و نیز، حیات بر روی زمینی را پررونق می‌کند که در غیر این‌صورت مکانی بی‌آب‌و‌علف باقی می‌ماند. در سطحی دیگر، موفقیت محصول از سوی دولت لبنانی سازمان داده می‌شود و میسر می‌گردد؛ [دولتی] که در بازار جهانی تنباکو برای معاهده‌ای که در قالب یک قرارداد اجتماعی سخاوتمندانه قالب‌بندی شده است، سود عظیمی را از آن خود می‌کند: دولت فارغ از نوسانات قیمت جهانی، هزینه ثابتی را (۸ تا ۱۳ دلار برای هر کیلو) به کشاورزان تنباکوی دارای مجوز می‌پردازد.

این قرار داد همزمان مورد عشق و نفرت کسانی است که تنباکو کشت می‌کنند: درآمد قابل‌اطمینان، آن‌ها را تابع صنعتی استثمارری، مخرب و در عین حال، به شدت پرسود می‌کند. دولت لبنان «پارانه تنباکو» را به منزله مراقبت معنوی از شهروندان نیازمند تلقی می‌کند، با این حال سودهای عظیمی را که از این تجارت جهانی به دست می‌آورد، مسروانه به جیب می‌زند.

دو روایت درباره تنباکوی لبنان وجود دارد. یک روایت حول زندگی، کار و عشق می‌گردد: بسیاری از مردمان موفق جنوب موفقیتشان را وابسته به این واقعیت می‌دانند که خانواده‌شان توانایی کاشت تنباکو و مصرف پول برای فرستادنشان به مدرسه را داشته است. کسانی که محصول را کشت و زرع می‌کنند، که اکثریت قاطع‌شان زن هستند، از مهارتشان در خرمن‌برداری، دسته‌بندی، بندکشی، خشک کردن و بسته‌بندی محصول، با افتخار سخن می‌گویند. در نگاه آن‌ها تنباکویشان «بهترین در جهان» است.

روایت دیگر از سوی کسانی مطرح می‌شود که محصول را می‌خرند، مقامات اداره (Ré-gie) که در عوض از کیفیتی ناموزون و حتی نامشخص صحبت می‌کنند. آن‌ها افسوس می‌خورند که باید محصول را از خانواده‌های سراسر جنوب بخرند، کالایی غیرقابل اتکا که دسته‌بندی و بسته‌بندی مجدد می‌شود و سپس برای دوره‌ای طولانی در انبارها ذخیره می‌شود، در حالی که دارنده حق انحصاری [یعنی اداره] برای معامله وارد مذاکره با شرکت‌های جهانی تنباکو می‌شود، که باید سالانه درصدی از محصول تنباکوی لبنان را در ازای یک سهم برابر در بازار تجاری تنباکوی لبنان بخرند. برخی خبر می‌دهند که میزان زیادی از تنباکویی که با زحمت در جنوب لبنان کشت شده است، به سادگی به دور انداخته می‌شود. تفاوت چشمگیر این دو روایت طبیعت بحث‌برانگیز این محصول را برجسته می‌کند.

علی‌رغم سرنوشت نهایی و استفاده بحث‌برانگیزش، و به دلیل کمبود جایگزینی که به همان‌اندازه قابل اتکا باشد، کشت تنباکو طناب نجاتی برای جنوب لبنان به جا مانده است. «روستاهای خط‌مقدم» سرزمین‌های مرزی لبنان، مشتاق‌ترین زارعان «محصول تلخ» هستند؛ چون روستاییان جنوب لبنان در خلال کارشان برای بازار کالایی که به طور مداوم با قیمتی ثابت فروخته می‌شود، شکلی از ثبات را تولید می‌کنند که به وجود آورنده صورتی از زندگی حاشیه‌ای موفق در فضای گسیختگی مداوم، تخریب و خشونت است. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Munira Khayyat: [mk2275@columbia.edu](mailto:mk2275@columbia.edu)

# < از چاله به چاه حسابرسی افتادن: تباهی آموزش عالی

جان هولموود، دانشگاه ناتینگهام بریتانیا، و عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی،  
۲۰۱۴-۲۰۱۸

در حال رایزنی برای «قابل اندازه‌گیری کردن» (metricisation) چارچوب برتری تحقیق است.

این پروپوزال قبل از سال ۲۰۰۱ بررسی و رد شده بود، هرچند اکنون بازگشته است، نه به خاطر این‌که بر مشکلات روشی در استفاده از داده‌های کتاب‌سنجی (bibliometric)، از جمله تفاوت‌های موضوعی در شیوه‌های استناد، چیره شده‌اند، بلکه به خاطر اینکه در حال حاضر افزایش گسترده داده‌های موجود آن را شایسته تلاش کرده است.

«قابل اندازه‌گیری کردن» چارچوب برتری تحقیق، یک پروژه «بزرگ داده» با همه داده‌های مهم علمی است و با انتشار و ارجاع‌دهی آثار نشان داده می‌شود که برای جستجوهای آنلاین قابل دسترس هستند. از این گذشته، نظام فعلی بسیار هزینه‌بر است به طوری که شرکت‌های خصوصی، برای مثال تامسون رویترز، احتمالاً پیشنهاد فراهم کردن داده‌های اندازه‌گیری با قیمتی پایین‌تر را ارائه خواهد داد. داوری حرفه‌ای توسط پنل هم‌ترازان [شاید] جای خود را به داوری‌های «برون سپار» (crowd-sourced) بدهد؛ نسخه نئولیبرالی از آزادی علمی که تابعی از یک نیمه‌بازار است. بله، دانشگاهیان بریتانیا در چارچوب برتری تحقیق به مثاله «تولیدی مشترک» همدست شده‌اند، اما قابل‌اندازه‌گیری کردن چارچوب برتری تحقیق به آن اجازه خواهد داد تا به همراه یک شرکت «بزرگ داده» طرف قرارداد، یگانه تولید مدیریت باشد.

دیوید ایستوود، عضو بررسی براون (Browne Review)، که جایگزینی تأمین بودجه عمومی آموزش عالی با شهریه‌ها را توصیه کرده و مدافع برجسته پروژه نئولیبرال بازار جهانی در آموزش عالی است، پیشنهاد داده است که قابل‌اندازه‌گیری کردن می‌تواند به عنوان یک ابزار بین‌المللی شدن، بیشتر مورد استفاده قرار گیرد. در حالی که بین‌المللی کردن چارچوب برتری تحقیق از خلال بررسی هم‌تراز، دست‌وپاگیر و هزینه‌بر خواهد بود و احتمالاً واکنش خصمانه دانشگاهیان خارج از بریتانیا را برخواهد انگیزد، ایستوود پیشنهاد می‌کند که بریتانیا می‌تواند از شهرت بین‌المللی بالای چارچوب برتری تحقیق بهره‌برد، چیزی که احتمالاً بیش از دانشگاهیان، مورد تأیید مدیریت‌های دانشگاه و وزیران آموزش خواهد بود. از نهادهای تأمین بودجه و سیاست‌گذاران خارج از بریتانیا خواسته خواهد شد که در این پروژه همکاری کنند، و البته احتمالاً در معرض لابی کردن با شرکت‌های خصوصی نیز خواهند بود.

بسیاری از مفسران نشان داده‌اند که «مدیریت عمومی جدید» خدمات اجتماعی از طریق «حسابرسی» (audit) [آزمون نظام‌مند و مستقل داده] احتمالاً تحولش را اجرایی کرده است، و حتی این رویکرد با منفعتی در «ارزش عمومی» جایگزین شده است، و آن مسئله به حداکثر رساندن ارزش خدمت به عموم است. در بریتانیا، تا آن جایی که به دانشگاه‌ها مربوط می‌شود، این امر تماماً بی‌ارزش است. اصلاحات جدید، ارزش عمومی دانشگاه‌ها را انکار کرده است، و به دانشگاه‌ها صرفاً از منظر مشارکت‌شان در رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی برای به‌دست‌آوردن آن می‌پردازد و دانشجویان را به مثابه «مشتریان» می‌بید. در این بستر، استفاده از «حسابرسی» برای شکل‌دادن به دانشگاه‌ها، دسترس‌پذیر کردن‌شان برای روندهای بازار و تقویت کنترل مدیریت از سایر موارد مهم‌تر است.

در بریتانیا، دانشگاهیان در حال حاضر چشم به راه نتایج حسابرسی پژوهش (چارچوب برتری تحقیق، Research Excellence Framework, REF, work) هستند که موعد آن ماه دسامبر است. چارچوب برتری تحقیق در چرخه‌ای شش ساله عمل کرده و بخشی از درآمد دپارتمان را تعیین می‌کند (منابع دیگر، شهریه‌ها و درخواست‌های دانشجویان برای کمک‌هزینه‌های تحصیلی بیرونی است). توزیع این درآمد به امتیازاتی بستگی دارد که به نشریاتی داده شده که توسط یک پنل داوری علمی ارزیابی شده‌اند. امتیازات بدون نام و جمع‌بندی شده‌اند، و واحد مورد بررسی بر اساس محیط پژوهش و هر تأثیر خارجی غیرعلمی دخیل در تحقیق، امتیازدهی می‌شود.

چارچوب برتری تحقیق برای دپارتمان‌ها بسیار وقت‌گیر است و هزینه‌های قابل‌توجهی برای مؤسساتی در پی دارد که فرآیند را مدیریت می‌کنند. همچنین این فرآیند به دلیل این شیوه مورد انتقاد است که پژوهش «امن» را برای آن که احتمالاً از سوی پنل‌ها مثبت ارزیابی می‌شوند، تشویق می‌کند، سوءاستفاده مؤسسات را برمی‌انگیزد، و روابط همکاری دانشگاهی را با واداشتن دانشگاه‌ها به متمرکز کردن مدیریت تحقیق کاهش می‌دهد.

تاکنون، هیچ پیوند مستقیمی بین مدیریت کلان راهبردها و اهداف سراسر دانشگاه، و مدیریت خرد افراد دانشگاهی وجود نداشته است، چرا که داوری پنل‌ها از قانون اسرار رسمی (Official Secrets Act) تبعیت می‌کند و بنابراین ناشناس باقی می‌ماند. هرچند این امر دارد تغییر می‌کند. شورای تأمین بودجه آموزش عالی انگلستان (HEFCE) یعنی مجموعه‌ای که مسئول چارچوب برتری تحقیق است، اکنون



# اکنون «بزرگ داده‌ها» یک «لحظه قابل عرضه در بازار» را فراهم می‌کنند.

همه اینها بدون بحث عمومی اتفاق افتاد، چه در بین دانشگاهیان و چه در میان اجتماعات وسیع‌تری که دغدغه آموزش دموکراتیک در آینده را دارند. آزادی علمی شاید همان آزادی دموکراتیک نباشد، اما اولی در خدمت دومی بوده است.

چارچوب برتری علمی در حال حاضر، با مدیریت‌هایی که به دنبال به حداکثر رساندن بودجه هستند، تحقیقات دانشگاهی را به تبعیت شکل‌دهی بوروکراتیک درآورده است، اما شگرد قابل اندازه‌گیری‌کردنش به آن اجازه می‌دهد که ابزاری در مدیریت خرد شود. این واقعیت که چارچوب برتری علمی اندازه‌محور، روی داده‌های عمومی عمل می‌کند، به معنای آن است که افراد دانشگاهی می‌توانند در همان داده «ردیابی» شوند، چیزی که در نسخه فعلی ممکن نیست. هر شرکتی که فراهم کردن خدماتی در رابطه با جمع‌بندی داده‌ها در جهت اهداف رده‌بندی دپارتمان‌ها را ارائه می‌دهد (در سطح ملی یا بین‌المللی)، می‌تواند همان خدمات را در تصمیم‌گیری در مورد استخدام‌ها برای هر دپارتمان نیز پیشنهاد دهد. در واقع کتاب‌سنجی‌ها در ابتدا، در اوایل دهه ۱۹۷۰ دقیقاً به این منظور توسعه داده شده بود، و حالا «بزرگ داده‌ها» یک «لحظه قابل عرضه در بازار (marketable moment)»، یعنی نسخه‌ای نئولیبرالیسم از «لحظه قابل تعلیم (teachable moment)» را فراهم می‌کند.

مثالی از این مدیریت خرد در حرکات اخیر یک دانشگاه انگلیسی قابل رویت است؛ اجازه دهید که آن را راسلتون (Russellton) بنامیم تا عضویتش در گروه راسل که خود را دانشگاه «نخبه» اعلام کرده را آشکار سازیم. همان‌طور که در جای دیگری هم نوشته‌ام، این دانشگاه در ابتدا یک مدل ساعت‌محور میزان کار را برای ضبط زمان سپری‌شده در وظایف مختلف دانشگاهی معرفی کرد و آن را برای موشکافی در اختیار مدیریت مرکزی قرار داد. حالا یک راهبرد پژوهشی اندازه‌محور معرفی کرده است، که سه جنبه دارد: «آرمان‌ها»، «اهداف» و «مکانیسم‌ها». اینجا خلاصه‌ای از این سند مهم آورده شده است، که به ویژه با در نظر گرفتن نواقص این دیدگاه مهم است:

**آرمان ۲:** افزایش تعداد و نسبت تولیداتی با کیفیت بالا که توسط پژوهشگران دانشگاه رازلتون منتشر می‌شود:

**هدف ۲.۱:** دستیابی و حفظ معدل چارچوب برتری علمی بالاتر از معدل فعلی گروه راسل که ۲.۷۱ است (محکی جدید پس از [گزارش] چارچوب برتری علمی سال ۲۰۱۴ تنظیم خواهد شد)؛

**هدف ۲.۲:** افزایش کیفیت نمونه کارهای پژوهشی دانشگاه، که با شاخص سه ساله ضریب ارجاعات مبتنی بر حوزه ارزیابی شده، تا ۲۰ درصد در سال ۲۰۲۰ (در سال ۲۰۱۳، ۱.۶۸ بوده است)؛

**هدف ۲.۳:** دوبرابر کردن نسبت آثار در دوره‌ای سه ساله به سقف ۱۰ درصد پراستنادترین تولیدات (۲۱ درصد در سال ۲۰۱۳)؛

**هدف ۲.۴:** افزایش نسبت آثار بین‌المللی که با همکاری چند مؤلف نوشته شده است در دوره‌ای سه ساله به بالای ۵۵ درصد (۴۰ درصد در سال ۲۰۱۳)؛

**هدف ۲.۵:** افزایش تعداد استنادات نهادی در دوره‌ای سه ساله تا ۳۰ درصد با همکاری همه رشته‌های دانشگاهی (۶۲.۴۱۳ در سال ۲۰۱۳)؛

**مکانیسم ۵.۲:** جا انداختن استفاده از دسترسی باز، ارجاع‌دهی‌ها، شاخص H و کتاب‌سنجی در رویکرد کلی برای ارتقاء افراد برتر و برای ارزیابی بهره‌وری و کیفیت تیم پژوهشی که در آن کارهای مشترک و چندمؤلفی تیم، می‌تواند محک بخورد.

بنابراین از چاله به چاه حسابرسی افتادن، تقلیل ماهیت زندگی علمی به «لحظه‌های قابل اندازه‌گیری» به واسطه تحت انقیاد آوردن آزادی علمی با داورهای بازارمحور ارزش است. این چیزی است که شورای تأمین بودجه آموزش عالی انگلستان می‌خواهد از راه بین‌المللی کردن حساب‌رسی، به دانشگاهی نزدیک به شما بیاورد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید

John Holmwood: [jholmwood@ias.edu](mailto:jholmwood@ias.edu)

۱. واژه‌ای مدیریتی و تجاری به معنای محول کردن کار متخصصان متمرکز در یک دانشگاه به افرادی غیرمتخصص در بیرون. مترجم

# < کولیان نامرئی مصر

الکساندر پارس، دانشگاه آمریکایی قاهره، مصر



| دومی‌های مصری، حاضران نامرئی. تصویرسازی از آربو

شاخص اصلی است. کارت هویت ملی مصری، که مذهب دارند آن را مشخص می‌کند، گزینشی بین سه دین مسیحیت، اسلام و یهودیت را پیش رو می‌گذارد. تا همین اواخر، مردمی که دین‌شان با ادیان رسمی متفاوت بود، به سادگی از دستیابی به کار هویت ملی محروم می‌شدند. از آنجایی که مذهب شاخص اصلی است، سایر شاخص‌ها، مثل قومیت، به کار نمی‌روند؛ گروه‌هایی مثل بادیه‌نشین‌ها، نوبی‌ها و البته دومی‌ها، که هویتشان با اصطلاحات قومی تعریف می‌شود، از لحاظ اجتماعی نادیده گرفته می‌شوند.

فقدان رسته‌بندی هویت‌محور و بازنمودهای آماری، تخمین اندازه جمعیت دومی‌های مصری را غیرممکن کرده است. فراهم‌کنندگان اصلی داده‌ها سازمان‌های پروتستان انجیلی بودند، که این گروه را که اکثر آنها از مسلمانان هستند، بین یک تا دو میلیون تخمین می‌زند. دومی‌ها در مصر به خرده‌گروه‌ها یا قبیله‌های گوناگونی تفکیک می‌شوند، [قبیله] مفهومی است که در بستر خاورمیانه، بیشتر معنی

برای بسیاری از مصریان مایه شگفتی است که واژه‌ی «کولی» (Gyp-sy) از «مصری» (Egyptian) ریشه گرفته است: یک تصور غلط قرون وسطایی مربوط به کوچ‌کنندگان مرموز شرقی به مصر. اکنون هنوز مصریان در حیرت‌اند که کولیانی مصری وجود دارند، یا دست‌کم گروه‌هایی از مردم وجود دارند که گاهی به عنوان کولی شرقی یا دومی (Dom) شناخته می‌شوند، که اغلب تصور می‌شود دارای قدرت‌های فرامادی و جادویی‌ای هستند که غالباً به رومانیایی‌های اروپایی نسبت داده می‌شود؛ و همچنین آنها کسانی هستند که همان به حاشیه رانده شدن و جایگاه شبه‌مطرود را تجربه کرده‌اند.

کولیان مصر، دومی نامیده می‌شوند؛ گروه‌های کوچک متفاوتی در سوریه، ترکیه، اسرائیل و مصر شناسایی شده‌اند. هرچند، درحالی‌که که دومی‌ها و مردم رومانی، به‌طور چشم‌گیری، در بیشتر کشورهای اروپا و برخی از کشورهای خاورمیانه، داغ ننگ خورده‌اند، دومی‌ها در مصر به طور رسمی شناخته نشده‌اند، تا حدودی به خاطر اینکه در مصر، مذهب

می‌دهد. در میان اسامی قبایل غجر، نوار و حلبی هستند که همچنین واژه‌هایی اهانت‌آمیز در زبان عربی‌اند. سازمان‌های پروتستان انجیلی نشان می‌دهند که غجر، که به معنای «ولگرد» است - احتمالاً بزرگ‌ترین گروه دومی‌های مصری هستند.

از آنجایی که دومی‌ها به طور رسمی وجود ندارند، نه برای نابود کردنشان تلاشی می‌شود و نه برای جذب آنها. در اروپا، یکپارچه‌سازی و به حاشیه راندن اجباری، تنها دو پیامد احتمالی برای گروه‌های رومانی بود، کسانی که کوچ‌نشینی‌شان اغلب به مثابه مقاومت، یا در پیوند با وفاداری نامطلوب ادراک شده است. برعکس، در مصر، حتی اگر کوچ‌نشینان در سراسر قرن بیستم منسوخ تلقی می‌شده‌اند، کوچ‌نشینی به طور تاریخی وجه یکپارچگی‌ای از جامعه مصری بوده است. علاوه بر این، کوچ‌نشینی در خاورمیانه بیشتر با بادیه‌نشین‌ها و شبانان کوچ‌نشین پیوند داشته است و نه کولی‌ها.

بنابراین دولت مصر، به نظر می‌رسد که به وجود کولی‌ها بی‌اعتنا است، اما آیا با این وجود آنها در بازنمایی‌ها و انگارش‌های جمعی حضور دارند؟ در حدود پنجاه سال پیش، مرحوم نبیل صبحی حنا پژوهش مردم‌شناسانه‌ای را در میان اجتماعات نیمه‌کوچ‌نشین غجر در منطقه ست غیراناها (Sett Ghiranaha) در ناحیه دلتای نیل، انجام داد. او توصیف می‌کند که غجرها غالباً در کرانه روستا زندگی می‌کردند، و پیشه‌های بسیار مشخصی داشتند: دلالان اسب و الاغ، کارگران آهن و هنرمندان. آنها اخیراً خود را در همسایگی مرکز شهر قاهره، سیده الزینب، یا در شهر بدنام مردگان<sup>۱</sup> مستقر کرده‌اند، جایی که آنها در آن فلزکار، آهنگر، «تعمیرکار»، معامله‌گر پشم، پشم‌چین، زین‌ساز، نوازنده و رقصنده هستند و یا در کسب‌وکارهای کوچکی مثل دستفروشی مشغول می‌شوند. آنها گاهی همچون بسیاری از ساکنان فقیر شهری به گدایی متوسل می‌شوند. همسایگان آنها در شهر مردگان زبالین هستند، قبطیان راست‌کشی که معمولاً جمع‌کننده زباله هستند. باوجود این که جمعیت وسیعی از دومی‌ها در واقع یکجانشین‌اند، فعالیت‌های کنونی‌شان همچنان با جابجایی‌های مکانی کوتاه‌مدت پیوند دارد: آنها در شغل‌های کوتاه مدت کار می‌کنند، در خانه‌های اجاره‌ای ساکن می‌شوند، ممکن است در یک محله، از جایی به جای دیگر نقل مکان کنند. به نظر می‌آید که آنها همچنان در حاشیه جامعه مصری قرار دارند.

هرچند که مصریان نسبت به حضور کولی‌ها آگاه نیستند، به محض بیشتر فکر کردن، خیلی‌ها می‌پذیرند که قطعاً کولی‌ها در مصر وجود دارند، و اشاره می‌کنند که احتمالاً با زنان فال‌بین، مسافران مناطق روستایی، دزدان و هنرمندان در جشنواره‌های مذهبی روبرو شده‌اند. اگرچه دومی‌ها به طور کامل شناخته نشده‌اند، به نظر می‌رسد در حاشیه ناخودآگاه مردم وجود دارند، و می‌توانند به آسانی در بسترهای خاصی و به واسطه انقطاع‌هایی، ظهور مادی پیدا کنند.

شخص «کولی» غالباً بیشتر در مناطق روستایی حضور دارد: آنها ممکن است به قبایل دیگری در نظام پیچیده روستا تعلق داشته باشند. کولی‌ها به‌شیوه‌ای منقطع، به دلیل سهم خود در موسیقی مصر و یا از خلال غوازی (Ghawazee) شناخته شده‌اند، رقصندگان شکم قبیلۀ نوار (Nawar) که به اغواگران زیبا معروف هستند. غوازی‌ها رقصندگان حرم بودند، که در قرن نوزدهم از قاهره تبعید شدند، و بعدها در فیلم‌هایی همچون تمر هندی (Tamr Hindi)، جنبه‌ای روایی و خیالی یافتند، فیلمی پرفروش در دهه ۱۹۵۰ که در آن مرد جوانی شیفته یک غوازی می‌شود و می‌کوشد تا از او فردی قابل احترام بسازد. او شکست می‌خورد، و غوازی در جایی که به آن تعلق دارد باقی می‌ماند. برخی از مرزها قابل شکستن نیستند.

کولی‌ها به عنوان بازیگر، در طول موالید (Moulids) نیز ایفای نقش می‌کنند که یک مراسم اسلامی زیارتی، کارناوالی و عرفانی است. در مصر، موالید به تولد پیامبر (مولد النبی) محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند همچنین به جشن روحانیون صوفی محلی نیز مربوط باشد؛ [این مراسم] اغلب توجه مقامات مصر را به خود جلب می‌کند زیرا مولودی‌ها از سوی مقامات شیعی و صوفی مورد تأیید است اما از سوی سنی‌ها که اکثریت مصری‌ها را تشکیل می‌دهند، تأیید نشده نیست. علی‌رغم مخالفت رسمی، موالید به طور گسترده برگزار می‌شوند؛ آنها به کارناوال‌های مسیحی، یعنی زمانی برای هرج و مرج و بی‌بندوباری، شباهت دارند که هنجارهای معمول می‌تواند در آن شکسته شوند: تفکیک جنسیتی کنار گذاشته می‌شود، تابوهای جنسی فراموش می‌شوند، مردم در یک حالی هیجان عمومی می‌رقصند. دومی‌ها بخش مهمی از موالید هستند، که با توجه به پیوندشان با سرگرمی و هنرهای فاسد تعجب‌آور نیست. زنان می‌رقصند و مردان موسیقی می‌نوازند. زنان دومی کارهایی می‌کنند که ممکن است زنان محترم انجام ندهند، نوعی نقش میانه که آنها را در سنخ بیگانه زمیلی قرار می‌دهد.

بنابراین، کولی‌ها در مصر کیستند؟ آنها بدون این که به طور رسمی پذیرفته شده باشند، از سوی مردم به عنوان کوچ‌نشین‌ها و دلالان اسب در مصر روستایی، و یا به عنوان هنرمندان، رقصندگان موالید و غوازی، فال‌بینان و گدایان ساده در نواحی شهری‌تر شناخته شده‌اند. در مجموع، آنها اکثراً بخشی از فقیرترین اجتماعات مصری هستند، که به حاشیه رانده شده و نادیده گرفته شده‌اند. همان‌طور که ادوارد سعید نشان داد که شرق (Orient) توسط شرق‌شناسان اروپایی در قرن نوزدهم شکل گرفته است، کولی‌ها «دیگران» بودند و در مرزهای اروپایی، به مثابه دیگرانی عجیب و غریب (شرقی) ترسیم می‌شدند. از قضا، کولی‌ها در مصر نیز مورد شرق‌شناسی واقع شده‌اند (Orientalized): ویژگی‌هایی که به آنها نسبت داده می‌شود کاملاً شبیه ویژگی‌های است که با شرق (Orient) و یا با کولی‌های درون اروپا پیوند دارد. سه‌گانه خطر، بیزاری و جذابیت که با مردان عرب (با صفتهایی چون متعصب خطرناک و غیره) و با زنان عرب (به عنوان موجودات شهوانی حرم و غیره) همراه شده بود، با کولی‌ها نیز پیوند خورده است. مردان، غیرقابل اعتماد و دزد، زنان، مرموز، خطرناک (فال‌بینان و طلسم‌گران) و شهوات‌انگیز، و به عنوان رقاصان شکم، غوازی و یا روسپی ملاحظه می‌شوند.

مطالعه دومی‌ها در مصر به دلیل سوالاتی که تجربه آنها ایجاد می‌کند، مسحورکننده است: آیا رسوم و هویت‌های کولی فراملی‌ای وجود دارد که مرزها و دولت-ملت‌ها را دربر می‌گیرند؟ این رسوم و هویت‌ها چگونه ساخته می‌شود و کارکرد آنها چیست؟ آیا دومی‌رومانیایی‌ها تا ابد مطرود خواهند بود؟ آیا آنها تهدیدی ابدی برای هویت ملی خواهند بود؟ و کشوری مثل مصر چگونه با این اقلیت‌ها، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، برخورد می‌کند؟ ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Alexandra Parrs: [aparrs@aucegypt.edu](mailto:aparrs@aucegypt.edu)

۱. قبرستانی در حومه قاهره. مترجم



# < عشاق دوملیتی

## در مظان اتهام در فرانسه

مانوئلا سالدو، مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی، پاریس، فرانسه، و لورا اوداسو، دانشگاه آزاد بروکسل، بلژیک و عضو کمیته پژوهشی بیوگرافی و جامعه در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC38)

اعتراض به آزار دولتی عاشقان دوملیتی در  
بومینی، پاریس. عکاس: فابریس گابوریو

کشورهای پسااستعماری خاص، مانند مراکش یا الجزایر، با محدودیت‌های بیشتری نسبت به دیگران مواجه می‌شوند، چرا که همین حالا هم حضوری برجسته در فرانسه دارند؛ ترس از تصور «هجوم مسلمانان» و ترکیب میان «عرب» و «مسلمان»، زندگی روزمره زوج‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به طور تناقض‌آمیزی، اجرای قانون همچنین بر شهروندان فرانسوی‌ای تأثیر می‌گذارد که با تبعه‌های کشور ثالث ازدواج می‌کنند یا زناشویی‌های مدنی تشکیل می‌دهند. برچسب‌زنی هم بر تبعه‌های کشور ثالث و هم بر شرکای اروپایی‌شان تأثیر می‌گذارد؛ اروپایی‌هایی که در جامعه خودشان به «بیگانه» تبدیل می‌شوند و به دلیل انتخاب شریک خارجی، به عنوان تهدیدی برای هویت ملی مورد سوءظن قرار می‌گیرند.

### < محدود کردن مهاجرت:

در فرانسه میان قانون و عمل تضادهای عمیقی وجود دارد. محدود کردن مهاجرت خانوادگی از سال ۲۰۰۳ یک اولویت قانونی بوده است، زمانی که پنج قانون پیاپی باری را بر زندگی روزمره زوج‌های دوملیتی تحمیل کرد. در سال ۲۰۰۶ دو قانون یعنی «سارکوزی ۲» (Sarkozy II) و «قانون کلمنت (Clément's law)» با هدف شناسایی ازدواج‌های تقلبی ایجاد شد.

ازدواج طی چند سال گذشته به شیوه‌ای اساسی تغییر کرده و به یک مسئله مهاجرتی عمده تبدیل شده است [...] تعداد زناشویی‌های تقلبی که توسط شهردارها و کنسول‌گران دیپلماتیک به هم می‌خورند همواره در حال رشد است. (P. Clement, National Assembly Speech, 22.03.2006)

مسئول ثبت مدنی ازدواج باید با همسران آینده، با هم یا «اگر نیاز است، جداگانه» مصاحبه کند. مسئولی که به تقلب مشکوک



«دیوانه‌وار بود! حکومت فرانسه دستوراتی را برای اجتناب از خشونت‌ها به مقامات مراکشی و کنسولگری‌ها داد، اما زوج‌های متعهدی مانند ما وجود دارند که هزینه سیاست‌های بسیار متفاوت در فرانسه را می‌پردازند [...] بعد آدم احساس حقارت می‌کند.»<sup>۱</sup>

به دنبال اصلاحات قانونی هستیم، یعنی یک زمینه سیاسی در حال تغییر و نگرش‌های مسئولان روال اداری که بر زوج‌های دوملیتی در فرانسه امروز تأثیر می‌گذارد.

در فرانسه سیاست‌های مهاجرتی میان مهاجرت «انتخابی» (*immigration choisie*) یعنی مهاجران کاملاً واجد شرایط و کارکنان موردنیاز و مهاجرت «تحمیل‌شده» (*immigration subie*) یعنی مهاجران خانوادگی و پناهجویان (تفاوت فائلدند. مهاجرانی که برای پیوستن به شرکای زندگی‌شان یا ایجاد خانواده مهاجرت می‌کنند، به عنوان «تحمیلی» تلقی می‌شوند، علی‌رغم این واقعیت که مهاجرت خانوادگی، در نظر، توسط قانون اساسی و کنوانسیون‌های بین‌المللی حمایت می‌شود. در گفتمان عمومی مهاجرت خانوادگی پدر سروری ملی و ساخت مرزها را در هم می‌آمیزد. در واقعیت، برخورد با تبعه‌های کشور ثالث به خاستگاه افراد، دین، جنسیت و گرایش جنسی آنها مربوط است: مهاجرانی از

طی دهه اخیر، حقوق زوج‌های دوملیتی که شامل یک شهروند اتحادیه اروپا و یک تبعه کشور ثالث می‌شود، از پایه و اساس در حال از بین رفتن است. این تبعه‌های کشور ثالث به عنوان افراد مقیم و نه شهروندان مستحق گستره محدودی از حقوق هستند و شرایطشان به شیوه‌ای فزاینده متزلزل‌تر می‌شود. برای مثال در فرانسه حکومت از ابزارهای قانونی اداری و اعمال تهاجمی برای دخالت در زندگی خصوصی زوج‌های هم‌جنس‌گرا یا دگرجنس‌گرای دوملیتی استفاده می‌کند. افزون بر این، به نظر می‌رسد مقامات فرانسوی از برخی ملیت‌ها و انواع خانواده بیش از دیگران حمایت می‌کنند.

ما، از خلال مصاحبه با زوج‌ها، قوم‌نگاری چند وجهی و مشاهده مشارکتی سازمان‌های مدافع حقوق مهاجران و خانواده‌های دوملیتی همچون ممنوعیت عمومی عشاق و انجمن بازشناسی حقوق هم‌جنس‌گرایان و ترانجسیتی‌ها برای مهاجران و افراد مقیم،

باشد، می‌تواند اجازه ازدواج را صادر نکند و درخواست کندوکاو کیفری داشته باشد. در عمل، از سال ۲۰۰۴، هر کدام از زوجین که اجازه اقامت فرانسوی دائمی نداشته باشد، باید اطلاعات بیشتری ارائه دهند. حتی بعد از ازدواج، زوجها باید پایداری رابطه‌شان را اثبات کنند و در هر ملاقات برای تجدید اجازه اقامت زوج تبعه کشور ثالث، زوج فرانسوی باید وی را در استانداری همراهی کند و صورت‌حساب‌ها یا اسناد معمول دیگر را برای تأیید زندگی عادی خانوادگی ارائه کند.

تا سال ۲۰۰۹، گفتمان‌های سیاسی ازدواج‌های دولیتی را به عنوان «اولین سرچشمه مهاجرت»، توصیف می‌کردند که گاهی ترس از رسته جدیدی از ازدواج یعنی «ازدواج مصلحتی پنهان» (hidden convenience marriage) یا «ازدواج خاکستری» (grey marriage) را ایجاد می‌کند، که در آن یک زوج توسط زوج خارجی که صرفاً به دنبال اقامت فرانسوی است، فریب داده می‌شود؛ برخلاف ازدواج مصلحتی که معمولاً «ازدواج سفید» (white marriage) نامیده می‌شود که ازدواجی رسمی است که در آن شریک فرانسوی کاملاً از مقاصد واقعی شریک‌اش اطلاع دارد و به فریب‌دادن مسئولان کمک می‌کنند. در سال ۲۰۰۴، از ۲۷۸۶۰۰ مورد ازدواج انجام شده در فرانسه، ۵۲۷۲ مورد توسط مسئولان ثبت مدنی به پلیس ارجاع شد (۹۱ درصد)؛ از این تعداد، ۷۳۷ مورد نامعتبر تشخیص داده شد که شامل ۴۴۴ ازدواج بود که به عنوان مصلحتی علامت‌گذاری شده بودند.<sup>۲</sup> در نهایت فقط ۴ نفر برای ازدواج مصلحتی محکوم شدند.

برای به دست آوردن شهروندی، الزام قانونی است که تبعه کشور ثالث «جذب خود در اجتماع فرانسوی» را از راه آزمون زبان، دانش درباره وظایف و حقوق شهروندان فرانسوی و ... نشان دهند. ازدواج به تنهایی دسترسی خود به خودی به ملیت فرانسوی را فراهم نمی‌کند؛ تأخیر در استحقاق برای شهروندی از ۶ ماه بعد از ازدواج در سال ۱۹۸۴ به چهار سال در زمان حاضر تغییر یافته است.

## ◀ مدیریت ازدواج دولیتی:

مدیرانی که مهاجرت را کنترل می‌کنند روز به روز به آزادی عمل بیشتری به دست می‌آورند.<sup>۳</sup> مسئولان رسمی که ویزا و اجازه کار و اقامت را می‌دهند، باید از امنیت ملی حمایت کنند و اغلب دیدگاهی پیش‌داورانه به مهاجرت دارند به جای آنکه دانشی فراگیر درباره مقررات داشته باشند. این مسئولان جایگاهی پایین‌تر در نردبان سلسله‌مراتبی اداری اشغال می‌کنند و اعمال قدرت آنها به این بستگی دارد که چه درکی از کارشان و مسئله مهاجرت دارند.

به طور رسمی، این استاندار است که تصمیم می‌گیرد کدام خارجی‌ها باید مجوز ماندن قانونی در فرانسه را کسب کنند. اما در عمل، زوج‌های دولیتی، مانند همه مهاجران، با آن چیزی مواجه می‌شوند که الکس اسپایرز «ضد خارجی‌ها» (foreigner counters) می‌نامد، یعنی مسئولانی که به طور روزانه با مهاجران در «موقعیتی کثیف» مواجه هستند و فاصله زیادی با رؤسایی دارند که این مسئولین باید دستورات آنها را به مرحله اجرا درآورند. «کثیفی» از تماس با خارجی‌ها ایجاد می‌شود و می‌تواند از طریق «بوها و صداها [زبان‌های خارجی]» دریافت شود که اتاق‌های انتظار ادارات محلی را فراگرفته است؛ برخلاف فضای آرام تمیز مسئولان رده‌بالا تر. نگرش‌های شخصی مسئولان و نیاز به اجرای سیاست، روابط متقابل آنها با همسران را زیر نفوذ خود قرار داده است. همسران باید در مورد جایگاه‌شان با بوروکرات‌هایی چانه بزنند که قدرت تصمیم‌گیری واقعی ندارند. آنها تحت اقتدار کامل مسئولان رده‌بالایی هستند که تقریباً هیچ‌گاه با خارجی‌ها در تماس نیستند.

## ◀ رویارویی با نژادپرستی و بیگانه‌هراسی:

سیاست‌های مهاجرت که مرتبط با خانواده‌های دولیتی است به انواع تبعیض‌ها منجر شده است. از آنجایی که تبعه‌های کشور ثالث افرادی ناخواسته هستند و پلیس و کارکنان دولتی نگاهی از بالا به آنها دارند، هم همسران فرانسوی‌شان و هم مسئولان فرانسوی‌ای که

در کنار خارجی‌ها کار می‌کنند، به آن چیزی تبدیل می‌شوند که گافمن «تازه‌واردان» (ini-tiates) نامیده است، یعنی کسانی که با افراد برچسب‌خورده کار می‌کنند و این خطر را می‌پذیرند که آن برچسب به آنها هم بسط یابد. ویژگی‌هایی مانند سن، وضعیت اقتصادی و ظاهر می‌تواند تردیدها را درباره عشق صادقانه زوج‌ها فرونشاند، اما برچسبی را برطرف نمی‌کند که به خارجی‌ها و همه کسانی که با آنها کار می‌کنند، زده شده است.

زندگی خصوصی زوج‌های دولیتی عمومی می‌شود زیرا این افراد به طور باز درباره روابط، احساسات، عشق و مشکلات‌شان صحبت می‌کنند تا تنگناها و بن‌بست‌های شرایطشان را برطرف کنند و برچسب‌زنی به ازدواج‌هایشان را محکوم کنند. جالب آنکه دولت فرانسوی و زوج‌های دولیتی، تعاریفی را از ازدواج ارائه می‌کنند که خیلی از هم دور نیست. برای هر دو طرف، عشق شرط ناگزیر و لازم ازدواج است. اما نژادپرستی نهادی یا بیگانه‌هراسی حکومتی مرزهای میان عرصه‌های خصوصی و عمومی را تخریب می‌کند و زندگی خانوادگی آنها را مورد تاخت‌وتاز قرار می‌دهد. ■

همه نامه‌ها را به این نشانی‌ها بفرستید:

Laura Odasso [la.odasso@gmail.com](mailto:la.odasso@gmail.com)

Manuela Salcedo [manuelalcedo@gmail.com](mailto:manuelalcedo@gmail.com)

۱. یادداشت‌ها از دفتر کارمیدانی لورا اوداسو، ۱۰ دسامبر ۲۰۰۹

2. Belmokhtar, Z. (2006) "Les annulations de mariage en 2004." Infostat justice 90: 1-4.

3. Spire, A. (2008) Accueillir ou reconduire, enquête sur les guichets de l'immigration. Paris: Raisons d'agir.

# < شب‌چی بر فراز ترکیه

آیلین توپال، دانشگاه فنی خاورمیانه، آنکارا، ترکیه

شیخ اعتراض گزی هنوز رئیس‌جمهور اردوغان را  
تسخیر کرده است.



خصوصی‌سازی می‌کند؛ که همچنان به عنوان استراتژی اصلی مالی حزب عدالت و توسعه باقی مانده است.

در ماه می سال ۲۰۱۳، نخست‌وزیر طیب اردوغان از برنامه‌های دولت برای توسعه مجدد میدان تاکسیم پرده برداشت؛ یک منطقه مرکزی در استانبول که دهه‌ها محل اعتراض‌های سیاسی بود. مجاور این میدان، پارک گزی یکی از معدود فضاهای سبز باقی‌مانده در مرکز شهر است. برنامه‌های توسعه مجدد شامل بازسازی یک مسجد در میدان تاکسیم و یک یادبود تاریخی ارتش در پارک گزی می‌شد؛ اکنون قرار بود یک بازار خرید را هم شامل شود. نخست‌وزیر همچنین پروژه‌های عظیم دیگر دولت، شامل سومین فرودگاه و پل سومی بر فراز تنگه را به اطلاع عموم رساند.

مانند هر قانون دیگری که توسط حزب عدالت و توسعه تصویب شده بود، این برنامه‌ها در مجلس مورد بحث قرار نگرفت، چه برسد به اینکه با سازمان‌های جامعه مدنی بحث شود. اتحادیه اتاق‌های مهندسان و معماران ترکیه و اتحادیه اتاق‌های برنامه‌ریزان شهری فوراً واکنش نشان دادند؛ هر دو سازمان همراه با فعالان محیط‌زیست اعلام کردند که مانع ورود وسایل ساخت و ساز به پارک خواهند شد. و در ۲۸ می، اولین چادر خود را مستقر کردند.

در طول دو سال گذشته، توسعه سیاسی و اجتماعی ترکیه بحث‌های جدیدی پیرامون رژیم سیاسی این کشور به راه انداخته است. ذات این رژیم چیست، چه چیز منجر به شورش ژوئن سال ۲۰۱۳ شد و پیامدهای آن چیست؟<sup>۱</sup>

نئولیبرالیسم در ترکیه به سال ۱۹۸۰ بازمی‌گردد: در ۲۴ ژانویه ۱۹۸۰، ظهور برنامه تنظیم ساختاری ترکیه و در ۱۲ سپتامبر، کودتای ارتش ترکیه. ارتش با دو هدف مهم به قدرت رسید: اول، چپ سیاسی و اتحادیه اصناف را رام کند، و دوم، فرآیند بازسازی اقتصادی را ادامه دهد، حمایت از بورژوازی ترکی و همچنین کشورهای سرمایه‌داری غربی و مؤسسه‌های برتن وودز را حفظ کند. عصر رژیم پس از ارتش به میزان زیادی با سیاست‌های راست جدید هم‌راستا بود.

۲۲ سال بعد، در سال ۲۰۰۲، حزب عدالت و توسعه اکثریت مجلس را به دست آورد که نخستین بار پس از ۱۵ سال بود که حزبی به تنهایی حکومت می‌کرد. بازارها عموماً واکنشی مثبت نشان دادند چرا که همانطور که مریل لینچ در تحلیلش اشاره می‌کند، «ظهور یک دولت تک‌حزبی توازن اقتصادی ترکیه را تقویت خواهد کرد». حزب امیدها را ناامید نکرد: چند ماه پس از شروع به کار، دولت اعلام کرد که برای پایان دادن به بحران مستمر اقتصادی، دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی را به حداقل می‌رساند و مؤسسه‌های اقتصادی دولتی را

پنهان به خودکامگلی ارتجاعی آشکار را سرعت بخشید. از ماه جولای سال ۲۰۱۳، حزب عدالت و توسعه به جای توجه به شکایات، مخالفانش را مجرم دانسته، و تلاش مخالفان برای تضعیف حکومت را «تلاش‌ها برای کودتای مدنی» خوانده است.

اردوغان، بلافاصله پس از ادعاهای گسترده فساد علیه نخست‌وزیر، خانواده و اعضای کابینه‌اش، جنگی علیه انجمن برادری گولن (Gülen Brotherhood) و آنچه که یک «ساختار موازی» درون دولت خوانده می‌شد، به راه انداخت. یک نوار صوتی روی اینترنت گذاشته شد که طبق گزارش‌ها در ۱۷ دسامبر ساخته شده بود (یعنی روزی که پسران سه وزیر با ادعای فساد و رشوه‌خواری دستگیر شدند)؛ در آن نوار صوتی مردی که ادعا شده اردوغان است، به پسرش دستور می‌دهد که خود را از شر حجم بسیار بالایی پول خلاص کند. به دنبال این اتفاق، اردوغان ادعا کرد که «تلاشی برای کودتا» از سوی «لای‌ها» و «قدرت‌های سیاه» برای تضعیف دولت قبل از انتخابات پیش‌رو وجود داشته است و خواستار اقدامات پیشگیرانه شد. در زمان کوتاهی پس از آن، مجلس که حزب عدالت و توسعه بر آن مسلط بود، قوانین جدیدی را تصویب کرد که مصونیت سیاسی کارکنان سازمان اطلاعات را تضمین و آزادی رسانه‌ها، اظهارنظر و اطلاع‌رسانی را محدود می‌کرد. با اینحال، در ۹ آگوست، اردوغان با به دست آوردن ۵۱٫۸ درصد آراء در انتخاباتی با مشارکت ۷۳٫۴ درصد به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. در طول کمپین، طیب اردوغان مکرراً گفته بود که برخلاف رؤسای جمهور پیشین که تشریفاتی بودند، یک «رئیس‌جمهور اجرایی فعال» خواهد بود. به نظر می‌رسد او مصمم است از تمام قدرتی که در اختیار دارد استفاده کند، هدایت جلسات کابینه و تعیین رؤسای دانشگاه‌ها و برخی اعضای بلندمرتبه در بدنه قضایی را بر عهده گیرد. یک نظام به لحاظ قانونی پارلمانی (parliamentarianism) و در عمل ریاستی (presidentialism) به معنای حکمرانی بدون جوابگویی خواهد بود؛ دستورالعملی عالی برای خودکامگی آشکار.

با وجود این تغییر رژیم، دولت ترکیه تحت کنترل حزب عدالت و توسعه از یک بحران مشروعیت عمیق رنج می‌برد. شبحی رئیس‌جمهور و دولتش را دربر گرفته است، شبح مقاومت گری...

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Aylin Topal: [taylin@metu.edu.tr](mailto:taylin@metu.edu.tr)

۱. در صورت درخواست، نویسنده منابع را معرفی خواهد کرد.

در سحرگاه ۳۱ می، پلیس به طور خشونت‌آمیز اعتراض‌کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار داد، چادرها را سوزاند و از نیروی بیشتر برای سرکوب، گاز اشک‌آور و شلنگ‌های آب استفاده کرد حتی در برابر معترضان که مقاومت نمی‌کردند. در دفاع از پلیس، نخست‌وزیر معترضان را مجرم دانست و آن‌ها را «گروه‌های افراطی» و «غارتگر و چپاولگر (çapulcu) خطاب کرد.

در عصر همان روز، گروه‌های مخالف همبستگی‌شان با معترضان استانبول را اعلام کردند، و میلیون‌ها نفر در هر شهر ترکیه به پارک‌ها شتافتند تا علیه قلع‌و‌قمع خشونت‌آمیز پلیس اعتراض کنند، در حالی که شعار می‌دادند «همه جا تاکسیم است، همه جا مقاومت است»، «دیکتاتور استعفا بده!» و «بپرا! بپرا! هر کس نپره، طیب نه!».

در حالی که تنش‌ها و ناراضیاتی افزایش می‌یافت، این واکنش غافلگیرکننده نبود. در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۲، زمانی که اردوغان برای بازدید از دانشگاه فنی خاورمیانه رفته بود تا شاهد پرتاب یک ماهواره نظامی باشد، پلیس بی‌رحمانه بر اعتراض صلح‌آمیز دانشجویان حمله کرد. به جای شروع یک تحقیق دربارهٔ زیاده‌روی نیروی پلیس، نخست‌وزیر دانشکده را مورد حمله قرار داد و گفت «شرم بر استادانی که این دانشجویان را پرورش داده‌اند. معلمان ابتدا باید به دانشجویان‌شان بیاموزند که چگونه احترام بگذارند». اعتراضات بعدی در دانشگاه فنی خاورمیانه و اعتراضات همبستگی در دانشگاه‌ها سرکوب شد و توجه بین‌المللی را برانگیخت. در آوریل ۲۰۱۳، تئاتر ایک برای ایجاد فضا برای یک مرکز خرید و سرگرمی تخریب شد، و اعتراضات گسترده‌ای را به وجود آورد؛ مجدداً تظاهرات صلح‌آمیز با گاز اشک‌آور و شلنگ‌های آب پراکنده شد. در اواخر می سال ۲۰۱۳ با قانون جدیدی که فروش الکل را محدود می‌کرد، تمامیت‌خواهی و محافظه‌کاری پنهان دولت بیشتر آشکار شد؛ قانونی که طیب اردوغان صریحاً اعلام کرد هم برای حفاظت از جوانان و هم برای تقویت قوانین مذهبی است. تقریباً همان زمان، زوج جوانی که در حال بوسیدن بودند، در اعلامیه‌ای در یک ایستگاه مترو مورد نقد قرار گرفتند؛ در اعتراض، صدها نفر گرد هم آمدند تا در همان ایستگاه یکدیگر را ببوسند.

در پاسخ به اعتراضات در حال افزایش در حمایت از آن‌هایی که در پارک گزی بودند، اردوغان ادعا کرد که وی «تنها از ۵۰ درصدی» که به وی رأی داده بودند، پشتیبانی کرده است، و گفت «شاید هزاران متعرض در خیابان باشد، اما من قادرم میلیون‌ها نفر را به خیابان بیاورم». اتوبوس‌ها حامیان وی را به گردهمایی‌های عمومی در اعتراض به تظاهرات گزی می‌آوردند و جمعیت شعار می‌دادند، «بیایید تاکسیم را له کنیم» و «اقلیت، صبر ما را آزمایش نکنید».

مقاومت گزی ذات اقتدار سیاسی را زیر سؤال برد و سلطهٔ حزب عدالت و توسعه را تحلیل برد و شکاف‌هایی در مشروعیت دولت به وجود آورد. از قضا، این مقاومت یک تغییر رژیم از تمامیت‌خواهی محافظه‌کارانه



# < دستکاری افکار

## عمومی در

### قزاقستان

الماس تائزانوف، انجمن جامعه‌شناسان قزاقستان و عضو منظم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

قحطی در اوکراین در همان دوره جان نزدیک به ۳ میلیون اوکراینی را گرفت؛ رقمی که نسبت به تلفات قزاق‌ها کمتر بود زیرا جمعیت اوکراینی‌ها در زمان سرشماری اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۶ به ۲۳ میلیون نفر رسیده بود. به علاوه در اوکراین، دولت غلات را مصادره کرد، در حالی که قزاق‌های که اغلب کوچ‌نشین بودند، چهارپایان خود را که مهم‌ترین منبع تغذیه‌شان بود، از دست دادند. در نتیجه، اوکراینی‌ها فرصت بیشتری برای نجات یافتن از قحطی داشتند.



در نتیجه موج مهاجرت‌ها از فدراسیون روسیه به اوکراین و قزاقستان، روس‌ها بخش مهمی از جمعیت هر دو جمهوری را تشکیل دادند. از آن زمان تا کنون این امر به‌خصوص مشخصه مناطق شمالی قزاقستان که هم‌مرز روسیه و مناطقی از اوکراین (دونتسک و لوگانسک) که هم جوار روسیه است، بوده است؛ یعنی درست جایی که ما شاهد تضادهای مداوم این‌روزها در آن هستیم. هیچ تحقیق جامعه‌شناسانه‌ای درباره خطر یک جنبش جدایی‌طلبانه در قزاقستان به‌خصوص در مناطق شمالی و شرقی کشور در دسترس نیست، یعنی جایی که جمعیت روسی زیادی در آن زندگی می‌کنند. با این وجود، دست‌کم یک رویداد جدایی‌طلبانه عمده روی داد: در نوامبر ۱۹۹۹ یک شورش مسلحانه جدایی‌طلبانه در شهر اوسکمن، در منطقه شرقی قزاقستان و هم‌مرز با روسیه، راه افتاد که از سوی گروهی ۲۲ نفره از روس‌ها سازمان‌دهی می‌شد که یازده نفر آنها (از جمله رهبر گروه) شهروندان فدراسیون روسیه بودند. شورش به وسیله کمیته امنیت ملی قزاقستان سرکوب شد؛ همه جدایی‌طلبان به شش تا هشت سال حبس در زندانی در قزاقستان محکوم شدند و همگی پس از آزادی به روسیه بازگردانده شدند.

علی‌رغم چنین سابقه‌ای، جمعیت قزاقستان چندان نگرانی‌ای از بابت جدایی‌طلبی نشان

قزاقستان و اوکراین هر دو دارای مرز مشترک با روسیه هستند و هر دو به عنوان جمهوری‌های شوروی سابق، موقعیتی مشابه دارند. همچنین آن دو یک شباهت ترازیک و مهم دیگر نیز دارند: هر دو در طول قحطی ناشی از «اشتراکی کردن» (collectivization) شوروی، تلفات جمعیتی سختی را در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۳۳ متحمل شدند. مرگ ناشی از گرسنگی و مهاجرت طی دوران قحطی به از دست رفتن حدود ۱۸۴۰۰۰۰ نفر قزاق تا سال ۱۹۳۴ منجر شد که تقریباً ۴۷,۳٪ از جمعیت قزاقستان در ۱۹۳۰ را تشکیل می‌دادند. چند موج مهاجرت از فدراسیون روسیه، پیش از جنگ جهانی دوم و پس از آن، از دست دادن نزدیک به نیمی از جمعیت محلی را «جبران کرد». این رویداد جمعیت کشور قزاقستان را شکل و شمایل جدیدی بخشید: بر اساس سرشماری اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۹، قزاق‌ها تنها ۳۰٪ کل جمعیت جمهوری سوسیالیستی قزاقستان شوروی را تشکیل می‌داد، در حالیکه در سال ۱۹۲۶ این رقم ۵۸,۵٪ بود.

گوکر مونکو، همسر قزاقستانی سرگی مونکو، اوکراینی مقیم قزاقستان. او به جنگ «نه» می‌گوید و اشکی به رنگ پرچم دو رنگ اوکراین می‌ریزد.

نمی‌دهد. افزون بر این، بر اساس پیمایشی که به‌وسیلهٔ *ستر/تژی*، یعنی مرکز تحقیقات اجتماعی و سیاسی قزاقستان انجام شد، پس از شروع بحران اوکراین، ۶۱٪ از جمعیت قزاقستان، موافق الحاق کریمه به فدراسیون روسیه بودند، ۲۳٪ ممتنع بودند یا نمی‌توانستند به این پرسش پاسخ دهند و تنها ۶٪ این الحاق را تعرض غیرقانونی به تمامیت ارضی اوکراین به حساب آوردند. این پیمایش بین کسانی که رسانه‌ها (رسانه‌های قزاقستانی، روسی و یا غربی) را کنترل می‌کنند و نگرش‌های گزارش‌شده نسبت به این بحران همبستگی آشکاری برقرار می‌کند.

بر اساس طرح توسعهٔ استراتژیک وزارت ارتباطات و اطلاعات قزاقستان در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۵، ۲۷۴۰ سازمان رسانه جمعی (از جمله مطبوعات، تلویزیون، شبکه‌های خبری و رسانه الکترونیکی و غیره) در قزاقستان وجود دارد. از این رسانه‌ها، ۲۰٪ به زبان قزاقی و ۳۴٪ به روسی اجرا می‌شوند. سایر رسانه‌های جمعی قزاقستان وجود دارد. از این رسانه‌ها، ۲۰٪ به زبان قزاقی و ۳۴٪ به روسی اجرا می‌شوند. سایر رسانه‌های جمعی قزاقستان با وجود آنکه قرار بر این بوده است که از هر دو زبان استفاده کنند، اما در واقعیت، اغلبشان بیشتر به زبان روسی گرایش دارند. حضور زبان قزاقی در اینترنت در مقایسه با زبان روسی، بی‌نهایت کم‌رنگ است، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت در قزاقستان، اینترنت تقریباً روسی است. افزون بر این شبکه‌های تلویزیونی روسی آزادانه پخش می‌شوند و روزنامه‌ها و

نشریات روسی به‌طور گسترده‌ای در قزاقستان در دسترس است.

براساس پیمایش مذکور، مهم‌ترین منابع اطلاعاتی پاسخ‌دهندگان از این قرار بود: رسانه‌های جمعی قزاقستانی (۵۰٪) و رسانه‌های جمعی روسی (۳۱٪). سایر منابع پایگاه‌های اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک (۹٪) و گفت‌وگو با دوستان، همکاران و بستگان (۷٪) را شامل می‌شد. رسانه‌های جمعی غربی منبع اطلاعاتی تنها ۱٪ از پاسخ‌دهندگان به این پیمایش اینترنتی بود.

چگونه منبع اطلاعات بر نظرات تأثیر می‌گذارد؟ از پاسخ‌دهندگانی که اطلاعات را از رسانه‌های جمعی قزاقستانی دریافت می‌کردند، ۵۴٪ با اعمال فدراسیون روسیه موافق، ۲۰٪ مخالف و ۲۶٪ ممتنع بودند. در مقابل از میان پاسخ‌دهندگانی که به رسانه‌های روسی متکی بودند، ۸۴٪ با اعمال فدراسیون روسیه موافق و تنها ۴٪ مخالف آن بودند. از پاسخ‌دهندگانی که اخبار را از رسانه‌های غربی دریافت می‌کنند، ۳۱٪ از روسیه پشتیبانی می‌کردند، ۳۹٪ نمی‌کردند و ۳۱٪ ممتنع بودند. این امر برای همه و به‌ویژه برای کسانی شگفت‌آور است که انتظار داشتند پاسخ‌دهندگانی که رسانه‌های غربی را می‌خوانند و تماشا می‌کنند، مخالفت بیشتری با اعمال روسیه از خود نشان دهند. از میان کسانی که منبع عمدهٔ اطلاعاتی‌شان اینترنت بود، ۴۸٪ موافق اعمال روسیه، ۳۵٪ ممتنع و ۱۷٪ مخالف بودند. همان‌گونه که

ذکر آن رفت، برای قزاقستان، اینترنت عمدتاً ماهیتی «روسی» دارد و چنین نتیجه‌ای دور از انتظار نیست.

در طول بحران اخیر میان روسیه و اوکراین، تبلیغات به سطحی رسیده است که پس از عصر شوروی تا کنون بی‌سابقه است. کنترل کامل بر تلویزیون و مطبوعات، بالا رفتن حجم تبلیغات را تسهیل کرده است. حجم عظیم تبلیغات از روسیه و اوکراین، مردم و دولت قزاقستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هم‌زمان، نشانی از تبلیغات در رسانه‌های جمعی قزاقستان (یعنی دولت) نمی‌توان مشاهده کرد. نتیجه اینکه نقطه‌نظر رسانه‌های جمعی و دولت روسیه بر افکار عمومی قزاقستان سایه افکنده است. افزون بر این، این امر اختلاف ایدئولوژیک حادی در جمعیت قزاقستان میان اصطلاحاً «میهن‌پرستان ملی‌گرا»، «لیبرال‌ها» و «غربی‌ها» از یک سو، و «هواداران روسیه» از سوی دیگر انداخته است. نبود تحقیق جامعه‌شناختی مستقل در این عرصه، تحلیل عمیق‌تر را ناممکن می‌کند. نبودن تحقیق جدی برای مقابله با دستکاری جانب‌دارانهٔ افکار عمومی، می‌تواند تهدیدی برای ثبات آیندهٔ قزاقستان باشد. ■

نامه‌های تان را به این آدرس بفرستید:

Almas Taizhanov: [almas.diamond@gmail.com](mailto:almas.diamond@gmail.com)

# < آینده

## سیاره

اما پوریو، دانشگاه اتنئو دومانیل، فیلیپین، عضو سابق کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۲۰۰۶-۲۰۱۴، و نماینده فعلی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در شورای بین‌المللی علم

- برنامه بین‌المللی ابعاد انسانی

- برنامه علم زمین

این‌ها به عنوان برنامه‌های بنیادین برای زمین آینده: پژوهش برای پایداری جهان، هستند که برنامه قطعی شورای بین‌المللی علم برای دهه آینده است

شورای بین‌المللی علم در تلاش‌هایش برای ساختن نسل جدیدی از دانشمندان، با دو آکادمی یعنی آکادمی جوانان جهان (GYA) و آکادمی جهانی دانشمندان (TWAS) همکاری می‌کند. آکادمی جوانان جهان که در سال ۱۹۹۰ شروع به کار کرد و در برلین با حمایت آکادمی علم آلمان بنیان گذاشته شد، دارای ۹۰ عضو از دانشمندان جوان از سراسر جهان است و به طور منظم کنفرانس‌ها و کارگاه‌هایی را برای به اشتراک گذاشتن یافته‌های پژوهش‌هایش برگزار می‌نماید. آکادمی جهانی دانشمندان یک آکادمی علمی جهانی است و شبکه‌ای از دانشمندان ۵۰ اقتصاد در حال توسعه را با هم مرتبط می‌کند. هدف آکادمی جهانی دانشمندان، مستقر در تریسته ایتالیا، این است که «نوآوری و کامیابی پایدار را در جهان در حال توسعه از راه پژوهش، آموزش، سیاست‌گذاری و دیپلماسی به پیش برد».

در سال ۲۰۱۰ شورای بین‌المللی علم، از انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای همکاری در جهت ادغام علوم اجتماعی در تلاش علمی‌اش دعوت کرد. اما کارهای زیادی برای انجام دادن در این حوزه باقی مانده است. در حال حاضر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در حال تأمل در این زمینه است که آیا ادامه حضور و مشارکتش در پیکره‌ای که قلبش در علوم «دارای هسته سخت» قرار دارد، ارزشمند است یا خیر. از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ آلیس آبرئو عضو سابق کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۰۶-۲۰۱۰) و مدیر منطقه‌ای شورای بین‌المللی علم برای آمریکای لاتین، نماینده انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در شورای بین‌المللی علم بود. در همین زمان استیوارت لاک، رئیس سابق کمیته پژوهشی محیط‌زیست (RC23) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، عضو کمیته شورای بین‌المللی علم درباره پژوهش و برنامه‌ریزی استراتژیک (۲۰۱۳-۲۰۱۴) شد. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

اعضای شورای بین‌المللی علم (ICSU) برای سومین مجمع عمومی سالانه خود در مرکز کنوانسیون اوکلند ملاقات داشتند و در مورد مسیرهای کلیدی علم بین‌المللی در سال‌های پیش‌رو تصمیماتی گرفتند. موضوع سی‌ویکمین مجمع عمومی «جشن سی سال پژوهش تغییر جهانی» بود. این مجمع بیانیه‌ای کلیدی را در مورد دسترسی باز به اسناد علمی تصدیق کرد و در مقابل سوءاستفاده از معیارها در ارزیابی پژوهش هشدار داد.

شورای بین‌المللی علم که در سال ۱۹۳۱ بنیان گذاشته شد، سازمانی غیردولتی همراه با عضویت جهانی مجموعه‌های علمی ملی (۱۲۰ عضو که نماینده ۱۴۰ کشور هستند) و اتحادیه‌های علمی بین‌المللی (۳۱ عضو) است. فعالیت‌هایش بر سه حوزه متمرکز است: برنامه‌ریزی و هماهنگی پژوهش بین‌المللی؛ علم برای سیاست‌گذاری؛ و تقویت عمومیت و فراگیری علم. اغلب از شورای بین‌المللی علم خواسته می‌شود که از سوی اجتماع علمی جهانی سخن بگوید. این شورا به عنوان مشاور حکومت‌ها و آژانس‌های سازمان ملل در موضوعات مختلف از محیط زیست تا هدایت علم عمل می‌کند.

نخست وزیر نیوزلند، جان کی جلسه را با تأکید بر چالش‌های محیط‌زیستی خاص این کشور و مشارکت آن در پژوهش بین‌المللی افتتاح کرد. پیتیر گلاکمن مشاور عالی علمی حکومت و رییس گذشته جامعه سلطنتی نیوزلند سخنران اصلی، با این موضوع بود: «ماهیت در حال تغییر علم؛ دانشمندان می‌توانند در مقام پاسخگویی به چالش‌ها برآیند؟» او به جمعیت هشدار داد که سیستم‌های علمی به سرعت در حال تغییرند و اگر ما این تغییرات را به درستی و به طور مناسب مدیریت نکنیم، آنها می‌توانند در کاهش اعتماد عمومی مشارکت کنند!

شورای بین‌المللی علم به مدت ۵ روز از ۳۱ آگوست تا ۴ سپتامبر ۲۰۱۴، رشد و ترقی برنامه‌های کلیدی‌اش در طول سه دهه گذشته را مرور کرد، یعنی:

- پانل بین‌حکومتی درباره تغییر آب‌وهوا

- برنامه بین‌المللی زیست‌بوم - زیست‌خاک

- برنامه پژوهشی آب‌وهوای جهان

- گوناگونی (Diversitas، علم تنوع زیستی)

Emma Porio: [eporio@ateneo.edu](mailto:eporio@ateneo.edu)

# < تیم رومانیایی

## گفتگوی جهانی

ایلیانا چینزانا سور دو، دانشگاه بخارست، رومانی

ما در نوامبر ۲۰۱۲، از شماره اول سال سوم به گفتگوی جهانی پیوستیم. تیم ما از آن زمان در همه امور تغییر کرده است، اما از آنجایی که همه ما در روند ترجمه و ویرایش نسخه رومانیایی گفتگوی جهانی از یکدیگر آموخته ایم، این یک ویژگی مثبت است. همه ما جامعه شناس و اکثرمان هنوز دانشجوی دکتری هستیم، که در مورد علاقه‌مان در جامعه‌شناسی پر شور و شوق ایم. موضوعات متنوع در گفتگوی جهانی به ما، تیم رومانیایی گفتگوی جهانی، و همچنین اساتید و دیگر همکارانمان، فرصتی را برای کشف یک جامعه جهانی ارائه داده است.

تیم ما شش عضو دائمی دارد که به همراه همکارانی که حداقل در پنج شماره گفتگوی جهانی شرکت داشته‌اند، در پایین آمده‌اند. در کنار این اعضای ثابت، ۱۱ همکار دیگر برای دست‌کم یک شماره به تیم ما پیوستند: رامونا کانتاراجیو، کریستیان کنستانتین وِرش، آنجلیکا هلنا مارینسکو، مونیکا نادراگ، یوحنا کارتارسکو، مادلین راپان، آندره‌آ آکاساندره، دانیلا گابا، الکساندرو دوسو، گابریلا ایوان، لوتنه سه‌کدی. ■

**ایلیانا چینزانا سور دو** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست است. او به عنوان دستیار تدریس در روش‌شناسی و بازاریابی تجربه دارد و بر روی پروژه‌هایی مربوط به یکپارچگی اجتماعی و توسعه اجتماعی کار می‌کند. حیطه علاقه او شامل جامعه‌شناسی زمان، تعادل کار و زندگی، خانواده و سن، و ارتباط غیرشفاهی است. جزئیات تماس: [ileana.cinziana.sur-du@gmail.com](mailto:ileana.cinziana.sur-du@gmail.com)



**دکتر کاسیما روگینیش** استاد دپارتمان جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست، و سردبیر کمپاسو [Compaso] مجله پژوهش تطبیقی در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است. او دوره‌هایی در باب روش‌شناسی تحقیق تدریس می‌کند. پژوهش اخیر او به کمی‌سازی، بلاغت کندوکاو در علوم انسانی، و استفاده از بازی‌ها و سایر رسانه‌های دیجیتال پراهمیت در ارتباطات علمی اشاره دارد. جزئیات تماس: [cosima.rughi@nis@sas.unibuc.ro](mailto:cosima.rughi@nis@sas.unibuc.ro)



**آلینا کوستینا استان** دکتری خود را مشترکاً در دانشگاه بخارست و دانشگاه لیل ۲ فرانسه دنبال می‌کند. پژوهش او مشکل خشونت محیط کار و کیفیت روابط کاری در بخش عمومی رومانی را جستجو می‌کند. او اختصاصاً به موارد زیر علاقه دارد: تأثیر نهادهای قانونی بر روندهای اجتماعی، تبعیض در محیط کاری، جنسیت، و جامعه‌شناسی مدیریت عمومی. جزئیات تماس: [stan@yahoo.com](mailto:stan@yahoo.com)



**آدریانا بوند** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست است. او به تاریخ و جامعه‌شناسی علاقه دارد، و پژوهش او در مورد تاریخ جامعه‌شناسی رومانی است. او در فعالیت‌های حرفه‌ای خود مطالعاتی در زمینه‌های مختلف انجام داده است: تاریخ اجتماعی، تاریخ جامعه‌شناسی در رومانی، مطالعات فرهنگی و خاطره و همچنین کمونیسیم در رومانی و اروپا. او امیدوار است در آینده جامعه‌شناسی فرهنگ را دنبال کند. جزئیات تماس: [adrianabondor@yahoo.com](mailto:adrianabondor@yahoo.com)



**میریام سیوداریو** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست است و پیش از این دانشجوی دکتری انسان‌شناسی در دانشگاه یوهانس گوتنبرگ در ماینس بوده است. او تجربه دستکاری تدریس و دستکاری پژوهش در گروه‌های مختلف را دارد. ابزار پژوهشی مورد علاقه او نقشه‌روایی ذهنی (-narrative mental map) است و او می‌خواهد یکی از پیشگامان آن باشد. تز دکتری او بر اساس بیش از سه سال پژوهش روایی جشنواره‌ها و اجتماعات نمایشی است. اطلاعات بیشتر در مورد پیشینه علمی او را می‌توانید در سایت زیر بیابید:



**النا تودور** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی و دستیار پژوهش در دانشگاه بخارست و در موسسه تحقیقاتی کیفیت زندگی (دانشگاه رومانیایی‌ها) است، و به مهاجرت و سیاست‌های بین‌المللی علاقه‌مند است. او در پروژه‌های پژوهشی مربوط به مهاجرت و سیاست‌گذاری برای کمیسیون اروپا و سازمان‌های مردم‌نهاد محلی شرکت کرد که گروه‌های آسیب‌پذیر را هدف گرفته بود. جزئیات تماس: [elenatodor7@yahoo.com](mailto:elenatodor7@yahoo.com)



<http://miriamcihodariu.com/index.html>  
جزئیات تماس: [miriam.cihodariu@gmail.com](mailto:miriam.cihodariu@gmail.com)



**لوچیان روتاریو** جامعه‌شناس و دانشجوی دکتری در دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی در دانشگاه بخارست است. در سه سال گذشته او سمینارهایی در زمینه انحرافات و جامعه‌شناسی حقوق اجرا کرده است. جزئیات تماس: [stefan.rota-riu@sas.unibuc.ro](mailto:stefan.rota-riu@sas.unibuc.ro)



**میهای بگدان ماریان** یک مدرک در رشته حقوق از دانشگاه بخارست، دو مدرک کارشناسی ارشد در زمینه امنیت ملی و امنیت زیست محیط بین‌المللی داشته و در حال حاضر دانشجوی دکتری در مدرسه دکتری دانشگاه بخارست است. او به تغییرات اجتماعی سیاسی مربوط به جهانی شدن در جوامع مدرن علاقه دارد و این موضوعی است که او قصد دارد در آن به کار علمی خود ادامه دهد. جزئیات تماس: [mihaimarb@yahoo.com](mailto:mihaimarb@yahoo.com)



**بالاز تلگدی** در حال حاضر به عنوان استادیار علوم اجتماعی در دانشگاه مجارستانیان سافینتیای ترنسیلوانیا (رومانی) کار می‌کند. او کارشناسی ارشد خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه بابش-بولیای گرفته که در آن نابرابری‌های منطقه‌ای مسائل اجتماعی در رومانی خوانده است. او در حال حاضر تز دکتری خود را در باب تاریخ جامعه‌شناسی رومانی در دانشگاه بخارست می‌نویسد. سایر علایق پژوهشی او شامل جامعه‌شناسی تحول، اعتماد نهادی و تحلیل شبکه اجتماعی است. جزئیات تماس:



**مونیکا الکساندرو** جامعه‌شناسی است که هم‌اکنون برای پژوهش و مشاوره دقیق (Exact Research and Consulting) در بخارست کار می‌کند. او دکتری خود را در سال ۲۰۱۲ با مقاله‌ای در باب مهاجرت بین‌المللی، تحرک اجتماعی و ناهمسازی منزلت به پایان رسانده است. مونیکا در سال‌های اخیر به طور گسترده با سازمان‌های بین‌المللی و مؤسسات تحقیقاتی همکاری داشته است که در مورد مهاجرت و قاچاق انسان تحقیق می‌کنند. جزئیات تماس: [xandru\\_monica@yahoo.com](mailto:xandru_monica@yahoo.com)



**اوانا مارا ستان** (متولد ۱۹۸۴) دانش‌آموخته کارشناسی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، کارشناسی ارشد مدیریت منابع انسانی و دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه بخارست است. او در طول هشت سال گذشته متخصص منابع انسانی برای خرده‌واحدها و رسانه‌ها در بنگاه‌های چندملیتی بوده است. حیطه علایق و تخصص او شامل آزمایش پژوهش اجتماعی تطبیقی، تعادل کار و زندگی، توسعه حومه‌های شهری، راهنمایی حرفه است. او در حال حاضر با تیم پژوهشی بین‌المللی کرانت، در باب محک منابع انسانی و روابط کاری همکاری می‌کند. جزئیات تماس: [oanamara2000@yahoo.ca](mailto:oanamara2000@yahoo.ca)



**کاتالینا پترو** دانشجوی علاقمند دکتری در رشته جامعه‌شناسی مدرسه دکتری و همچنین مدرسه دکتری علوم اجتماعی (École Doctorale en Science Sociale)، در دانشگاه بخارست است. او یک بورس تحقیقاتی ۴ ماهه از دانشگاه آزاد بروکسل بلژیک گرفته که در آن به مطالعه جامعه‌شناسی زندگی روزمره خواهد پرداخت. او به حیطه‌هایی همچون جامعه‌شناسی بدن، ارتباطات غیرشفاهی، جامعه‌شناسی سازمانی و مدیریت منابع انسانی علاقمند است. عنوان تز دکتری او «ادراک زنان جوان درباره استانداردهای زیبایی ترویج شده توسط جامعه رومانی» است. جزئیات تماس: [gulieacatalina@yahoo.com](mailto:gulieacatalina@yahoo.com)

